جهان را بلندی و پستی توئی | ندانم چه‌ای هر چه هستی توئی
خدایا مرا در کمین است دیو | به نیرنگ و رنگ و بدستان و ریو
ولیکن مرا زو نه بیم و نه باک | نیاید بدستش بجز باد و خاک
نیاید بمن هیچ و ستی ظفر | بفرمان یزدان فیروزگر

نگارش بخجسته تمهید درود بر سرور عالم صلی الله علیه وسلم فرستادن

نه آوردن چرخ فیروزه فام | وزین مهر و مه روز و شب صبح و شام
چه دانی که مقصود آرنده چیست | چه دانی که اینها همه بهر کیست
نجوم و ثریا و خورشید و ماه | چرا جلوه گر گشته در عرصه گاه
چرا پیکری ساخت از تیره خاک | چرا در دمیده در و جان پاک
چرا سرو در باغ برخاسته | چرا دشت را لاله آراسته
برای که این بزم ترتیب داد | برای چه این باغ را زیب داد
پی جلوهٔ خاتم المرسلین | حبیب خدا سید العالمین
که بر روح پاک وی و آل او | هم اصحاب فرخنده احوال او
بهر فراوان و لطف تمام | ز یزدان هزاران درود و سلام

ای آنکه نفس ناطقه را اشناخته چه افتاد که شیشه خانهٔ فطرت را بسنگ شکستی
و بستانچه همت را با آهن بسته هیهات از گلزار بقفس افتاده و چنان نخ رسیده
که پنداری نشیمن تو بر سر شاخ نیست و از حضر بسفر کشیده و چنین فرهیدی که دانی
شاد گونهٔ تو در قصری و کاخی رجوع باصل را آهنگ تو نیست و بازگشت وطن را
بسیج تو نه گرفتم که کار بزرگ است و آرزو تیز فتم که کام سترگ از ذره کم نه بر ناموس خود
سنگ کم مزن از سپند بر تری بفرمان غیرت آتش در نهاد افکن و دستار شعت منتقش
ترکانه بر خیز با هر که سد راه تو افتد مدعیانه در آویز از دشمن مترس دوست مهربان

بددلی مکن گاه امتحان است ترا که ملک همره است از وسوسه دیو چه بیم ترا که
خضر بلد راه از نیرنگ غول چه باک مثلی میزنم که سخن مثل بنک فهم قدر بهر دو یکس
جیش سلطانی با خویش دارد هر آینه او را از رهزنان خطری هست نی نی بلکه رهزنان را
از وی خطری هست و معهذا راده راه دور و دراز مشاهیر مهیب و نالش و هرزه دگالش
قدم از کوی بیرون نهادگان بهر اشق شنوده که آن منزل مقصود گز کرده آن بکوچه دست
باریافته چه سیفر نامه راه وصول رو دو گام است بر داشتن و نهادن یعنی تا از حلقه ماسوا
بدر زدی قدم تحیر دوی شارستان اندر زدی پس اکنون کدام عذر می آری
و چه حیله می آفرینی ای دوست حیله بگزار و آر بر بارگی نه بادلی فراهم سبکگیر کن و روی
بوطن اصلی آر در لامکان منزل گزین و در ساحت قدس خرامان شو و تماشای
بدایع ملکوت دیده باز کن می بینم که سخنم در نیوشندگان در نمیگیرد و حدیثم را
گوشی در نمی پذیرد یکی از من سخنهای سلسل آشفته رای و درهم رو کی ازین کلام دلکشا
عقده در دل و گره بر ابروی می خواهم زبان بکام در کشم و آتش مدعا اندر زرغم
ولی نتوانم بحکم این بیت فرد + نوا را تلخ ترمیزن چو ذوق نغمه کم یابی
حدی را تیز ترمیخوان چو محمل را گران بینی + لاجرم همان راه که در پیش داشتم
خراشش میکنم یارب دردمند دلی گدا جگر پکوی سوخته جانی بر سر راهم فرست
تا اشک گرم فرو ریزد و آه سرد برکشد که دامان آلوده چون منی را جز بدین آب
نتوان شست و جز بدین آتش خشک نتوان کرد اهی برادر اگر چند مخاطب تو
بوده ولی میشناسی که روی سخن با کیست ازین گفتگو باکه در ریزد و غیر مید و جز
سرزنش خویش مدعا نیست استغفر الله ثم استغفر الله غیر کجاست و بیگانه کدام غیر و
بیگانه درین چمن زار با سیمرغ و عنقا هم آشیانه درین عرصه جز یکی نتواند گنجید
کن و تو درین قصر راهی ندارد + سر بستان خمکده توحید در باده جام

فرق نکرده اند و مدهوشان مصطبهٔ توفیق در راووق ساتگین تمیز نیاورده
ساق الزجاج و ما کل الحمرا شبیهٔ لا لامر سبحان الله سرّ کدام حقه میگشود
و مهر از کدام درج برگرفتم اینگونه گفتار را جز باو یژگان سرّ این سحر میسرت رخصت
نداده اند فروهیده آنست که همان حدیث پیشین از سر گرفته آید تا زلف سخن
در هم نخورده بان و بان آتش طور سوز جلوه فروزد و تو بیاری که فروزندهٔ آن
خس و خاشاک هست عشق میورزی از مجاز بحقیقت میگرائی از صورت بمعنی
می آئی همان مد نگاه تو زلف و رخ است بحیثیتی که همان زلف و رخ است و
از آن سلسله یکدو پیچ و خم دیگر بگشائی و از آن بام یکدو پایه برتر نخرامی تا دریابی
که از بدایع کیست از خاک ناچیز اینگونه نقش عجب بستن و از گل تیره باین مایه رنگ
شگرف نمودن بر سر قطرهٔ عشرت قصر میورزی ترسم که ناگاه پایت بلغزد و از
بالا بشیب در افتی و آنگاه نه چارهٔ پزشک دست دهد و نه افسون افسون گر بکارت
ازین نا هنگام ترس و از دو بینندهٔ نقاب فروهشته بردار جای آنست که سر از سجده
سپاس بر ندارم که جنبش نسیم لطف گوشهٔ ازین غشاوه از بصر بصیرت
من بر داشتند تا پرده از روی کار بر خاست پدید آمد که هیچ را همه دانسته ایم
و سراب را محیط فهمیده ایم و دیو را حور گمان برده ایم و ذره را مهر گرفته ایم
نفس برلرزه آمد و جان را از لرز گرفت و در پشیمانی در از افتاد و دیده‌های بیابی
چندان زد که از خویش برفت تقاضای شیوهٔ رحمت شمیم تسلی لا تقنطوا
بدماغ رسانیدند و در آن بیهشی نگذاشتند چون بخود باز آمد خود را آن مرغ
گم کرده آشیان یافت که نشیمن او در گلزار است و بهوالیش چرخهای بیتابانه میزد
و خویش را آن طایر صیاد در کمین دید که بر قدم دانه و دام چیده بار زوی ایمن
آن بستلا نه می تپد چون صید دام دیده بر جست قفس کشیده بود باز هوش

از سر پرواز گرد و نواهای خونچکان و دلخراش آغاز کرد ناگاه صفیر مرغان هم
بگوش رسید که چرا رو بدین سو نیاری و آرزوی چند با ما نباشی تا با دلی فارغ
از بیم دام و خاطری خالی از وسوسهٔ قفس نشانهٔ آشیانه توانی جست و سر از بیم
از دشمن توانی رست آورد و صوت آشنا دل بجا آورد و بدان صوب گرم
جالش شد و بقران نیک نگاهها خواست پیش آمدهای سفر نگاشتن و اسامی
منازل و حیران الضبط آوردن تا هر کرا یاری بخت دل گرایش کند بی سنت طلب
و دلیل گام در راه تواند نهاد و بمنزل مقصود تواند رسید خیر اندیشی خلق بر آن
آ [illegible]

نشنیده که چه گفته اند بیت + + تا در رهت از بیم نیاید +
برداشته ام نشانه ارا + + پس چنانکه من بیکس شیوهٔ
یاران شرکت یاران خواسته ام اگر اهل انصاف از ایشان مرا نیز با
خویش بهنگام خواستگاری حسن انجام شریک دعا سازند دور نیست الا
ای نکته فهم داد خود چون دل بگرو گاه نخبه سخن طرازی نداشت و از بسیار
خیال روی بر تافته بود درین نامه بآرایش ایوان سخن نرفت و سهل تر
روی سخن با خاص و عام است معانی بلند آوردن را چه محل و این رساله
و سوم بهره آورد شد و سخن درین شگرف نامه در سه گفتار گفته آمد
گفتار اول در ذکر حقایقی که از روز روانگی از شاهجهان آباد تا رسیدن مبنی
در پیش آمد گفتار دوم مشتمل بر خبرهای متعدد سخن اول در شرح ماجرای
سفر دریا از روز روانه شدن از مبنی تا رسیدن جدیده سخن دوم در
ذکر روانه شدن از جدیده و شکستن سفینه و یافتن جزیره و بسر بردن در آن

و بالطاف یزدانی ازان دشوار جای آسان بر آمدن و رسیدن بمکه معظمه
سخن سیوم در مناسک حج و این سخن مشتمل بر ابواب و فصول است سخن چهارم
در ذکر ام القری و شرح اهالی این بلدهٔ از شهر عالی اعلی سخن پنجم در ذکر روانه شدن
از مکه معظمه بمدینه منوره و نزول در آن بلدهٔ مبارکه سخن ششم در اداب الزیارت
و ذکر مشاهد مشرفه و مساجد متبرکه و آبار مبارکه و اماکن محترمه سخن هفتم در ذکر طابه طیبه و
اهالی انجا سخن هشتم در رجوع از طابه به بطحی سخن نهم در اظهار کوائف روانگی از
مکه بطائف و مراجعت نمودن بمکه سخن دهم در وداع مکه مبارک و روانه شدن
بعزم وطن و رسیدن بجده و احوال سفر دریا و رسیدن به بمبئی گفتار سیوم در
ذکر روانه شدن از بمبئی تا رسیدن بشاهجهان آباد گفتار اول در ذکر رحلت
که از روز روانگی از شاهجهان آباد تا رسیدن بمبئی در پیش آمد
به نیروی ایزدی تائید بتاریخ سعید دوشنبه هفدهم ذی الحجه سال هزار و دو صد و بست
پنجاه و چهار آخر روز با آهنگ کسب سعادت زیارت حرمین شریفین زادهما الله شرفا
و تعظیما از دار الخلافه شاهجهان آباد نقل و حرکت اتفاق افتاد نخست از خدمت سعادت
آمود پیر نورانی عالم ربانی قدوة الاتقیا زبدة المتورعین شیخ الفقها سید المحدثین
مولانا محمد اسحاق سلمه الله تعالی مراسم تودیع بجای آورده همت در خواست
و سپس به رسم وداع استلام عتبه سلطان المشایخ نظام الدین قدس الله سره العزیز
نموده و تقبیل مزار کثیر الانوار جناب والد بزرگوار کرده و گور دیگر عزیزان بخاک آسوده را
در آغوش گرفته تا بآستانه جنت آشیانه خواجه قطب الاقطاب بختیار اوشی
رحمة الله علیه رسید و قیام ورزید چگونه گویم که دل از همه گسل مرا بمهر و کین پیوند
و طائر وحشی مرا از سر چه بجان بندی غیبت حال آنکه از جلوه فرمائی اعزه و اکابر
مشایعت منتهی بر نشیان کرده که دست و بازوی هنگامه صبر باز و رسته که ذا تبکیان در

آنرا حریف نتوانست شد بجد بهم سپدران لقبه همایون بهم بسبر بردیم نوزدهم
پدرود یاران کرده آمد و بگوڑگانوه که هفت کروه فاصله دارد نشیمن گسترده شد
بستم به پاتودی چار ده کروهی گوڑگانوه محمل از ناقه فرود آورده شد بست ویکم
به ریواڑی که بفصل هشت کروه است پای رهگرای از جنبش باز ماند و بانشائی راه
شرف زیارت مسجد و اربعین گاه شیخ فریدالدین گنجشکر رحمة الله علیه که در آنجا
اختصار بر کمر کوه واقع است و چاهی که وا از وضو نماز وران کرده اند ارزانی گشت
بست دوم با طلیک از ریواڑی بر داشته شد در شاهجهان پور گسترده آمد بیرون ده
کروه تفاوت بهم دارند بست و سیوم در بزوڑ که هشت کروه آن را فصله است
از شاهجهان پور بار از بارگی کشوده آمد بزوڑ از متعلقات الور است و درین موضع
تربت صاحبدلی است که دل گرفته در آنجا کشایش و جان بتیاب آسایش پذیرد
بست و چهارم در کوت پتلی که هشت کروه تفاوت دارد آرمیده شد از
مضافات کهنبیری است جمعی از والهان صاسحان درینجا آسوده گلن شاه نام
که از بیخبران آگاه و سرمستان هشیار است و بصفت جذب و دیوانگی شهره و مشهور
دیار همین لقبه قرار گاه بیقراری اوست بست و پنجم در بهابهره که مسافت دوازده
کروه واقع است اقامت واقع شد این موضع در خرابی رشک وادی مجنون است
و سر آغاز عمل جیپور از ینجاست بست و ششم منوهر پور که بتفاوت هفت
کروه افتاده زوال جای افتاد بست و هفتم اجرول که هفت کروه دارد فرود
راپذیرفته آمد بست و هشتم سواد جی پور مضرب خیام گشت نهر کرد جی پول
است جی پور شهری وسیع است بازارهای فراخ دارد عمارتش غالب سنگین است
آبادی دلخواه در روست گل و سبزه پر فور است گذار خوشی دارد و گویند که انبه درین
مرز کم می خیزد و هوایش بگرمی منسوب است با سید رحمت علی سجاده نشین مرحوم

مولوی ضیاء الدین که حضرت او از خلفاء مولانا محمد فخر الدین علیه الرحمة بوده و درین
بلده آسوده تلاقی دست بهم داد شخصی است گزین و وارسته مردیست متین
و شکسته تا مدت چار روز این بلده مطمح نظر شوق مانده چهارم محرم سال
هزار و دوصد و پنجاه و پنج رخت سفر بر بسته در نگر که ده کروهی جیپور است
محمل و زنگله از ناقه کشاده شد اکنون کروهای راه را بسی دراز شمری و ده را
پانزده گمان بری پنجم در دو گه بفاصله ده کروه از نگر دوست توقف رو داد و اینجا
حکومت جی پور انقطاع یافت درین هر دو منزل هنگامه حرامیان بسیار است
و مهمانسرای نیست آری مسافرکشان را مسافرنوازی رسم نیست ششم
کشن گڑه که دوازده کروهی دودو است فرود آمدن را گزیده آمد ایرمان سرای
که فیض الله خان بنگش در ظاهر شهر بسمت اجمیر ساخته است مسافر آسایش
نیکوجای است هفتم به دار الخیر اجمیر که هشت کروه فصل دارد و رسیدم بخت
که درین معموره روی آورد و سعادت زیارت از استجای خواجه بزرگ معین الدین
بود قدس الله سره العزیز وصف دلربائی درگاه و خوش پرکاری مسجدی که متصل
روضه همایون بنا کرده شاهجهان بادشاه است در کیل تناهی نگنجد طرز عمارت
شهر بر اسلوب جی پور است درین هنگام که ولات عصر همت بر آبادی آن
گماشته و عمارت جدید ساخته اند رونقی دگر دارد گویند که پیش ازین بازارش
اینمایه گرمی نداشت و دکانش را باین پایه فروغ نبود و درینجا با سید تفضل حسین خان
که از اکابرزادگان خیرآباد است شناسائی رو داد و چه شناسائی که محبت
در جیب مودت در آستین داشت دیدن همان بود و مهر ورزیدن آن
بر ظرفیت و درر و سند و لب خلیق ارجمند بنظر آمد بوم و زاد و نام نژاد از دیده
المنتهی مناقب سراپایش ادیده حریص دیدار داشته اکنون که شنیده

که شنیده و راست است اندازه سنج دوستی که تواند بود و پس از اقامت چهار روز
بتاریخ دوازدهم در نصیرآباد که از اجمیر هفت کروهی است و فرودگاه قشون
انگریزی است پالان از شتر و قطار از گاو فرو کشوده شد سیزدهم موضع بهناء که هفت
کروه فاصله دارد مهبط نزول گشت اینجا فرمانروائی انگریزان که از اجمیر انتها گشته
و انجام پذیرفت چهاردهم موضع آکوچه که هشت کروه تفاوت دارد بستر جای
افتاد و نه همین جای سافر سرای بنیاد نهاده اند که تاجر و ده هم چنین داد بهره و تیا
داده اند و این بوم و بر از مشهور است و سرآغاز عمل اُودیپور است پانزدهم بامداد
نه کروه ره نوردیده در هنیبوره بار از جماز فرود آورده شد شانزدهم در دیلواره
دم گرفته آمد فصلش از هنیبوره پنج کروه گفته اند هفدهم در سوامان که دو کوهی است
هفت کروهی دیلواره طرح سکون ریخته شد هرچند مقام در همیرگره می بایست
کرد اما همیرگره پنج کروهی دیلواره کوتهی این مرحله منزل آینده دراز ترمیکرد لاجرم دو کروه
دگر رفتن حسب صوابدید وقت آمد مسجد هم جای ورود جستو بود هفت کروه و از سوامان
فاصله دارد و در اینجا قلعه ایست بر قله کوه که درازی و پهنائی و متانت و بلندی
آلمرادو است هر آینه در حصون دیگر کمتر باشد مخفی که از دژهای معروف هندوستان
هست خریزه اینجا از گفتار معشوق شیرین سخن بیشتر گوارا تر است و از بدراحی لطیف
نمکین سنج لذت از اثر سرشته عمل اُودیپور اینجا گسیخته شد و از نصیرآباد تا اینجا
کالخانهای انگریزی رهبرو اکستیشن را ساخته اند اما داد از دست بیناکه تو بدرد دزد
پاسخ علم الشت و تنبیه در حوالی آن نخلهای فراوان برگ که در سایه روشنی پل
توان گرفت وجودی ندارد دستم ترباگه در بعض جا چشمه از رگش خالب سنگین است
از زمین سرود در اقامت آنجا همراهان در دواب را تکلیفی دارد گویند که آب دریا
خاصه در موسم تموز لهذا جائیکه چنین مختصر است سید رحمت علی سجاده نشین مرحوم

الا بر ظاهر قصبه و قریه چنیه رسیدیم نوزدهم در نیمه پیره که نه کروه است شب گوارا
شد این قصبه از متعلقات تونک و تحت حکومت نواب محمد وزیر خان
خلف الرشید نواب محمد امیر خان مرحوم بود دهست بستم ذی الحج که مسافت
هفت کروه دارد منزل گزیده شد اگرچه از مضافات گوالیار است اما عساکر انگریزی
اندرون قیام دارد مبلغ بر نرخ است در میانه سیواس و مالوه بعد قیام شش روز
بیست و هفتم از نیچ روانه شدیم و در تهارگره که هفت کروه فصل دارد و واقع است
وارد شدیم بیست و هشتم در مندسور که هفت کروه است و کشیدیم مندسور نهایت
کلانی مسموع میشد اما هر آنچه دیدیم بدیدن نمی ارزد از متعلقات گوالیار بیست و نهم
در کچناره هفت کروهی مندسور راه پیما به سکون آشنا شد سی ام جاوره
مضرب خیام گردید فصلش از کچناره شش کروه مرزبانی اینجا به نواب غوث محمد خان
فرزند نواب غفور خان مغفور علاقه دارد آن نکو دیدن بدیدن من آمدیم و مراسم
دلجوئی و مهمانداری که زیاده تر از آن نتوان بعمل رز بکار برد با آنکه عزم مسجد مکه میداشت
او در روز در تلاش الرجال سعی کرد و فروگذاشت کم سال است و بسیار کیاست نوعمر
است و کهن اندیشه نسخه جامعه ادب و حیاست و منتخب مجموعه چهره و فارسی
نویسی خوش است و چشم و ابرویش درست سیوم صفر در رتلام
که جاوره کز افتاده این موضع را چندان عرض و طول نیست که حکم مصر
انیما توان کردن اما چون همه عمارتش از چوب است بازارش از رونق
که از اکابر زمین مالوه کسیست کم پایدار است بنا بر آن بنای عمارت نیک
ورچیب سود نشد استوار نیست که پهلو به پهلو راستان هیزم در این
بر ظرافت و در رشد و تلاق است جاشانه و گم نوا استوار سیاه آسیب ظاهر
دانستی مناقب سراپایش زرین منازل قطعا کستیا سبب تعجیل لاجرم بکم

مضطر از فتوی امام مالک علیه الرحمة رفتیم که بعض جاها گنجائی مذهب شافعی را
هم منافت اکنون که در منازل آینده زیاده تر آب نایاب شنیده میشود
دیده باید کدام مشرب گزیده آید از رتلام بجز ده لبه طریق معوان فتح
و اکثرش تا امین نگر بدین تفحص حال راگر وزد در رتلام مقام کرده تبارز نحم
روانه شده شش کروهی رتلام میانه جوی که مسمی به بهی است اقامت ورزیدیم
چون درینجا آبادی نیست آرد گیاه و روغن کو و ازینجا فرمانروائی راجه جاوره فائز
شده ششم کراوده که شش کروه تفاوت دارد محل اردو گشت قرارگاه مرد دا
بیش لاوواست که یک کروه بیشتر از کراوده است اما چون شنیدیم که در لیلائ
ر وسایه اشجار کمتر است و آبی خوش نمی دارد ناچار هم درینجا خیمه زدیم که فی الجمله سایه
درختان داشت و آبش مذموم نبود هفتم در بهاوره که هشت کروه از کراوده بیگو
فرود آمدیم این هشت کروه را کمتر از شانزده کروه دیار ما نتوان گفت و شاید که
تو بگوئی ذکر سختی کروه ها بیشتر میان آمده است تکرار یعنی چه سلک الدمای حزیز
اکنون حدیث فراخی میرود که در درازی از فراخ این مرز و بوم هم میگزرد هشتم در
این منزل آب نیست بلکه در بهگور نیز اما جوئی هست که درین موسم روانی
ندارد سکانش تا زمانیکه آب در رفته بجوی باز آید یکدو دست زمین جوی را کنده
آب می برآرند و هیچ جای نرسیدیم که یکدو جوئی در راه ندیدیم ولی درین هنگام
تابستان نیست آبی روان ندارد الا ما شاء الله و درین وادی
شیران بسیار اند و اقامت جای ما گزرگاه مرآنان را است پس از توپ شیدن
درین موضع که تا دیر بازگرد خیال ولغال سپاهی نمود جویای سبب ساخت
روشنی بزیر فت که روشوی بهگور گردن خطا بود خطا صواب آن بود که
بهمچو گردن بیرون تقیم تکلیف کرد پس روان از پیش منی راست خرام افتاده با

بالجمله شب هم درینجا سحر کرده هشتم روانه شدیم بر جوی اناس چهار کروهی
بنگوتر رفقا با اروس و کالا بر خوردند هم درین جا خیمه زدیم و این جا غیبت نا آباد
و خرابه نگاه مرزبانی جهابوه نهم قصبه دوحد شش کروهی اناس از مضافات
گوالیار محط رحال آمد و کاخی بر سر که چشمه بیرون قصبه ورود جای گشت
دوحد از آن خوانندش که حد فاصل ست میانه مالوه و گجرات عالمگیر بادشاه
هم درینجا طیلسان هستی بر دوش کشیده و شاهجهان بادشاه بعد رسیدن
تختگاه بصرف سی صد هزار این شهر آباد آن ساخت و ازینجا سختی از
کروه ها برطرف شد دهم در جیکوت چار کروهی دوحد که معاسی ست بخیر معمور
قیام ورزیده آمد از آنکه بیشتر آب جز به باتهی دره نتوان یافت و آن هفت کروه
از جیکوت یازدهم ناخوشی در رودگاه و زبونی فرود آمدن جای در باتهی دره
اذن محمل کشائی نداد لاجرم یک کروه پیش رفته در موضع پانیا زمین از تنگنا
فرود آوردیم اینجا هم آب از حاجت کمتر و اشیای خوردنی چنانکه در جیکوت
و باتهی دره نتوان یافت همچنان درینجا نیز از متعلقات راجه باریه و بعد
میانه جیکوت و پانیا هفت کروه دوازدهم در راوژداژه که هشت کروه
فاصله دارد بر لب چشمه خیمه زدیم اینجا هم سامان خورش بدست نمی آید گر
در بهوتیا که در عرض راه واقع ست دکان روستائی هست از انجا میتوان گ
سیزدهم در گودره که هفت کروه است رسیدیم و این قصبه معتبر ست و در گ
گوالیار پوشیده مباد که از رتلام تا گودره خارستانی ست که هوا از انجا
دامن کشان میگذرد ما از همین بیم آن زمین وادی گریزان است شعر اگر
مژگان کمان ابروان را در جگر کاوی و دلدوزی با ناوک و سنان تشبیه
میدهند اگر اینجا را این درشت نسبت کنند هر آئینه با غراق و مبالغه قریب تر

باشد و با صنعت شاعری که اکذب آن اطیب است لایم ترا ای حسن
از خلاء خارجیه الی النحتی از طبع سکنه این دشت که قوم بهیل است باز گوی در
پی سبب آزاری شال ایشان با بار روکرده و درست اند در خون آشامی
تشبه ایشان با گرگ و پلنگ راست اما سنت خدای را که نوک خاری در
دامن آویخت و نه آب دشنه آتش فتنه افروخت رعایت دل فرزندان
امام خان که از گزین دوستان پدر بزرگوار بود در آن داشت که دیگر روز در انجا
توقف برروی کار آمد لهذا بتاریخ پانزدهم از گوده رحلت اتفاق افتاد
موضع کاول که مهبط نزول گشت هفت کروه از گوده مسافت دارد از گوده
تا کاول هر آنچه از نزهت صحرا و خرمی راغ بنظر آمد زبان فصیح در وصف
آن عذر سرا تا خامه شکسته زبان چه سخن تواند راند فی الجمله از تراکم اشجار
گونه گونه و از وفور گلهای رنگارنگ دستمایه شکست چمن زار است و از جلوه گری طیور
رنگین و آواز موسیقی مرغان نوآئین نواعشرت گاه حریفان شاد خوار [illegible]
خام و آن مایه بزرگ که انبه های پخته بلاد دیگر هموزن آن تواند شد و نه [illegible]
این چنین ثمر است که هر شجر بچنین ثمر بارور شانزدهم [illegible] فرود آمدن گاه
شد و این موضع در عمل کالپی که عبارت از راجه [illegible] ده است [illegible]
در [illegible] ده رسیده ایم نواب حسام الدین حسین خان فرزند نواب کمال الدین حسین خان
مرحوم که از اعاظم امرای سرکار [illegible] اند با وجود ناشناسائی [illegible]
تجارت دیرینه بیرون شهر پذیره شده بکاشانه خود فرود آوردند و
کاخ سیر باتی را بایه دیگر افزودند و [illegible] جهانداری را بیاری [illegible]
افزودند [illegible] اندازه بیرون [illegible] دیگر بخشند [illegible] تحیة ایشان [illegible]
ستوان کرد و [illegible] الدین حسین خان عم ایشان [illegible] استحکام [illegible]

میثاق القیام آمدند و برخوردار ایشان خاطر بهرامند و زمزید شادمانی آمد
که اهل فضل و کمال اند و در مراتب ورع و تقوی بی نظیر و بمال و رفقه و اصول
مهارتی شایان با ایشان ست کسب نسبت باطن الطریق چشتیه فرموده اند
و بیعت طریقت با جناب مولوی غلام قطب الدین خلف الصدق مولانا محمد
فخر الدین رحمة الله علیهما نموده صفای وقت و خلوص نیت ایشان در زید و عمر
مجوئی که از عالم دگر ست گاهی سری بسخن هم میکشند قطبی تخلص
مر ایشان راست بهرسته لفظ که تازی و پارسی و ریخته باشد فکر سلیقه یی
چند از نتایج فکرت ابدار بدست گهربار نوشته برسم یادگار براقم لطف
فرمودند و از نامه نگار هم چنین درخواستند بعض ابیات ایشان هم بنظر امعانی
احباب و هم به نیت تبرک درین رساله آورده می شود که بقدسی انفاس
چنین مبارک دمی برکت جستن از غنایم است قطعه بزبان عربی در اظهار سر آنکه
قبل از هنگام پیری دندان ایشان شکسته شده قطعه لکم نکبةٍ

لله فیها رحمةٌ ÷ ولربما منا المنافع ÷ کذهاب
اسنانی قبل مشیبی ÷ کی لا اعض علی الشباب
آسفا نعجب

رباعیات

خوشیوه صمت از نکوئی اولی

در راه فضول گوئی اولی — چیزیکه نگویند نیز ست بهتر
بنیز که نه بسند نکوئی اولی — دست چو فراخ نیست دل تنگ مکن
جز تن برضا سپردن اینجا مکن — این اهل عیال و نفس اعدا فتح اند
با دوست برای دشمنان جنگ مکن — و بهادرین بلیه با بلا مهدی صفانی

تعارف رود او باره قابلیتی دارد مثنوی یوسف زلیخان تیز گم خود بشیوه مثنوی مولانا
جلال الدین رومی قدس الله سره العزیز بهمراه بحر گفته است داستانها برجع اند و مراشعری

سجاطر نماند و به عدم ایراد معذور دیگر با حافظ غلام حسین که از رسائل معتبر این
این معموره اند سلسله مصادقت در ازمنه پذیرفت و هنگامه موافقت گرمی
گرفت و صفت ایشان به بیان رست نیاید و مبرا منشه از صفا تنگ در ایشان است
مختار آید گرفتاران رسم و عادت در قبول آن باز ایستند و رقم هیچ این
سنگر نامه را الفضولی متهم سازند بنابر آن اعراض اولی نمود ترده معتنی ایست
آباد ما از وفور خاز ریکه در سرگرمی و برزن آواره اند تفرج را نشاید فواکه بکثرت
لاسیما انبه و درین هنگام با آنکه گرمی هنگامه تابستان نشست نه خورشید به تاب
دگر شعله فشان است و نه از سموم و صرصر نام و نشان است خطه خان با وذر بهشت
المتر نشان و عمده نواب حسام الدین حسین خان را اصرار آن بود که ایام برشکال
درینجا گذارده شود لیکن چون طبع آزو بیشتر و دل مشتاق جای دگر بود جای
نمی آسود بست و ششم ازینجا پای خالی کردن اتفاق افتاد و در افتوله نشست
کروهی بود و دو روزه اقامت روداد بست و هفتم در نگاریه که چار ده کروه فاصله
دارد شب گذارده شد بست و هشتم در برج که شهر یست معروف و به بعد
هشت کروه از نگاریه واقع قیام ورزیده شد فرمانده آنجا با انگریزان علاقه
دارد برج اسایش جای اکثری از غنوده گان بیدار دل است داعی ادا
بزیارت دو مزار کثیر الانوار بهره اندوخت یکی شهید سید اسمعیل زمزمی
که ایشان را سید هتیر گویند کرامت سید تا حال مشهود و موجود است
مزار ایشان آب جاری است بعمق یکدست و بعرض یک وجب گویند اگر هزار
مردم ازین آب سیراب شوند آب بحال خود است و دومی راحتگاه
سید احمد بن شیخ عیدروس رحمة الله علیه و درین بلاد مشایخ سلسله
عیدروسیه از زنده و مرده بسیار اند و در تحقیق لفظ عیدروس از زبانی بعضی

ت اتفاق افتاد که یکی از مردان خدا را که نیک پاک سرشت و خوش روش و روان
ولبس مبارک نفس بود هنگام جامه گذاشتن نزدیک رسید و به درونی فروغ این نهفته
راز پرتو پیدائی گرفت خواست یکی را بر سجادهٔ خویشتن نشستن فرماید ولی آنچه کسی
آن مایه بخاطر فراهم نداشت که نا آزموده بجای خویشش نشاند لاجرم بتصرفی که داشت
ابلیس را به پیکر انسانی عبا در بر و عمامه بر سر در صدر بزم نشستن فرمود و مردم را اصلا
کام در داد لقصه آنکه هر که مر او را بشناسد شایستهٔ این پایگاه و بایستهٔ این جایگاه
بود لبسی از یزدان شناسان گرد آمدند و اهرمن را کسی نشناخت ناگاه کودکی [illegible]
آن جمع اتفاق آشفته و بیتاب درون بزم درآمد و با صدر نشین در آویخت و آبروی
بر خاک ریخت همگان لشگفتی در که با پیری چنین کودکی چنان را ستیزه از چیست و
خانه خدیو کراز گستاخی باز نمیدارد رش این اعتراض از کجاست تا وسوسهٔ دیو رفع
و پیکر خیالی دفع شد حیرت بر حیرت افزود لبس پس از فرو نشستن فتنه راز
باز گفت که ابلیس و سجادهٔ شیخ نهادم بی آرام شد تا کردم انچه کردم پیر مرد سر انجم
در پیران صحبت در طفل یافت آن طفل را جاری مجرے خود ساخت و کلاه و
خرقه مر او را داد از آن روز باز آن پسر به عدروس شهرت گرفت که بی محابا از
سرها در گذشته بود و از عدروس به عیدروس انجامید نام نامی او سید عبدالله
و آرامشگاه او تریم از بلاد حضر موت طریقهٔ عیدروسیه منسوب بحضرت اوست
سخن کوتاه بروچ بکنار رود نربدا واقع و تا اینجا جزر و مد بحر محیط میشود و درین هنگام
که هنگامهٔ بدستی بحر است آب نربدا شور رو در برشگال و زمستان شیرین میباشد
لسبت و هم از نربدا عبور نموده بموضع انکلیسر که روهی بروچ زمین از آن سوی
و بار از بارگی برکشادیم از آنکه در کشاکش عبور آفتاب بوسط السماء آمد غره
ربیع الاول در چوکی هشت کروه از انکلیسر اقامت ورزیدیم از برودده تا سورت

در هر منزل پارسیان بده نوردان را کشیدن را مکانها ساخته اند و آنرا درین
عرف این دیار دخمه مثالا گویند و نیز قصور انگریزی برای فرود آمدن هر گاه
هر قوم مهیا دوم در بندر سورت فایز شدیم سورت شهریست کلان و معموریست
آبادان اما کوچه‌های تنگ و تار دارد و با همه هنگامه آبادی رونق از طالع بازار و
فروغ از جبهه دکان گرفته اند هوایش بارد و رطب است و با محرور مزاجان مناسب
آبادی شهر بر کنار رود تپتی و تپتی مانند زنده اجزا رودی دارد از جنس امرا درینجا
معمور و عزیز اند نواب قمر الدوله افضل الدین خان بهادر حشمت جنگ و نواب
معین الدین خان که ایشان را بخشی میگویند و با نواب قمر الدوله پیوند خویشی نیز
مر ایشان راست نواب معین الدین را با نامه نگار رابطه اتحاد پیش آمد شخصی
لیک سبکروح است شغفت فرود آمدن گاه رهی خانه ظفریاب خان بود که سابق
فرمانروای این معموره بود و باز بسته بود با زیب محبت نواب سابق الالقاب بر آن
آورد که بجوار ایشان در دریا محل که از ایشان هست استقرار اتفاق افتاد اکابر و
مشایخ درین خطه بسیار اما بزرگانی که نامه پرداز را با ایشان در خور درویشی انس
ذکر شان اندرین عجاله بیاورم سر خیل مشایخ اینجا سید محمد عیدروسی است
عمر شریف ایشان از هشتاد گذشته است با پیرانه سالی خنده رو و فرخنده خو
شگفته طبع کشاده دل خیلی محبت پیش آمدند صحبت ایشان اثرها دارد و ازان فرخ
طائفه اند که سیماهم فی وجوههم من اثر السجود بی تکلف بر طرف کمینی
درین چنین بلده در کمتر خواهد بود دیگر از عظمای شیوخ شیخ پیر دلجوئی و دلنوازی
و شستگی و محبت در نهاد ایشان بسیار مزار منور و مرقد لوامع منظر حضرت
مولانا محمد کرم الله طاب ثراه و جعل الجنة مثواه در جای باش شیخ پیر اندرون
روضه حافظ بهادر است حافظ بهادر از زمره اولیا و از طائفه اصفیا بوده اند

راقم بزیارت تربت پر نور مولانا سعادت اندوخت و دلی خالی کرد مولانای
مرحوم از اساتذهٔ فقیر اند شفقتی که بالاتر ازان حوصلهٔ گمان بر ثنا بدبا من داشتند
وطن شریف ایشان حضرت دهلی یکبار حج گزارده مراجعت فرموده بودند دیگر بار
ثانی کمر بسیچ کردند در سورت بمرض سرطان رجوع بوطنگاه اصلی فرمودند ماه شعبان
بود و سال هزار و دو صد و پنجاه و دو از فضائل ایشان چه شرح دهد که صحایف تحریر
گنجائی نیست و صفاسح از گرد آوری مستمند الخلاصه حضرت جامع علوم ظاهر و
باطن بودند از سنن نبوی که در فن حدیث داشتند کمتر پرس از جاهی که در حقایق و معارف
ایشان را بود کمتر جوی مشغولی باطن بآئین نقشبندیه مجددیه بود و در فن قرارت
و تجوید خود امروز نظیر ایشان نیست مناقب جناب مولانا پایانی ندارد لاجرم
باز بر سر مدعا رویم دیگر از کبار مشایخ و سرکرده اهل علم این دیار سید میان
مانند ایشان هم در فضلی گرانمایه درینجا نیست و در صفت خلق و محبت یگانهٔ روزگار
دیگر از اکابر شیخ خوب میان لبی صاحب مروت و فتوت و خیلی اهل تمکین
و وقار و جز این بزرگ منشان با دیگر شرفا و معتبران این معموره نیز ملاقی دست
بهم داد که اگر ذکر هر یکی جداگانه گزارش افتد سخن دراز گردد اما از ذکر حکیم کمال الدین
خاموش نتوان بود که آنمایه سر حلقهٔ مهرورزی دراز کردند که آن سرش کنایی
کم روزی بوده باشد که جلوه نفرموده باشند و پرس و جوئی ننموده باشند
بگزین نحوت اتصاف دارند متانت و وقار در طینت ایشان مودع و مهر و
وفا در آب و گل ایشان سرشته سفت کروهی سورت مقامی است بود
دریای شور ڈومس نام گویند که هوایش باعتدال ست روزی رفتیم و شبی بسر
بردیم نهان مبـاد در زمانیکه یار اوردو سورت اتفاق افتاد موسم سفر
دریا گذشته بود و وقت از دست رفته براه دریا از سورت ببمبئی رفتن صورت

گذاشت پس حرکت نمبر شد و خشکی را چون جنگل بارش آغاز گشت را دخلی
هم نتوانستیم رفت کرناک این ملک فی تنگی گل شد گام بران سخت دلن بیافت
تا زانو فرو رفتن بران هر چند بحساب دریا ہنوز در شروع برشگال ابهی تمام [illegible]
را و درین ایام دیر کہ باران بیشتر و بیشتر بارد سحاب امر تجوم آورد و برق بیافت
شعلہ زن شد و رعد بغیر آغاز نهاد با زور رسیدن منزل شد چہار ماه [illegible]
آواره خرام تنہا ئیم بن شکیبد دل وحشی را انیزی کہ کدام شتاب فریبد و حسد آرزو [illegible]
منزل مقصود طوفان سراب هر چند و هم سیر بحر دواب خشکی هم در حال نتوان [illegible]
تا بجای آنکه مصر صد قدم عشق بیشتر بیشتر شد زن ناصبوری هر نفس دل
تا بہ چندی سختی کہ ابر و باد فرو شد قدری راه کشاده گشت کشتی بر آب [illegible]
چون میسر و کمین تا بنگام سوری برناقه نیم روز می زمین شهر [illegible] در باز [illegible]
سبب میران در باز ماندن حیلہ جوئی آمد چون بر [illegible] جنون شوق گریا [illegible]
نیم روز را زیاد و نتوانستی شناخت و اندر کوئی را از سبزه و سراپا [illegible]
جدا کرد و جرعہ و دم بیت الشافی یار و ب دوست لبنان آشنائی [illegible]
بکنان ہم کہ پوئی یاران سیر سنہ سیر شستہ قطعہ را منقطع سیکرد و مراکبیہ کرم
کرم کار ساند و دل تو شد و بقا هر حسنین پاسخ آما کرد اگر بہان جیب آید کشما
می اندیشد لیپ جا بجا بیائیم بر گو دار و علاقہ و در اقسا دیر شهر آباد و دو دیدن
یکی است سخن کوتاه در راه پور حسنت کرده بی صورت منزل کرد بیم بیا ربلا
سید ابراهیم یاقوت علی خان معروف بہ نواب با تو کہ در بانی [illegible]
است در لسانی کہ بر سر رود دی از شعب دریا شور [illegible]
کسی است خلقی بلی نہایت با دوست بر زبان کو [illegible] از بزرگ این [illegible]
لبنا لسنگہ سیر و دسری بہ شعر و ارد و شنوی میر حسن بیاد رسی نظم [illegible]

ازان برین خواند بتاریخ سیوم نوساری که بفصل پنجگرود واقع است راکاه ورود کردید نوساری قصبه بزرگ است همه جنس مهیا دارد و درینجا بعضی از پاکان خفته اند و مشهورترین همه سید نور الدین علیه الرحمة الشان را نبیرهٔ امام همام جعفر صادق سلام الله علیه وعلی آبائه الکرام میگویند الا ای دانای فن تاریخ نبود درآوان دولت خلیفه عادل سرور دادگر امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه عجم کشایش پذیرفت و عجمیان کشته شدند بقیة السیف که بهر گوشه خزیدند طائفه ازان در عهد خلافت هارون الرشید بهند افتاد فرمانروای هند ایشان را درین قصبه باشیدن فرمود و شرطی چند درمیان آورد که نخستینه آن این بود که یکی از شما شمشیر میان نه بندد و تیر و کمان بدست نگیرد دوم در شادی و ماتم و رزش رسم هنود شیوه تان باشد الی آخر الشروط و امروز اگرچه در اکثر بلدان گجرات و کوکن منتشر اند و کثره در سورت و بمبئی ولیکن اصل ایشان ازینجا شمرده میشود و آن طائفه به پارسی مشهور است فذلکة الکلام چهارم بر سر رودی که از شعب یامی شو است و قصبه بلساڑ بکنار آن واقع شب بسر بردیم ازانکه هنگامیکه بر سر ساحل رسیدیم هنگامه جوش مد داشت بی سفینه گذشتن محال بود و چون بلساڑ از نوساری هفت کروه فاصله دارد ازین رهگذر نشستن باد و خورشید یکی افتاد و بدین علت طبیعت در تاب و کسل بخاطر جاگزین و اضمحلال راه یاب عبور را توان برنتافت پنجم پیش از وقت مدعا بر شدیم که آبی نداشت به بلساڑ رسیدیم و تا نیم روز آنجا گذرانیدیم بلساڑ قصبه کلانیست و رونقی شایان دارد پنج کروهی بلساڑ قریه ایست پارڈی نام شب در آنجا سحر کردیم ششم به دمن که هفت کروه از پارڈی بوده از پشت شتر بروی بستر آمدیم دمن دو بوده است یکی خورد و یکی کلان و هر دو بر ساحل بحر محیط بجانب شرق واقع و در همین مقام شعبه از دریا بر آمده

که دربیان هردو دمن روان است دمن خورد ازیطرف بر کنار آن و دمن کلان
ازطرف دیگر هردو باهم محاذات دارند از جهت نظاره گاهی دلکشا است اتفاقاً
جای بادمن خورد بود آخر روز با جمعی چند بطریق تفرج از شعبه عبور کرده به دمن کلان
رفتیم و بازآمدیم حکومت این هردو جای با دیگر توابع آن خسرو پرتگال راست و
دمن کلان قرارگاه حاکم معظم نشینهای کوکن و گجرات انجاست هفتم
هستیاری مسبوق باز شعبه مذکور گذشته به جهرگانو که ده کروه تفاوت دارد
آرسیدیم جهرگانو نیز بکنار شعبه دریاست از جمعی دیگر و زرد و بار کار با سفینه افتاد
اهرای زبونی راه از سورت تا ممبئی در ایام برشکال سابق گذاره شده است
نظر برین درین ایام از دمن الی طریق قدیم برکران شده بکنار رود دریای شور سیر ونمود
که انجا گل ولای را وجودی نیست و تا دمن که دریای شور اتصالی ندارد وراه دیگر
گزیدن امکانی ندارد لازم گردد کار بمن که با وجود حیث اجم وار خلط و لمعه فروشی برقها
و شور نوازی رعد که بینندگان را جگر می شکافت و روندگان را از سهره آب میگسیخت
قطره آبی نچکید و راه صعب گذار بآسانی انقطاع پذیرفت آری ذلک ...
... یشاء بالجمله بعد انحراف از سبیل سلوک بکنار رود دریا و تماشای گلها
لطیفه که در دست بهم میدهد بیان حلاوت مشاهده اینگونه مذکورات رابعه فوز منزل
مقصود بطریق اجمال گنجای بیاریم که هر انچه دیده میشود تحت هر منزل نگاشتن
دل و دماغ میخواهد و ما سرسری میگذریم اگر درنامه سرسری گذشتیم شکوه سنج و
عتاب مکن که از تماشاگاه هم بی التفات گذشته ایم بیت حشمکم تندیم و با
دماغ و دلبستان می تنهیم * در گلستان گل شناسان را تماشا دشمن است *
پیسکیتم کجا رفتیم باز سر سخن آئیم ای شگفت کوکن و گجرات متصل و میانه مالوه
و کوکن گجرات حائل باز گرده کوکن را با گرده مالوه مواخات از چه راه و با گرده گجرات

منافات از چه روی هشتم به دنیو که ده گروه بُعد دارد فایز شدیم مخفی از رود
که از شعب دریای شور است عبور کرده به مرسه که دیهی است خراب بتفاوت دوازده
گروه از دنیو رسیدیم دهم به دنتور که دوازده گروه است محمل از ناقه
و زین از تکاور گشودیم و در اینجا نامه نگار را آزار شکم پدید آمد یازدهم به لبسی که
نه گروه از دنتور است بدین تفصیل که براه دریا که عبارت از شعبه دریا است دو گروه
و براه خشکی هفت گروه ورود اتفاق افتاد لبسی نیکو قصبه ایست عرضی و طولی دارد
چون آزار در فزودن و طاقت در کاستن بود دیگر روز نیز مقام باشیدن ضروری
افتاد لهذا سیزدهم گهربندر فرود آمدن گاه گشت فصلش از لبسی سه گروه بطریق
دریا که در میانه هر دو شعبه از دریای شور میرود لبسی بطرف سورت متصل ساحل
آن واقع و گهربندر بسمت جنوبی بر کنار آن چهاردهم نیمروز به مهایم که در دوازده
گروهی گهربندر است فایز گشتیم اینجا نیز شعبه از دریای شور روان است مخفی نماند که
صرف ذکر رودهاییکه بی سفینه از آن نتوان گذشت در ضمن مقامات نگارش
پذیرفته ورنه شعب خورد و کلان از سورت تا اینجا اگر غلط نکنم از هشتاد فزون تر
خواهد بود و اکثرش جزر و مدی دارد و هنگام مد کوچکترین شعب جلوه بر گنگ و جیحون
میفروشد و بعد جزر اکثری خشک میشود و بعضی قدری آب دارد و چون جزر و مد بر سر
دو هر شب است رهروان را انتظار فرو شدن آب لبسی میباید کشید و از سورت
تا مهایم غیر از دو سه جایی که بجهت ملاحظه هنگامی بیجا فرود آمدیم منزلی نیافتیم که درم
سال آباد داشته باشد و معنی این لفظ سابق گذشته است فلیتکی و اکثر این بناها
ریخته پارسیان است و شاید که تراشیدن افسانه حسن سبیل گل نگران باشد که هشتر
از این نیمه نیمی باغت سازندام و مثلی بر این افشانده نیمی او ق عشوه باشی و نیمی لبو که اعتبار جنس را
بشنو که این راغ در خرمی و طراوت و سرسبزی و نضارت نظیر باغ است

شقایق متنوعه را آن وفور که به دامن دشت در شکیبی گلهای رنگارنگ را آن انجم
که بسبب سپهر نمیتوان بر داشت دشت نیست لاله زار است صحرا نیست طبله
عطاریست غزالان ختن را اگر چراگاه نه این سرزمین است نافه مشکین چرا ست
اینجا هر گل را چون ورد رنگ با بوی هم سید هندوستان دشت زمین کجاست شجرها
پر از میوه ننگر میوه‌ها پر از ذوق در یاب نه آنرا حد   طلب کن نی این را اندازه
در خوانان انصاف بده جائیکه یکجانب او دریا بوستنی که تو دانی موج زن و یک سمت او
گل و ریحان لطیف بیکسن گفتم جلوه گر بس موضعی دگر از این دلاویزتر تواند بود با جمله
مبنی سه گروه از عبایم و عبایم را باب مبنی گویند مزار فقیه جلیل مصنف تفسیر مهائمی
هم درینجاست ایشان از معاصران مولانا عبدالرحمن جامی اند قدس سرهما نامه
طراز احمال و اثقال در عبایم گذاشته هم درین روز به مبنی رفت و لعب یکشنبه از فور
بتاریخ پانزدهم شامگاه برگشت چون اماکن قلعه و شهر را صحن از نشیمن
عقا و نگارنده صحیفه خور کرده وسعت فضا ایرا در کمیت بازی که هم بیرون شهر است
و هم متصل بشهرستانی دلکشا و دلکش و قصری بصفا و منقش گزیده شد سه روز
بانتظار ترتیب منزل در عبایم بوده بتاریخ نوزدهم بمقامیکه ذکر یافت
گوشبدیم از عبایم تا مبنی آبادی یکدست آنگه چه دکان و بازار نیست و فرو
و خریدار نی امّا قصور دلپذیر و دلربا و حدائق خوش انداز و خوشنما جلوه گر است
حبّذا شهر مبنی شیرین کاری عمارت ایوانهایش دل فرهاد از کف شیرین ربا و
خوش پرکاری نمود دکانهایش از کار ارم ذات العماد برده کش از سلوب
مربع و فراخی اسواق و وسعت ارباح و فراوانی اجناس و انبوهی اشیاکه
آن نوائین شهر دارد اگر سخن مبسوط رود گویا کالیوه گردد و شنوشا ستوده خوشتر
آنکه وصف جامع و مانع گزارده آید چنانکه آب و هوای خوشی ندارد هر چند بی

کرشمه‌ی اندران یابی و هر حسنی که خواهی در آن بینی **بیت** چرا اینقدر نتوان گفت در
جمال تو عیب + که خال مهر و وفا نیست روی زیبا را + لیکن ای سخن فهم سخن رس طبعی
که از اصل روی بهم آورده باشد فرح کی عقده از ابرویش تواند کشود دلی که باگیتی
ستیزه داشته باشد با بنئی چگونه آشتی تواند نمود **بیت** آب و هوای دهر بمن سازگار نیست
یارب کجا برم دل بیمار خویش را + مردم از هر دیار و از هر کیش چه هند و چه سند و چه شام
و چه روم چه ترسا چه مسلمان و چه جهود همه درینجای فراهم پی تجارت آمده یکی بهر سیاحت
یکی بهر بسیج عرض هنر نزیل است و یکی را جوشش شوق حرم خضر سبیل و از متوطنان
این معموره کوکنیان اند و پارسیان نخستین شافعی مذهب و دومین مجوس پارسیان را
پیشتر شناخته و اما کوکنی گروهی است که در زمان یوسف ابن حجاج ثقفی از زور و
ستمهای او بجان آمده از دیار عرب رحلت کردند و در ملک کوکن آبادان شدند و به نسبت
آن ملک باین لقب شهره پذیرا آمدند و جز ایشان قومهای دگر هست بکثرت ایشان نیست
و آمیزش تر ازین آتش پرستان زردشتی کیش پارسی نژاد کسی نیست یکی از پارسیان
فیروز نام داشت ده سال یک بیش باشد که آن جهانی شد با ایران زمین رفته بود
و پارسی آموخته و شعر ورزیده ورنه این طائفه را آموختن پارسی رسم نیست جز هندی
و گجراتی ندانند و بعضی انگریزی نیز دانند وی مثنوی نظم کرده است در شرح آمدن انگریزان
به اقلیم هندوستان در بحر شاهنامه و آنرا جارج نامه نام کرده که روان نقشش خسرو
انگلستان جارج بود و آن مثنوی پراسته دفتر است که رهی نظر اجمالی بر همه کرده و از سر آغاز

نامه دو بیتش فصلی نوشته میشود

مثنوی

بنام نگارندهٔ دو جهان | برآرندهٔ آشکار و نهان
خداوند گردندهٔ گردون سپهر | درو آفرینندهٔ ماه و مهر
شب و روز تاریک و روشن ازوست | پر از خار و گل باغ و گلشن ازوست

اگر آسمان است وگر خاک راه — همه هستی او است یکسر گواه

گر ایزد پرست است وگر بت پرست — بود از پی یاد او هر دو دست

جدا نیست نزدیک داننده کس — ز بانگ مؤذن نفیر جرس

به بتخانه و خانقه هر دو راوست — برآید کند هر کسی یاد دوست

اگر کعبه گر بیت مقدس بود — همه آن یاد آن ذات اقدس بود

بمسجد درون شیخ و راهب بدیر — نیارد بجز یاد او یاد غیر

چو موبد فروزد بجشن سده — فروزنده آتش با تشکده

بفرمان زردشت و یزدان پاک — کند قبله آن آتش تابناک

گرفته بکف نامهٔ زند و است — نخواند بجز نام ایزد نخست

جز او نیست در آشکار و نهان — ز بینش آشکاری نهان از جهان

ببوئیش در بینده را راه نیست — کس از گوهر پاکش آگاه نیست

خردمند گوید که چشم خرد — خرد آفریننده را ننگرد

خرد پرورش کمترین بنده است — دبیر ناتوانی سرافکنده است

روان و خرد دانش و هوش کیست — نیارد شناسائی او بجای

بود آنکه بیرون ز چند و ز چون — شناسد کس او را چسان و چگون

فرشته که دارد سرشت از خرد — نیارد ره بستن او پی برد

چه یارا که آلوده آب و خاک — تواند شناسد خداوند پاک

خداوندگار است و ما بندگان — بفرمان او بست باید میان

کند آنچه او را بود کام و خواست — بهر دو سرا سربسر پادشاست

یکی را بگردون برد از زمین — سرش برفرازد ز چرخ برین

یکی را کند ز آسمان سرنگون — نهاکه [illegible] نه هوشی [illegible] بر جو [illegible]

کند روبه ناتوان را دلیر — که از پنجه آرد برون مغز شیر
سری کله را دهد تاج زر — ز زرین کلاهان ستاند کمر
گرامی کند خوار افکنده را — کند بر شهان کامران بنده را
براند جهانداوران را ز تخت — بخواری و سازد سیه روز بخت
یکی را که باشد خداوند مرز — خداوند گنج و زر و جاه و ارز
ز دستش ستاند زر و جاه او — سپارد به بیگانه گاه او
سپارد کسی دم نزد از چند و چون — چرا سربلند این و آن سرنگون
شد آن از چه بالا و این از چه نشیب — یکی چون فراز است و دیگر نشیب
چو خواهد کند کوه چون خاک پست — دهد خاک را بر ثریا نشست
اگر آتش و باد و آب است و خاک — دگر آسمان و اختر تابناک
فرشته و گر مردم و دیو و دد — اگر زشت و خوب است و گر نیک و بد
همه بستهٔ بند فرمان اوست — از ایرا که هر دو جهان آن اوست
اگر دو جهان تا دم رستخیز — کند در ستودن سر خامه تیز
نه دریا یکی قطره نارد ستود — که بیرون بود او ز گفت و شنود

از و باد یارب سرا تا زبان
کشایم بگفتار پیغمبران

و درین بلده رقم سنج نامه را نخست با معلم ابراهیم که خطابت جامع منبئی با ایشان
تعلق دارد برخورد روی داد و علاقهٔ غایبانهٔ معرفت سالهاست که داشت چگونه
از آنکه ایشان از اخلای احبهٔ حضرت مولانای مرحوم محمد کرم الله بوده اند و قرأت
از ایشان آموخته نژاد جناب معلم از حضرموت است و مولد و منشا بندر سورت
[illegible] سالی به منبئی بسر میبرند در فقه شافعی گزین دستگاهی دارند و
شب و روز تارک گشتن است و چنانکه در مراتب ورع و تقوی پایه بلند

فرمایه ارجمند دارند سخنان دلربا آوردن شیر الدهر و وفا پیش بردن توانند ۱۲۹
سفا بهرهٔ وافی مر ایشان را ست دیگر با مولانا محمد صالح بخاری راه و رسم محبت و یگانگی
آمد هم مرا بخدمت ایشان ارادت در افزودن و هم ایشان را با من التفات در بسیار
تقریب شکیبائی فقیر درین ویرانه آباد خاصه صحبت مولاناست و مولانا را هم درین شهر
روزگار که مخاطب مسیح از جابلق و جابلس بر نمی آید هم سخنی با چون من ناشناسی نمک
که غنیمت کبری است جلائل مکارم و شرایف مناقب ایشان گفت در نباید و اگر
گفته نیاید سخن از دائره می افتد و سلسله ربط بر هم بخورد لاجرم بین الاجمال و التفصیل
سر میدهد ذات خجسته صفات ایشان جامع منقول و معقول و حاوی فروع و اصول
در حقایق و معارف نیز بر اوج آگهی خرامش دارند استحضار در هر فن بنهایت خصوصی
است هر سوالی پاسخ بی تامل شنوی جواب هر مسئلهٔ بی رجوع به باستانی نامه‌ها
! بی و طبع شعر نیز دارند مبتنی و دو از ایشان نگارش میباید بیت خطهٔ اقلیم
حسن یار گرفت + همه آئینه‌ها غبار گرفت + عالمی تا جلوه گرد در پردهٔ یک نقطه شد
هر نفس آئینه تقویم چندین سال است وطن اصلی ایشان سمرقند پس از کتب
فلسفه و تحصیل اصول و فقه به یار حرب آمدند و فن حدیث را از شیخ عمر عبدالرسول
علیه الرحمه که امام علمای مکه و اکبر کبرای مکه بود باستیعاب فرا گرفتند و بعد ازان به بندر
آمدند و به مدراس و حیدرآباد و بیسر بردند اکنون تا قیامت جاست ایشان اورنگ آباد
دکن است یکسال و نیم میشود که به بمبئی جلوه افروز اند دیگر با محمد روحی که از مرد کوه
واز بازرگان بزرگ این دیار است ملاقات دست بهم داد و در بلاد اهل اسلام
از و جاسند تری نیست وهی را آئین مهر و مدارا او را همچنری فی شیوه اش
شیوا و بینش نیکوست بها مبنی را رونق از روست دیگر با محمد حسین ابن محمد
روکلی کردی نیز از اعیان این معموره وهم ... بی سابق الوسعت را بزرگ

برادرست شناسائی سپهر سپید و از شناسائی آشنائی کشید سلمه الله
دلجوی برنیان خوی خلق و صفتی باز و صفتهای اوست و حلم جزوی از اجزای او
و جز این بزرگان با دیگر اکابر شهر که شناخت روی نمود اگر داستان بتفصیل باز
گویم هر چند داستان برای خواب نازپرستان هشیار نمانیکو سر انجام میباید ولیکن
بیدار مغزان خبر در جهان بوده اند چون در آویزند که اینجا به دقت خرده شمار و ابود
کدام دستور است که در آن هنگامه گیر و دار یاری کند و بپاسخ عدوگاری نماید
و از شگفتیها که درین بوم و بر جلوه نمود هنگامه باد و باران است نشنود که وقتی چشم
ستاره و رخ خورشید و جبین سپهر بنظر آید اگر نمی ازین بارش به بلاد ما روی دهد
کشتها تلف گردد و قریه ها در کار سیل شود و درینجا که همه زراعت برنج است هر قدر
آب افزونتر نفع افزونتر و زمین را قوت جذبی است که اگر صد دریا در کشد نمی از آن
ننماید اما آنکه نم رشحه فیض در ساحت خاطر تو از دیگران کمتر است باید که تهمت بخل
بر سپهر فیاض ننهی و بر روزگار خویش گریه کنی که ریزش مدار فیض بر حسب قبول
قابل است هر کرا استعداد قبول بیشتر تراوش ابر کرم بیشتر نه زمین یکی است
و آسمان یکی است چه جفت که در هر جای اندازه بارش یکی نیست ای شناسای
رموز معنی آنرا که زمین استعداد ناقص افتاده از کثرت فیوض چه حظ برد اینجا
که با کشت هیچ جوشش ابر بهاران چکند و آنجا که ساحت استعداد کامل است اگر
نم کرم کمتر بارد با جز ایش بجا انجامد ندانی که با کشت برنج یکی باران بکند چندی بیاره
استعداد خویش بیارای و ریزش بی هم ببین کوششی در زر و قوت کشتی
بهم رسان و طغیانی سیل کرم بنگر سبحان الله خامه چه آواره خرام است که دامن شکر
می بندم و طرح کدامین نگارش انگیزد و بنهادم چه مایه بی آرام است چه میسرایم و از
لب چه فرو میریزد افسانه خوانم نه اندرز گوی سمر طرازم نه نصیحت گر را با این

گفتگو چه کار مرا آن باید گفت که در بمبئی بناهای بیوت بر چوب است که چنین هنگامی
ابر و باد را عمارتی دیگر برنتابد بلکه از رتلام تا اینجا اگر قریه خورد است و اگر مصر بزرگ
عمارتش همان وابسته بچوب است آری هر جا ضروری ذات است چنانکه سختی ازین سان
در ذکر رتلام گزارش یافت از سنت فانظر حسناتک مخفی نماند از روزیکه
از شاهجهان آباد بر زدیم اختلاف آثار و تفاوت اطوار در هر شهر و دیار
که مشاهده کردیم اگر چند گزاردن آن بر رونقی می‌افزاید ولیکن بنا و دوری آن
هم شکستی در کار این کارنامه نمی‌آرد چه بر آنچه گزاردن آن ناگزیر است کمتر
فرو میگذاریم از همین جنس است غرض این حکایت که در هر منزل و مقام از جهان آباد
تا اینجا سیم سکه‌های گوناگون رواج دارد و کیل و ذراع هم مختلف یعنی که در
یکجای رواج دارد در دیگر جا بسر که زبان صنعی و پیمانه با پیمانه مقام گذشته
هم وزن در منزل آتی نخواهد که کمتر یابی و هم درینجا از دیار عرب جانوری آورده
که گردن شتر داشت و شاخ و پای گاو و رنگ سوراخهای پلنگ عرب مرا او را
زرافه گوید و عجم اشترگاو پلنگ خواند کذا فی القاموس از عجائب صنایع آفریدگار
است باجمله قریب چهار ماه با انتظار فرو نشستن اشتلام دریا و طغیان هوا بجنگی
نشستیم اکنون که تا شیراه [illegible] باد مراد [illegible] از آمد و رنگ است که زورق
سر دهیم با دلی پرداخته از وهم و سری پاک از بیم بسم الله مجریها و مرسیها
ان ربی لغفور رحیم گفتار دوم مشتمل سخنهائی متعدده سخن اول
در شرح ماجرای سفر دریا از روز روانه شدن از بمبئی تا رسیدن
جده بتاریخ پانزدهم شعبان المعظم در مرکب کشتی و لنگر برداشتند و بتاریخ بیست و سیم
چهاردهم روز از روانگی کوه فرطش جلوه نمود پنجم ماه مبارک رمضان در عدن لنگر انداخته شد
روز [illegible] بعدن رفتیم عدن شهریست مشهور تا امروز قریه [illegible] نیست سکان

اسنجا را اکثر خانه از کاه است و آرایش سقف و جدار از بوریا و چند بیوت
پخته دارد و آبادی آن برکمر کوه و حدود سمتهای حضرموت و سر آغاز یمن اگرچه
حضرموت نیز قطعهٔ یمن است و ازینجا نماز بردن سو شمالی شود مزار سید ابوبکر
عیدروسی فرزند سید عبدالله عیدروس که ذکر جمیل ایشان در گفتار اوّل در ضمن
ذکر بئر مروج گذشت درینجاست فرود آمدن گاه راقم خانهٔ سید زین بود که از اکابر
این معموره و از مشایخ مشهوره است سید ابوبکر عیدروس علوی او را از نیاگان است از
فرط اخلاقش دگر چگونه سخن تبیین که با ناشناسائی بپیشینه لطفی که با احباب صمیم بایستی
کرد بار بهی بجا آورد ایشانرا سه فرزند بوده است کلانتر همه سید علوی که نامه نگار را
با وی عهد ازل که در محبت هم بود دیگر ار تازه گشت لطیف کسی و خجسته مردی
تقوی دثار او ورع شعار اوست سلمه الله تعالی وابقاه و الی مدارج الکمال
رقاه عدن الیوم در دست انگریزان است هفت ماه میگذرد که از حاکم سابق
گرفتند و با نیان دادند اللّٰهمّ مالک الملک تؤتی الملک من تشآء و تنزع
الملک ممّن تشآء و سبب چنین استیلاء افتاد که ارباب دولت
انکلشیه را از بهر مراکب دخانی که از طریق سویس به لندن آمد و شد دارند
قرارگاهی جهت مهیا داشتن سامان آب و آتش مطلوب بود با حاکم عدن سخن
انداختند که زائد از محاصل عدن گرفته باش و از حکومت بگذر و مملکت بگذار
امیر عدن که اعرابی بود ساده نشناس کاروفن لا یعرف سر امر را از پیچ
راست نظر نکرد و لیت و لعل شدید و پیمان نامه رقم زد و چون وفا و عهده
خواستند نه همین از سر عهد که از سر جان برخاست و دست از جان شست و از
ملک برداشتن نخواست لاجرم انگریزان با وی در منازعت آمده عدن
عنوةً ازو انتزاع کردن و خلعت عهد الفای عهد عطیه را محل نگذاشت

ودرین زمانه که داعی دار داست اعراب بمحاربه ایشان فراهم آمده اند بلکه
دیگر روز پیش از ورود من مقاتله اتفاق افتاد بندر عدن که از ساحل دریا
سه کروه فاصله دارد و بعدش نزورق نشینان را که رفتن بلده خواهند مایهٔ آزار
خاطر است که در ایاب و ذهاب اهتمام تمام میباید کرد و باین تقریر گمان نبری
که عدن از ساحل چنین دور افتاده فی عدن بر سر ساحل تا از جائی
که لنگر سفائن می اندازند فاصله که گفتم دارد القصه دو شب در عدن مان
کرده بتاریخ هفتم باز گشتم و بتاریخ هشتم باد بانها کشودند نهم جانب
هنگام از آب المندب که بعین الناس به باب سکندر معروفست و موضعی
خطرناک و مخوف بسلامت گذشته شطری از روز باقی بود که به بندر مخا لنگر
انداخته آمد بتاریخ دهم به مخا رفتم کوچه‌های تنگ دارد و عمارتش پخته
و سفید است خضراوات بسیار در آنجا یافته میشود حتی که فواکه تابستانی درین
موسم که آغاز زمستان است مثل خربزه و خیار و عنب و جز آن فراوان
است چون مدت قیام یکی دو روز بوده اهل علم آنجا را دیدن نتوانستم و بر
ایشان وقوفی یافتم اما با دانشمندی که از اهل زبید است و محمد جمال نام است
برخوردی داد در جامع مخا درس بخاری میگوید هم فقیه و دقیق نظر است
و هم پایه اش در اهل صلاح بلندتر و چرا نباشد که جامهٔ تقوی و لباس علم برقامت
زیبای اهل یمن دوخته اند صنعا که اشرف بلاد یمن و تختگاه امام است خانه
همه محدث خیز مرو از علم حدیث چنانکه در آنجاست گمان نبرد که باین فراوانی
و باین وسعت بجای دیگر باشد والله اعلم بالصواب وَفَوْقَ كُلِّ ذِي
عِلْمٍ عَلِيمٌ از شوکانی که قاضی القضات صنعا بود و شاید که خبری دارد
باشی میگوئی که بعد از سلف بوفور احاطه و اطلاع او در فن حدیث کسی برخاسته

در فروع تقلید ائمه نمیکرد وعمل اجتهاد خویش داشت واین معنی نه خواص اوست که
همه اهل حدیث آنجا بدین شیوه خرامش دارند وعامه مردم صنعا بروش نه بدیه
گرم رفتار اند وصنعا با وصفی که ذکر یافت اوصاف وگر هم مثل خضرت سواد و
خرمی راغ وتراکم اشجار گوناگون ووفور میوه های رنگارنگ وهجوم شقایق وریاحین
دارد وزبید چنانکه معدن اهل علم ودانش است لعل و یاقوت ولایت یمن از انجا آورده
می آمد بالجمله اگر ارض یمن مسکن چندین ارباب خیر وصلاح ومجمع چنین اصحاب
نجات وفلاح آمد شگفت چیست که خواجه کائنات علیه وعلی آله افضل الصلوات
در خصوص او فرموده الایمان یمان والحکمة یمانیة بالجمله تحریر
حدیث یمن تا کجا سخن از حجاز گو هی افسانه سرائی بهل وآهنگ سفر ساز کن
بان وهان تا تاریخ دوازدهم از مخا بسفینه باز آمدم سیزدهم بام فلک بجنبش
آمد وشام قریب حدیده لنگر انداخته شد که شبانگاه نزدیک ساحل نتوان رفت
چهاردهم در بندر حدیده بادبان فرود آوردند ولنگر انداختند پانزدهم بحدیده
رفتم ومنزلی بکرا گرفتم وآن در قرب مسجد آدینه بود قماش آبادی حدیده
مرتبط مخا اما از ان کلان تر الیوم مخا وحدیده وپاره دیگر از ارض یمن در تصرف محمد علی
پاشای مصر است واو اسپهبدی اینجا به ابراهیم پاشا سپرده و وی محمد علی را
اخذر واحمد پاشا را که فرمانهی حجاز باو وابسته است کوچک برادر راز مشاهیر
فقهای این دیار شیخ عمر سندی حنفی وحسن خطیب شافعی که با حسن خطیب ملاقات اتفاق نیفتاد
وبا فقیه عمر مکرر اجتماع دست بهم داد شخصی است سپید نامه روشن روان سبکروح
پاکیزه نفس مولد ومنشای ایشان دیار سند وکسب علوم درین بلا کرده اند
کتب نفیسه نزد ایشان فراوان دو کروهی حدیده قریه ایست موسوم بمراوه
وآن جای باش جناب سید محمد عبد الباری جدول جمعیت فضائل ومناقب

ایشان درینجا بتواتر سامعه افروز رشد طبع آرزومند دیدار گشت لهذا شب
نوزدهم ناقه و محمل خواست و بعزم مراوده برخاست سپیده دمی بمقصود جای
دم آرامش برگرفت خدمت سید خلقی که در میان آورد و از جهد و صنعت آن
برنتوان آمد خلاصه که اکرام ضیف از ایشان توان آموخت گویند در مراتب تا
از اهل تمکین است عمر شریف ایشان تخمیناً سی و پنج ساله در بر آورد و کار مردم عظیم
التسانی دارند و مساعی ایشان مشکور است و سپارش ایشان با اثر تا که ایلای
حکم فرمان سلطان دارد و ملک بحسن قبول گرانمایه تر سید را پنج برادر دیگر اند که هر یکی
منتخب و منتجب است یکی سید حسن که علم را با عمل بشیر از و بسته هم در بزم و دانشمندی
و ساده مزاور است و هم در کوی عزلت نشسته دیگر سید علی دوی از و فرد اول
غیبیه مغلوب الحال است بلکه کسی نتواند آمیخت دیگر سید احمد که در کسر نفس و کثرت
تواضع مرا او را همالی کمتر توان یافت دیگر سید سلیمان و کوچکترین همه سید عبد الصمد
وی در حدیث دقیقه شکافتی بالیسته دارد و جودت و نظافت از روش بسیار در
ورزش محبت و فراوانی خلق او را سیمه نه بینی مگر در دو دوه بیت این خانه تمام
آفتاب است این سلسله از طلای ناب است خدمت سید مقتضای رسم جهان
نوازی که اهل آن تیر این شیمه کریمه منظور اند و همت ایشان برین شیوا شیوه مقصور
میخواست بی آنکه دو سه شبانه روز بهم بسر برده شود فراق رو نماید و لیکن چون بر جناح
سفر بودم زیاده یک شبانه روز مجال توقف ندیدم شب ایستم تودیع بزرگان
نموده سحرگاه به حدیده رسیدم شیرینی آب مرا و آه اگر تلافی نمیکرد تلخی آب حدیده
از کام مشکل بیرون رفت دیار یمن گرمسیر است درین زمانه آفتاب در برج قوس دارد
و هنوز گرمی بیرون نرود سکنای بلاد یمن اکثر شوافع و قرات شان قرات ابن کثیر
و یکی از اولیای مشهور این فرخ سرزمین سید احمد مقبول در زبیدی

در مراتب کشف و شهود مر ایشان را شانی عظیم ست اگرچه مآثر ایشان در مثنی
نوازش فرمائی بر دو گوش آمد و دل بهوای وصل ترنم فرودش آمد ولی در ینجا
شوق انجمن جناب سید محمد چندان هجوم آورد که در حضرت سید احمد تنوانست
رسید عَرَفْتُ رَبِّیْ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ سخن دوم در ذکر روانه شدن
از جدیده و شکستن سفینه و یافتن جزیره و بسر بردن در آن و بالطاف
یزدانی از آن دشوار جای آسان بر آمدن و رسیدن به مکه معظمه
بتاریخ بیست هفتم جهاز از جدیده بجنبش آمد و بعد سه روز شب سی ام کمتر
از یک نیم پاس شب رفته ناگهان لشبی که در دریا پنهان بود زد و به شعب زدن بهلال
بود شکستن همان تا کشتی شکست دل بشکست که مرگ زبان نمان گوشه نقاب از رخ زندگی افگند
و زندگی و مید متنفعه برو فرو می هشت از کیسو تلاطم امواج جهاز را بر مید اشت و
بر کوه میزد و از دگر سو آب اندرون کشتی می آمد و جگر خون میکرد و شب چون دل
دشمن سیاه و با کس خبری نی که این کدام محل ست و چه جایگاه همگنان باین نظر دیده
بر سحر دوخته که اکثر شعب و جبال در قرب ساحل میباشد اگر چنانست و تا صبحدم کشتی
از هم نریخت باشد که جان بسلامت بریم و لایت قصه بالعزیزان مع وطن خواهد گفت
سر گرانتخته ازین ورطه بساحل بر رود القصه چه شرح دهم حال سیاهی و درازی آن
شب که نه مژه یار را درازی و نه زلف به آن سیاهی بیت شب تاریک و
بیم موج و گردابی چنین هایل کجا دانند حال ما سبکساران ساحلها تهمان بیم
و امید شب گزشت و روی سحر نمودار شد مردم چپ و راست می نگریستند
و در میانه دریا ساحل چون ستر بر بام می جستند پس از خیره گشتن چشمان و تیره
شدن دیدگان روشن آن شد که از ساحل نشانی نیست إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا
إِلَيْهِ رَاجِعُوْنَ باری چون مهر را تابانی و خورشید را درخشانی

افرود جزیره کوچکی بنمود جلوه جزیره پاره عمارت ساز دلبای خراب آمد درم
کشتی صغیر از جهاز برآورده بدریا انداخته شد و دران نشسته آمد از سیلی موج
زورق چون بکردگان غلطان و از جیش آب برنگ برگ بگرد باد آمده پریشان
گاهی کشتی برروی آب میرفت و گاهی آب برروی کشتی کشتی نشینان را از فرق تا
قدم و از آستین تا دامن جبه ناک ولیکن در آن حال چه بیم و چه باک ع
آنَا الغَرِیقُ فَمَا خَوْفِی مِنَ البَلَلِ بهر حال بدین نوع بآن جزیره رسیده شد
جزیره بود و چه جزیره که چشم ما سوا زان فراخترو دل تنگ ما زان گشاده تر و نه از
نهالی که بسایه آن توان نشست و نه درختی که از میوه آن بهره توان برداشت
نه آب را در آن وجودی و نه دانه را دران نمودی نه راهی که از آنجا توان گذشت
و نه ساحلی که تا آنجا توان رسید حال جزیره باین خرابی که گفتم طور سفینه بآن
زبونی که شنیدی اکنون چه باید کرد چون چاره دگر نبود لاجرم بجزیره فرود آمدیم
و تا اجل مقدر بهر اینجا گذرانیدن ضرورت افتاد و هر چه از اسباب نه کالا از آب
بالا بود از جهاز بدریا انداخته آمد که تدبیر فرود آوردن این بود و بس لیکن آنچه
بیش ماندنی بود بحکم خالق بحر و بر باد شرطه و موج دریا شر طوررقی و ملاحی بجا
آورده باسپرد و هر آنچه رفتنی بود بسمت دیگر برد سپاس خدای را عز و جل که
بسیار آمد و کمتر رفت الا در آن حال نه از رفتن حزنی و نه از آمدن سروری
و همچنین بر امید آب شیرین عبدیا انداخته شد رفتنی رفت و آمدنی آمد
کالالک از اجناس خوردنی هر چه بر آوردن آن در حوصله امکان گنجید
اکثرش برنج و باجره بود که اهل کشتی بتجارت بار کرده بودند بعد فرو نشستن غوغا
چاره سگالی را بزم آراست و از سپاس برای نزدن انگشت گفتگوی بمیان
آمده این بود آب و دانه در نیجا وجودی ندارد و آب موجود بشت بر سیل و ام

یادید دو صد کس و بیست که اینقدر آب سرمایهٔ چند روزه تواند شد و تا خبر
بجای نرسد رسیدنی نیست سفینه معلوم و راه خبر بسته اند چگونه تا گرد از کار کشاید همه
بیکبارگی زبان گشودند که کار از دست رفته است و آب از سر گذشته تدبیری نداریم
و چاره نتوانیم جز اینکه در آن کوچک سفینهٔ چند از سر جان برخیزیم و بنشینیم تا چه پیش
آید و از پس پردهٔ غیب چه رو نماید هر چند اندیشه بر تابد که چنین کشتی از چنان دریا
بسلامت بگذرد تا اندیشه یعنی چه آنجا خوف اگر از آب بحر است اینجا از آتش عطش
ترسندید که عذاب تشنه سیری از آب چون تواند رسید لاجرم بحکم الغریق
یتشبث بکل حشیش در آن زبون زورق که حشیشی بیش نبود دهنه ده تن را
که بعضی از آن خود و سرخیل آنها مولانا فضل علی بودند یا بندهٔ از کشتی بانان و
یکی مولوی برهان الدین که با نگارنده این فرخنامه مواسات تمام دارند و بنفی
را آشنا سا آمد از اهل پنجاب اند فطرتی سلیم و فکرتی مستقیم ایشان راست و
سابق گزارده حالیا العزم سکونت در اشرف البلاد قبله کل حاضر و بادیه فقند
چهار روز برین و اهمه تا تاریخ چهارم شوال توکلا علی الله نشانده و سر داده رحمت
منتظر نشستیم هر سحر که برخیزیم رو بدریا بخیزیم و هر شام که بخوابیم بر فسانهٔ سفینه بخوابیم
دوازده روز از رفتن کشتی و شانزده روز از شکستن جهاز سپری گشت تا آنگاه
دو کشتی خورد نمودار شد و شب روزی را بامداد پدید آمد پس از شادی آن زمان
که فلک در دریا از هلال عید بر فلک دل آویزتر مینمود دانستیم رفتگان آمدند چون
ملاحان فرود شدند دیدیم یکی از آنان نیست در شگفت زار افتادیم هنگام پرسش
بدینگونه داستان سرائی کردند که بعد هفت روز فرستادگان شما به قنفذه که
کوچک معموره ایست بر ساحل دریا رسیدند و پیشگاه حاکم که عرب دوله خوانند باجرا
گزار آمدند و بیاری او با هفت سنبوق ره پیما شدند چند شبانه روز میانه دریا هم

بتفحص جزیره پرداختم چون از جزیره سراغی نمود ملاحان آن پنج کشتی را بسمت قندز
برگردانیدند هر چند که مولانا فضل علی و دیگران منع کردند سود نمی‌داشت و با دیگری
نموده بسمت بحر عجم کردم تلاش شدید شد لیکن کسی با مشکور آمد و گوهر مراد بکف
افتاد القصه در دو روز ورق خورد در کوب این جزیره صورتی نداشت لاجرم
یکی را بعد سه روز و یکی را بعد شش روز هر قدر مردم که گنجید نشانیده سر داده شد
و خود تکیه بر لطف کارساز نموده بمیدان شور رسیده و توقف پذیر آمد لعل الله یحدث
بعد ذلک امرا از آنجا که خداوند کار را با بندگان خود رحمتی برتر از وصف است
بود و نسبت و پنجم از شکستن کشتی روز کشتی دیگر شاپدید شد بعلمی بدانمایه رنگ و بوی
داشت که نفحات آئین بهار باغ بهر سید که هوش ما را ربانیش نسیم توفیق بخود آورد
و گم کرده راهان را بالاخره تحقیق آن آواره خرامی استانیدند چون بکنار رسید باز
همان نواهای ناآشناست و همان شمایلهای بیگانه تا هنگام که گفت و شنود آغاز
زبان سرگرم پرسش باز گشت و انمود که آن پنج کشتی که رو بجای خبر دارا قندز
گرفت رسیدن همان بود و باز گردیدن همان که امیر را از تهیه نعمت بی گرفت و فرش
فرو نشست تا از جای برنخاستیم و یک کشتی دیگر افزود و چند روز هم جستیم عاقبت
از تلاطم امواج و جوشش باد جدا شدیم که با عجب بخت و اتفاق بساحل مقصود
گذر کردیم او را که نیست رهبر در وادی محیط طوفان بود و سلم دریای بیکران را ارزان
کار دیگران تصور کنیم که هنوز آب تکمیل می‌پیمایند و باد در راه اون میپایند یا هنوز خانه کرده
بر رخ لبوی وطن آورده و بعد رسیدن بعقاب حزم جزم شد که این بار هر طور که
مردمان را پنجاه نیم غایت الامر از سامان و اسباب هر چه بگنجد بگذاریم این خیال
مصمم شد و حزم روانگی در پیش آمد مقارن آن حال طوفان باد و جوشش باران و
اضطراب امواج پدید آمد مقارن صنوبر و راجه یا را که در این هنگام پا از حد خویشتن

فراتر نهند مصرع چراغ مرا باد و باران لبی است دو روز سبب توقف این شد
چون هنگامهٔ ابر و باد فرو نشست بعزم سفر برخاستیم و تاریخ پنجشنبه ششم ذیقعده
وقت عصر آن خرابه را خیرباد گفته در کشتی نشستیم و رخ بسمت انگلیس کردیم شمارهٔ ایام
اقامت آن جزیره یکماه و پنج روز است چون دریای عجم موجی نه باندازه دارد
غالب بیم هلاک بود و بحر این خطرناک امّا انجا که صیانت ایزدی باشد هیچ آب و آتش
گزند نتواند رسانید سالماً و غانماً بتاریخ هشتم نصف النهار بساحل لیث رسیدیم
الحمد لله علی ذلک حمداً کثیراً انّ الله بشوراً و حبوراً و کان امر الله قدراً
مقدوراً حالیا پیش از آنکه سخن از باب زر گوئیم ماجرای آب بر زبان آریم که بآن
مایه کمی تا این زمانه دراز با اینهمه مردم که اندازهٔ کثرت شان پیشتر گرفته چون وفا
کرد با بدایع قدرت کامله آفریدگار دریایی بشنو که جامی شام و جامی پگاه چون
ساغر مهر و کاسهٔ ماه بخشش هر یکی بود و با این احتیاط چشم آن نبود که تا پانزده لب
روی آب بینیم و هنگامهٔ هنگام قسمت دیدنی داشت هر چند که کس مینا دامانی
روشن نادیده بدیده مردم جلوه و هم هجوم تشنگان گرد صاحب تقسیم مشابه انبوه
باده خواران چپ و راست میفروش با همان جوش و همان خروش عطش زده که
پیش سبوی آب چون مستی بپای خم شراب بیخود افتاده تشنه را با کاس آب
آن معاملتی که مَی نوشی را با جام باده یکی نوای العطش العطش بگنبد مینا
رسانیده یکی زمزمهٔ پیمانه گران تر ده با آن سیر آهنگی سرود ده که زهره از غصه بزم
نشاط بر چیده ای حسرتی زیر و بم پیشکش سخن ساده گوئی داستان ماتم را باف
وفی سرای شعر درد انگیز الصوت حزین درد انگیز تر یکی حدیث پر شور را بلاحت بیان
تمکین تر ساز افیون در شراب بیامیز یکاره دل با سرشک مریز از نظیر و مثال بگذر
ساده بسر و داستان طرازی شو مگو تا دگر چه میگوئی چون در دو جام که قسمت

بعطش از انجا مان خویشتن را سرمایه گونا کام بخت طعام از آب شور بود تراوش ابر
رحمت بین که سحابی آمد و بارانی بارید صفا کها کندیدند آوندها نهادند قدری
آب فراهم آمد و دوسه روز سامان شراب و طعام بر وجه بالیست جیا گشت
ازین پس بخاطر حقیر گزرانیدند که اگر آب دریا چو عرق نکشیدن آید شاید
که بکشیدن ارزد و نوشیدن را شاید امتحان درست اندیشه و الحق وصل طعم
عرق دراشت اما دران جایگاه نوشین تر از آبحیات و شیرین تر از شراب قند و
نبات بود طول کوتاه درین هنگام که پیدا صورت تخی داشت پنهان چه موهبت
جلیل و عطیهای جمیل که ارزانی نداشتند اگر همه بگزارم از تهمت ریا و سمعه ترسم
و اگر همه بگزارم از لغت کفران نعمتهای بر اسم نعمتها از خداوند دیده ام و اگاه
بنعمة ربک فحدث شنیده خاموش چون توانم بود دیگویم هرچه
باد آباد تا بیتی آئین صحابه کیش سنت چنگ زده دامن عبد الله بن عمر میزنم و باقتدای
ایشان زمزمه سخن ضد از آفت ریا نگاه دارد موهبت نخستین آن بود که دلی
عطا کردند صبور و زبانی سپاس گذار و دل مخ نعت محو تنها ولب سرگرم ثنا از بدایت
تا نهایت ناشکیبی گرد سرا پرده ضمیر نگشت و از آغاز تا فرجام بیقراری در پس کوچه
خمول ماند اگر بار و برداری که در وغ گفتن روا نیست سخن مرا باور کن لا وف و شتام
و گزاف مدان و شگرف مگیر و این نه عدچون منی بود هر آئینه لطفی بود از لطیف
جل شانه و هم نوازش چون لطف او کار فرما شود ذره خورشیدی کند و قطره دریا
دگر در وادی بی آب و دانه آب و دانه چگونه عطا فرمودند باز از چنان دشوار
جای چه آسان بر آوردند دیگری هم از تنخیه آسیبی ندید و گزندی نیافت کار افتاد
بشناسد که در صورت چنین ناقابل ایمنی بس نادر است وارو بس دگاه ام از سپاس
اندکی را از صد یکی رفت شماره آلای ایزدی از نیرو دی تنومندان بالاتر است

تا از ناتوانی چه آید خوشتر آنست که سوال فراوانی نعم بیشمار تا روز شمار و خواستگاری
سواهب بیحساب تا روز حساب نموده صرف نفس بداستان طرازی کند مستور
مباد که بتاریخ ششم در لیث آمدیم قریه مختصریست شب چهاردهم از لیث براه صحرا
عزیمت مکه معظمه زادها الله شرفا و تعظیما و جهابه نمودیم و پارسی از شب رفته کاروان
محبت را اصلا از دیم و بختیان عشق را حدی سرا شدیم و پاره از روز بلند شده بود که در
خضراء المحل از ناقه فرود آوردیم خضرا چاهی دارد آبش گوارست در دیار عرب شماره
بعد و قرب مراحل بوقت است نه میل و فرسخ لهذا حالیا بجای ذکر کرده زمان نزول
و رحیل گفته آید و سیر و سفر هنگام شب عادت است اما وقت شد رحال لعجلت کاری
و کوتهی منازل مختلف از ین سبب بتاریخ چهاردهم قبل از غروب ستاره روز در
حرکت آمدیم و پانزدهم پیش از طلوع ستاره سحری به سعدیه که میقات اهل یمن است
فایز شدیم و پس از انجا آوردن شعار الیلا احرام پیش از نماز شام گرم سفار گشتیم و
شانزدهم قبیل سحر بمقامی که نامش از خاطر رفت راحله مرحله سر وادیم و چون شتران
آتی از منازل گذشته دراز تر است ایراپاسی از روز مانده کار کاروان با سائق و
قائد افتاد و بتاریخ سه‌شنبه هفدهم در وادی مقدس بطحا رحل نزول رو نمود الحمد لله
ثم الحمد لله جمال کعبه همه غمها از دل برچید جان شوکت خرمی گل تازه در روز نیسان
سبز آهنگی نغمهای بلبل گرفت جلوه کسوت سیاهش سبز پوشان را نشاط آتش
لباسان ارزانی داشت و خاطر افسرده را که بهر نگ لبستان خزان رسیده بود
عشوه سبز پری عطا فرمود و لب به تقبیل حجر اسود نازش بوس پایه عرش عظیم کرد
و دست به استلام رکن یمانی جلوه ید بیضا آورد و جبین از سودن بعتبه نورانی بکشید
بر دوش از التزام ملتزم غالیه فشان آمد شرب زمزم اشاره بشفا اسقام آورد
و طواف بیت العتیق توحید عتق من النار داد و دست به تشبث استار کعبه

چناب بذیل با سید زد و باز سعی بین الصفا والمروه از صعود و هبوط کوه آتشین
براد پت چون احرام تمتع بسته بودم هم در روز ورود از احرام برآمدم و درین
تیر البلاد سکون بری در مدرسه شریف همکه از وجوه اعیان این مصر رفیع بنا داشت
ملحق حرم محترم بسمت باب العمره اتفاق افتاد بعد شش روز از نزول فواحی مولانا
فضل علی با برادرانی که از جزیره جدا شده بودند رسیدند و بسلامت آمدن ایشان
هنگامه سرور تازه گشت و چهره از نشاط دیگر باره بر افروخت سپاس مالک را نامبر کرد
ذوالیش گرفت نمایش بازخ سرمایه به توکف افتاد حالیا سرگذشت ایشان هر چه از
لب ایشان رسید بر زبان می آید بس چند شگری شگفت اما چون سخن بتمامی گفتن طبیعت
داستان طراز است اعراض از ذکر آن نتوانست نمود چه آنکه تا نیم شوال کشتی از جزیره
روان شد آب و طعام که بقدر صرف سه روز با ایشان حواله شده بود و سه روز
بانجام رسیده و هنوز از کرانه نشانه نی دل بر هلاک نهاده میرفتند که سه روز بی آب
دانه گذشت طاقتها طاق شد تا توانیها زور آور و ضعف قوت گرفت خستگی استیلا
یافت معلم بتحیر افتاده اصطرلاب که بنید ملاحان بهوش سگان که گردانند
بر بر یمن سفینه کلانی را که قبله گویندش بر سر وقت ایشان که زاد فنا و اصحاب قبله
راختنت نطاره کوچک زورق در آن محیط بی ساحل سرمایه حیرت آمده و دیگر
آسیمه سری و شوریده حالی کشتی نشینان سامان شگفتی را افزایش داد از چون دیگونه
رسیده چون پاسخ فرو ماندند و دیدند بر بیابانی ایشان بخشوده مردم را در کشتی برداشتند
کشتی نهیم کشتی آویزان کردند و چیا شه ندانان و تنگی که جهیا بود در پیش آوردند و بود
ستان رزاقی بین که کجا بگونه دم آبی و لب نانی کرامت کرد آری آنکه کرم او در حرم
سنگ برگ سبزه و مگس پران را روزی عنکبوت لبی بال کند نظر بسزای قدرت
او چه جای عجب است حیرت است با مجمل یکروز بعد بساحل نفنده رسیدند و لنگر انداختند

و آینده ماجرای رفتن ایشان پیش امیر بیارسی او باز گشتن با کشتیها و نیافتن
سراغ جزیره و جدا شدن دو کشتی و برگشتن زورقهای دگر لنقعد و باز گردانیدن امیر
ملاحان را بزجر و افزودن سفینه تا دمیکه دو کشتی دگر باره جدا شد بیشتر در ضمن بیان
رسیدن سفاین بجزیره بتفصیل دانسته لهذا این سرگذشت را باجمال طی کرده آن
از رود او نا شنوده میکند اگر دماغی داری گوش بر حدیث نه از آن لیب که دو سنبوق
در نوبت دویم از ایشان جدا شد جهازی از دور بنمود نزدیک قصه را از باز گفتند تا جدا
را بشنیدن دروغ آلود افسانه رنگ جز بجنبید و بعضی را در جهاز برداشت و سه روز
بر حسب اشاره ناداننان جستجوی جزیره چپ و راست تگاپو نمود عاقبت مایوس شده
ایشان را عذر خواست و راه خویش پیش گرفت در آن پریشان حالی این اجما
در سر افتاد که از جزایر بحر عرب چه خورد و چه کلان نماند که بدان نرسیدیم باشد که
آن جزیره در بحر عجم باشد بعد این همه بیجا خرامی و بیراهه روی یک اندیشه بجا و
خیال درست در خاطر ها جا کرد **فرد** تمامی عمر ضایع کرد فریاد همین یک نشد آخر بحجاز
پس از ین قرار داد مصلحت آن دیدند که نخست بخط مستقیم بساحل بحر عجم رو نهند
و از انجا ناخدای بر کار که از جزایر دریای عجم وقوفی داشته باشند با خویش گیرند
و انگاه بجستجو بر آیند القصه دو سه روز بر کنار سواکن که بندر یست از الکای حبش در
لنگر انداختند و پیش مرزبان انجا سر گذار آمدند رقت نوعیت او زان نرمی تا شر
نگذاشت در جستجو یکها فراوان بکار برد و آئین میزبانی بجا آورد و یک ملاح باربان
شناسا با ایشان روانه کرد در بان بحدس صحیح بعد روزی دو بهمان جزیره رسیدند
چون آن بیشه را خالی یافتند اگر چند وهم خیالی چند تراشیدیا ما چون آن اندیشه ها
را علامتی پیدا نبود ظن غلبه بهمین جانب کرد که ایزد جهان آفرین درماندگان را بالعموم
دیگر از ین مهالکه رستگاری بخشید عزم لیث کردند و در لیث بشارت نزول همگنان

ببلاغت ستنیده محمد کنان بجای منتظر رسیدند سخن سیوم در مناسک حج
چون غرض اصلی از ترتیب این رساله و مطلب کلی از تهذیب این عجالة النافع حجاج
ست ناگزیر ست بار بیان مناسک نیز لیس درین سخن یعنی سخن بسط ورود و چرا
نرود که گویا این سخن مقصود ست و ماعدا از جنس مبادی امانه آنمایه که شروع و ختم گاه
از میانه برخیزد سخن لیس استیفا و استیعاب جمیع مسائل حج نتوان داشت و بر
دیگر ارش مسائل یک مذهب اسلوب این باشند که اختلاف مذاهب و سرباد آورد
توفیق مخالفات و تطبیق معارضات و بیان وجوه ترجیح را مجال کو و مع ذلک
مقتضای مقام هم نیست چه غرض مناسک کو اولا و بالذات مطمح نظر باشد اگر
در سلوک نامرخیز تقریب و استطراد نیست بالجمله درینجا مجرد مذهب حنفی مذکور است
و آن هم بآن اقتصار که از بیان اختلاف باهم منفیه نیز قطع نظر ست آنجا که دو روایت
است غالب یکروایت مذکور شود الا ما شاء الله آن در روایت یا هر دو روایت
یا یست یا صحیح و ضعیف و ثانی اول متعین باشد تا در قسم اول هر دو آورده
شود یا یکی گو این ترجیح بلا مرجح باشد این معنی منحصر بر مسئله وقت ست تا چه تا محل
کند و اکثر درین نامه اقتفای اثر مولانا استاد محمد هاشم سندی است رحمة الله علیه امید
که ببرکت اقتدای آن مبارک دم دری به فیض و بابی از جنت بر رخ ما هم بگشاید
فردی بپرید بهان بالطفیل نگان رسشته و البس همه آنکه بمیگیر دوامن
سخن مبنی بر ده نسک آمد نسک اول در بیان فرایض و واجبات و سنن
و مستحبات و مکروهات و محرمات و مفسدات حج و عمره و درین نسک ایجاز بر نظر
و اجمال بر تفصیل است نسک دوم که در معنی شرح نسک اول است مشتمل است بر
دوازده باب باب اول در احرام باب دوم در صفت دخول مکه معظمه باب
سیوم در طواف باب چهارم در سعی بیان صفا و مروه باب پنجم در احکام

مابین السعی والوقوف باب ششم در وقوف عرفات باب هفتم در نزول مزدلفه
باب هشتم در مناسک متعلقه آن باب نهم در طواف الزیارت باب دهم در رمی
جمار باب یازدهم در طواف وداع دوازدهم در احکام عمره علی الاجمال

نسک اول در بیان فرائض و واجبات و سنن و مستحبات و مکروهات و محرمات
و مفسدات حج و عمره اما فرائض حج اول احرام و این شرط است دوم وقوف بعرفات
سیوم طواف الزیارت و این هر دو رکن اما فرائض عمره یکی احرام و دیگر طواف
اول شرط و ثانی رکن **ف** حکم فرض آنست که در ترک آن حج و عمره صحیح نباشد
و جبر نقصان نکند ادای دم اما واجبات حج ۱ احرام بستن از مواقیت یعنی تجاوز
نکردن از میقات بی احرام و پیش از میقات خود افضل است مر آنرا که پرهیز از جنایات
تواند کرد ۲ سعی بین الصفا والمروه ۳ ابتدا بالصفا ۴ سیر در سعی را جملاً ۵ دوام کردن
در وقوف عرفات تا آفتاب تمام فرو نشیند ۶ بیتوتت در مزدلفه در شب عید نحر و کم
ساعة ۷ وقوف در مزدلفه بعد ظهور صبح از روز نحر و لو کانت ساعة
۸ جمع مغرب را با عشا در وقت عشا در مزدلفه گزاردن ۹ رمی جمار در سه روز کردن
یعنی بعد از نحر در روز دوم و سیوم آن ۱۰ رمی جمره عقبه پیش از حلق ۱۱ رمی
جمرات هر روز رمی در آن روز ۱۲ حلق یا قصر ربع راس هنگام اراده بر آمدن
از احرام ۱۳ وقوع حلق یا قصر در ایام نحر ۱۴ وقوع آن در ارض حرم اگرچه غیر منا
باشد ۱۵ اتیان اکثر طواف الزیارت در ایام نحر که عبارت از چهار شوط است
۱۶ ادای سه شوط آخر اگرچه در غیر ایام نحر باشد ۱۷ اینجا آوردن طواف خارج
از حد حطیم ۱۸ ابتدای طواف از حجر اسود و در اینجا اختلاف در وجوب و سنیت
زده اند ۱۹ طهارت بدن در حال طواف از نجاست حقیقیه و حکمیه ۲۰ ستر عورت
در حال طواف ۲۱ طهارت القدر از جامه که ساتر عورت باشد ۲۲ مشی در طواف

راجلا مرقادر را ۲۳ تزیین کعبه گردیدن ۲۴ ادا کردن دو رکعت نماز بعد از طواف
۲۵ طواف وداع غیر مکی را چون توطن نکند در مکه **مسئله** این واجبات که مذکور
یافت شامل است مفرد و قارن و متمتع را و این چهار واجب که آینده ذکر میشود مخصوص
است بقارن و متمتع زیرا که بر مفرد ذبح هدی نیست ۱ ذبح هدی ۲ تقدیم رمی جمار
بر هدی ۳ تقدیم ذبح هدی بر حلق ۴ ذبح هدی در ایام نحر تنبیه در بیان این
واجبات که بمعرض بیان آمد بعض واجباتی است که خصوصیت بحج و عمره ندارد
چون ابتدای طواف از حجر اسود و طواف کردن خارج از حطیم و مثل آن که از واجبات
طواف است یا مانند ابتدا بصفا در سعی و عدم رکوب در سعی که از واجبات سعی است
پس آوردن آن درینجا از آن جهت است که طواف و سعی فرع حج است و ادا
در فرع واجب است در اصل فیه لطف واجب آنست که بر تقدیر ترک جبر آن
بدم و صدقه توان کردن **مسئله** ازین واجبات مستثنی کرده اند چهار واجب را
بر وجه اطلاق که بترک آن بعذر یا بی عذر دم لازم نباید و آن ۱ ترک رکعتین
طواف ۲ ترک تاخیر نماز مغرب برای جمع آن با عشا در مزدلفه ۳ ترک بیتوتت در
مزدلفه ۴ ترک ابتدای طواف از حجر اسود **مسئله** مستثنی کرده اند شش واجب را
بتقیید عذر در عدم لزوم دم ۱ ترک سعی در میان صفا و مروه از جهت رنجوری
یا روانه شدن رفیقان و جز آن ۲ اتیان طواف و سعی در حال رکوب ۳ ترک
وقوف مزدلفه بعلت ضعف و مرض ۴ ترک حلق بعد از مثل وجود علت در سر
و نیافتن آله حلق را عذر نداشته اند ۵ تاخیر زن طواف الزیارت را از ایام نحر
بواسطه حیض یا نفاس ۶ ترک زن طواف الوداع را اصلا بعذر حیض یا نفاس
اما واجبات عمره ۱ احرام بستن از مواقیت ۲ سعی در میان صفا و مروه با تمام
واجبات آن ۳ ادای اشواط ثلاثه اخیره طواف ۴ جمیع واجبات طواف

۵ حلق یا قصر ربع راس هنگام اراده تحلّل از احرام امّا سنن حج پس از اینهاست
۱ طواف قدوم در حق آفاقی که مفرد باشد یا قارن ۲ خطبهٔ امام در مکهٔ
مبارکه بروز هفتم و در عرفات بروز نهم و در منا بروز یازدهم ۳ خروج بسوی عرفات
در روز ترویه که هشتم ذی الحجه است ۴ ادای پنج نماز در منا ظهر و عصر و مغرب
و عشا و فجر آن فجر روز عرفه است ۵ بیتوتت اکثر شب عرفه در منا ۶ خروج از
منا بجانب عرفات بعد انتشار ضوء شمس روز عرفه ۷ غسل در روز عرفه ۸ بیتوتت
اکثر شب عید در مزدلفه ۹ خروج از مزدلفه بسوی منا پیش از طلوع آفتاب
۱۰ بیتوتت اکثر شب یازدهم و دوازدهم در منا و آنرا که تاخیر کند در نفر تا روز چهارم
بیتوتت شب سیزدهم نیز ۱۱ النزول در محصب بگاه رجوع از منا اگرچه گویا باندازهٔ
ساعتی باشد ف حکم سنت موکده آنست که مسی شود تارک آن اگر ترک
کند بعذر و واجب نگردد جزا امّا سنن عمره پس آنچه در احرام و طواف و سعی
و حلق سنت است در عمره هم سنت است امّا مستحبات حج و عمره و مکروهات حج و عمره
پس از اندازه حصر افزونتر اند و ذکر آنها را این عجاله متحمّل نیست امّا محرّمات
حج و عمره پس محرم ترک واجب و واجبات را هست تر دانسته امّا مفسدات
حج و عمره پس یکی است و همانست مفسد احرام نیز و در باب الاحرام موعود ذکر او

نسک دوم

که در بعضی شرح نسک اول مشتمل است بر دوازده باب

باب اول

در احرام که اول فرائض حج و عمره و شرط صحت حج و عمره است
مشتمل است بر چند نوع

نوع اول

در فرائض و واجبات و سنن و مستحبات
احرام امّا فرائض ۱ نیت است و کسی نده ست بدل ۲ تلبیه امّا واجبات ۱
بعض احرام از میقات اجتناب از ارتکاب محظورات و اگرچه پرهیز از آن واجب است مباشرت
احرام لهذا ذکر کنیم محظورات را در نوع چهارم مشتمل بر ذکر محرمات و مکروهات

و مباحات ست تا فصل نیفتد در بیان ذکر محرمات و مکروهات و مباحات پس در
سخن میرود در مسائل واجب اول که بستن احرام از میقات ست قسم اول میقات
که مواقیت دو قسم ست مواقیت مکانیه احرام و مواقیت زمانیه احرام اما مواقیت
مکانیه پس پنج ست مر آفاقی را ۱ ذو الحلیفه اهل مدینه را و هر که عبور کند بر ایشان
۲ جحفه اهل شام را اگر مرور کند بر مدینه منوره و الیوم موضع جحفه لطریق تعین میقات
نیست لهمی قرار داده اند برای احرام حاج را که رابغ بالقطع از جحفه بهتر ست ۳
قرن ارباب نجد را و هر که گذر کند بر ایشان ۴ یلملم اهل یمن را و هر که گذر کند بر ایشان
یلملم کوهی ست و امروز بسعدیه شهرت پذیرفته ست ۵ ذات عرق اهل عراق را
مسئله واجب نیست تعیین میقات و حرم را احرام گاه او جاهم ترا تمتع و حرم و ارض
حل ست و احسن در خانه اوست مسئله اهل که اهل حرم را میقات حج از
حرم ست و الافضل باب جنت و میقات عمره از برای اهل مکه التنعیم
اما مواقیت زمانیه پس زمان احرام حج اشهر معلومات ست که آن را اشهر حج
خوانند آن شوال و ذی قعده و عشر اول از ذی الحجه ست مسئله تقدیم احرام از اشهر
حج مکروه ست اما سنن احرام ۱ بستن احرام در ابتدای اشهر حج نه پیش از آن ۲
احرام از میقات بلد خود یا طریق خود ۳ غسل برای احرام ۴ پوشیدن دو جامه
یکی ازار و دیگر ردا ۵ بوی خوش بکار داشتن در بدن پیش از احرام و قبه بدن برای
احتراز از جامه ست ۶ گزاردن دو رکعت سنت احرام الا در وقت کروه و نماز فرض
قائم مقام سنت میشود ۷ تعیین تلبیه با قوت به تکرار کردن تلبیه سنت ست راسبار سرباز که
۸ رفع صوت در تلبیه مردان اما مستحبات احرام پس بسیار اند و از انجمله
۱ ازاله موی بغل و زهار ۲ چیدن ناخن ۳ پست کردن شارب پیش از غسل
۴ لبس ازار و ردای جدید یا غسیل ۵ لبس نعلین اگرچه جایز ست کفش

وعربی که فروتر باشد از استخوان مرتفع در پشت قدم ۹ اتصال نیت احرام بجز
و فراغ از سنت احرام در حالیکه بر جای خود نشسته است مستقبل قبله ۱۰ اکثار تلبیه
لاسیما عند تغیر الاحوال والامکنة والازمان **نوع دوم** در انواع احرام احرام چهار
قسم است ۱ از آن مخصوص بحج و یکی مخصوص بعمره اما مخصوص بحج ۱ قران
و آن جمع کردن حج و عمره است در احرام واحد ۲ تمتع و آن بجا آوردن عمره است در
اشهر حج و حج کردن همدران سال باحرام دیگر **مسئله** شرط صحت قران و تمتع
آنست که واقع شود اکثر اشواط طواف عمره در اشهر حج اگرچه احرام پیش از
اشهر حج بسته باشد ۳ افراد و آن گزاردن حج است بغیر عمره اما مخصوص بعمره و آن
احرام بستن بعمره مجرد است **نوع سیوم** در کیفیت احرام بارعایت شرائط و
واجبات و سنن و مستحبات چون خواهی که احرام بندی قص شارب کنی و ناخن
چینی و موی بغل و زهار گیری و غسل کنی و یا بوضو همان غسل احرام بندی و تدهین موی
و تطییب بدن کنی لیکن جامه خوشبو نکنی بطیبی که باقی ماند اثر او و چه افتد که از تو [illegible]
و چون باز پوشی آنرا گوئی بوی خوش بکار برده باشی در حال احرام و بپوشی ردا
و ازار را هر دو و خنه سپید رنگ و بگزاری دو رکعت نماز اگر وقت مکروه نیست و بخوانی
در رکعت اولی سورة الکافرون و در ثانیه سورة الاخلاص و بعد سلام از نماز سر
برهنه کنی و نیت و تلبیه گوئی مادام که نشسته رو بقبله در جا نماز و الفاظ نیت
اینست اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اُرِیْدُ الْحَجَّ فَیَسِّرْهُ لِیْ وَتَقَبَّلْهُ مِنِّیْ وَاَعِنِّیْ عَلَیْهِ
وَبَارِكْ لِیْ فِیْهِ نَوَیْتُ الْحَجَّ وَاَحْرَمْتُ بِهٖ لِلّٰهِ تَعَالٰی
ای محرم اگر پیش ازین حجی نکرده خوشتر آنست که بگوئی اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اُرِیْدُ
الْحَجَّ الْفَرْضَ الخ اگرچه فقیری که اگر بعد ازین غنی میکند ترا ارث کرم این حج
قایم بمقام فرض میشود نزد شافعی نیز رحمة الله علیه **مسئله** این بیان حج مفرد بود

وانکه هر دو نسک احرام می بندد ذکر کند هر دو را یعنی بگوید اَللّٰهُمَّ اِنِّی اُرِیْدُ
الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ الخ مسئله بعد نیت متصل تلبیه گوید که ملا علی قاری
علی ما نقل عنه فی حیات القلوب باقران نیت قلب را با تلبیه شرط گفته است
مسئله تلبیه ماثوره اینست لَبَّيْكَ اَللّٰهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ لَا شَرِيْكَ
لَكَ . . . . . . الفاظ ماثوره در تلبیه جائز
نیست . . . . . احتراز از تمام ملفوظات
دو سه کار ذکر آن فضل مرات است مسئله بعد تلبیه درود فرستد بر رسول کریم
علیه وعلی آله افضل الصلوة والتسلیم وافضل کیفیات درود تشهد است مسئله
پس دعا کند واز دعوات ماثوره درینوقت این دعا را گفته اند اَللّٰهُمَّ اِنِّی
اَسْئَلُكَ رِضَاكَ وَالْجَنَّةَ وَاَعُوْذُ بِكَ مِنْ غَضَبِكَ وَالنَّارِ مسئله اکثار
کند در تلبیه خصوصا بهنگام تغیر حال ومکان وزمان چون در وقت اقبال لیل
ونهار ودر ساعات اسحار ودر هبوط وصعود وقیام وقعود وخروج ودخول ودر
ورود ودر عقب صلوة وعند التقاء الجماعات ودر زمان اراده نوم ودر وقت استیقاظ
ودر حال طلوع وغروب نجوم وهبوب ریاح مسئله انکه احرام حج بسته لازال تلبیه
گوید تا شروع کند بر می جمار در روز اول جمره قطع کند تلبیه را مسئله انکه
معتمر است زمان قطع تلبیه او اول شروع در طواف است مذهب در تمام حج
و احکام مرد و زن یکی است الا در دوازده چیز ۱ مرد است زن محرمه را لبس
مخیط اگر یا سیاهی ملبسه رنگین نشد ومثل زعفران وعصفر ۲ جائز است پوشیدن
سر بپوشیدن مردی جائز نیست ودر تقدیر پوشیدن آنکه لازم آید اثم وجزا را اگر بوجهی
پوشید که دور است از مساس وجه جائز است بلکه مستحب بلکه واجب نیز گفته اند ۳
اخفای صوت در تلبیه ۴ نکردن رمل در طواف ۵ نکردن اضطباع در طواف

۶ ترک استلام حجر در حال ازدحام رجال و کذلک استلام رکن یمانی ۷ ترک دو
رکعتین طواف خلف مقام بجا و از دحام ۸ در سعی لشتاب نرفتن در میانه میلین
۹ صعود نکردن بر صفا و مروه در زمان هجوم مردان ۱۰ قصر کردن موی سر در وقت
برآمدن از احرام نه حلق ۱۱ در تاخیر طواف الزیارت جزا بر او نیست اگر پیش از
طواف الزیارت مریضه و محبوسه و حایض و نفسا شده و این حکم انگاه است
که نیافت در ایام نحر آن مقدار از وقت که ادا میکرد طواف را والا علیه الدم ۱۲
اگر حیض آمد پیش از طواف الوداع و همراهانش آهنگ رجوع دیار بر جا ستند
ساقط گردد طواف وداع از وی مگر آنکه پاک شود پیش از مفارقت بنیان مکه
در ینصورت واجب ۲ اتیان طواف والا لازم آید دم مسئله حایض را سجا
آوردن همه افعال حج روا است ماشی الطواف زیرا که دخول مسجد جایز نیست
و معنی عدم جواز حرمت فعل است نه عدم صحت **نوع چهارم** در محرمات و
مکروهات و مباحات و مفسدات احرام اما محرمات احرام پس محرم ترک
واجب است او در نوع نخستین ازین باب در حین ذکر الجبات گفتیم که در احرام دو
واجب است یکی بستن احرام از میقات و دوم اجتناب از ارتکاب جنایات
و مسائل بستن احرام از میقات انجا شرح کردیم و محظورات را در ینجا بیان
کنیم انشاء الله تعالی بدانکه محرم را لازم است احتراز از رفث و فسوق و جدال
و رفث علی الاختلاف یا جماع است یا ذکر دواعی جماع جامع تر آنکه با رجال
باشد یا با نسا این قید بحضور نسا ر و مراد بفسوق جمیع معاصی است و مراد بجدال
مخاصمه با مردم مسئله اگر محرم مرتکب فسوق و جدال را بزه کار بود و جزا لازم
نیاید کذا قال علی القاری علیه ما نقل عنه ابو هاشم السندی فی حیات القلوب
مسئله واجب ۳ محرم را پرهیز از جماع در سبیلین و از دواعی آن چون تقبیل

و لمس و معانقه و احتراز از ازاله موی بدن و پوشیدن سر و روی
و شستن سر و ریش بخطمی و خضاب سر و ریش با حنا و نحو آن ... مگر بجز تعویذ ... بی حاجتی مجبور
و دستار و پیراهن و شلوار و اکل طیب منفرد و ترک غسل و زنجبیل و دارچینی را
از طیب شمرده اند و اجتناب از تدهین بدن اگر از دهن مطیب و غیر مطیب پرهیز
از کشتن شپش و دور کردن آن و انداختن جامه در آفتاب برای هلاک شپش را
و احتراز از کشتن صید بری و امر کردن بغیر او از اشارت و دلالت بسوی
صید و از اعانت غیر محرم بر اخذ صید و بیع و شرای صید تنبیه مراد الصید
جانداری است که بهره گیرنده با قوایم و جناح و متوحش باشد حسب سرشت چون
آهو و کبوتر و استیناس عارض در حساب نیست ف در اکثر این محظورات
لازم آید جزا بارتکاب آن اما مکروهات پس ذکر آن حواله بمناسک نامهای
طولانی است اما مباحات احرام بستن همیان و منطقه و استظلال بخانه یا دیوار
یا به خیمه یا به محمل یا به جامه که مرفوع باشد بچوب از سر و کشیدن سرمه بی قصد زینت و
قطع ناخن شکسته و فصد و حجامت بی ازاله موی و چاک کردن قرح و نهادن
سر و رخسار بر جامه یا بر بالین و خوردن گوشت شکار دشتی که اصطیاد و ذبح نموده
است آن را غیر محرم از غیر حرم و امر و اعانت و دلالت نبوده است از محرم و کرده
و ذبح دجاج و اشتر و گاو و گوسفند و کشتن هوام چون مار و کژدم و مگس و پشه
و جز آن اما مفسدات احرام مفسد احرام یکی است و همان است مفسد حج و عمره
و آن جماع است در احد السبیلین پیش از وقوف عرفات در حج و پیش از طواف
عمره در عمره مسنونه چون واقع شد جماع پس از احرام در حج پیش از وقوف
عرفات فاسد شود حج و حکم فساد حج آنست که واجب شود سه چیز اول کشتن
گوسفند دوم ادای بقیه افعال حج در این سال چنانچه در حج صحیح مثل وقوف

بعرفات و بمزدلفه و رمی جمرات و جز آن و اجتناب از تمامه محظورات و بر تقدیر ارتکاب محظورات لازم شود جزا چنانکه در حج صحیح سیوم قضا کردن آن حج را در سال آینده با احرام جدید مسئله اگر واقع شد وقاع بعد از وقوف بعرفات پیش از طواف الزیارت حج فاسد نشود اما ذبح بدنه لازم آید بسبب عظم جنایت و بدنه شتر است یا گاو مسئله اگر مباشر بجماع شد بعد از احرام در عمره پیش از طواف فاسد شود عمره و لازم آید ذبح شات و اتیان ببقیه افعال عمره و قضای آن عمره باحرام دیگر مسئله اگر وطی کرد بعد طواف عمره و پیش از حلق سواء کان قبل السعی او بعد السعی ذبح گوسپند واجب شود نوع پنجم در کیفیت خروج از احرام مسئله خروج از احرام حلق یا قصر چهارم حصه از سر است در وقت مسنون و وقت مسنون برای حلق بعد از رمی جمره عقبه است در حج و بعد از سعی در میان صفا و مروه است در عمره مسئله اگر حلق و قصر نکرد برنیاید از احرام اگر چه بگذرد شهور و اعوام و هر بار که بفعل آرد محظوری لازم شود جزای جداگانه الا بر تقدیر ارتکاب محظورات به نیت رفض احرام یک جزا لازم آید مسئله چون تمام شد احرام بوجهی که گفته شد ای آفاقی وقت آنست که داخل شوی در مکه مبارکه پس گیر آداب دخول آن باب دوم در صفت دخول مکه معظمه یا ایها الحاج چون برسی باول حد و حرم فعلیک بالسکینة والوقار الا تسمع بیت حافظا علم و ادب ورز که در حضرت شاه هر که را نیست ادب لایق صحبت نبود بخشوع و زاری دعا کنی و بخوانی این دعا که ذکر کرده اند در مقام اللهم ان هذا حرمک و حرم رسولک فحرم لحمی و دمی و عظمی علی النار اللهم امنی من عذابک یوم تبعث عبادک واجعلنی من اولیائک واهل طاعتک وتب علی انک انت التواب الرحیم

وسلم أعوذ بالله العظيم وبوجهه الكريم وسلطانه
القديم من الشيطان الرجيم بسم الله والحمد لله
والصلوة والسلام على رسول الله اللهم اغفر لي جميع
ذنوبي وافتح لي ابواب رحمتك وادخلني جنتك
وچون نظر افتد بر کعبه معظمه سه بار تهلیل و تکبیر گوید و گوید لا اله الا الله وحده
لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر
ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم اللهم انت السلام
ومنك السلام واليك يرجع السلام فحينا ربنا بالسلام
وادخلنا دار السلام تباركت ربنا وتعاليت يا ذا الجلال
والاكرام و گوید اللهم زد هذا البيت تشريفا وتعظيما و
وتكريما وبرا ومهابة وزد من شرفه وعظمه
ممن حجه واعتمره تشريفا وتكريما وتعظيما
و دعا کند بر انچه خوش آید که دعا هنگام رویت بیت مستجاب است بعضی گفته اند
ربنا اتنا في الدنيا حسنة وفي الاخرة حسنة وقنا عذاب النار
بخواند که جامع خیر دنیا و آخرت است و از امام اعظم رحمة الله علیه منقولست که دعا کند که
مستجاب الدعوات شود تا در هر مکان و زمان مسئلت او مقرون بعز قبول باشد
و رفع ایدی نکند هنگام رویت بیت و چون داخل شد در مسجد متوجه شود بطرف
حجر اسود و شروع کند در طواف طواف قدوم باشد یا غیر آن و مقید نشود بتحیة
المسجد که تحیة این مسجد طواف است یا رب اگر خوف فوت صلوة مکتوبه باشد
و نماز جنازه و غیر آن که آنگاه آنرا پیشتر از طواف باید گزارد [illegible]

در ذکر طواف و آن مشتمل بر پنج نوع است **نوع اول** در ذکر انواع طواف باید
اینجا مخصوص به حج و عمره است چهار طواف است سه مخصوص به حج و یکی مخصوص
بعمره اما مخصوص به حج یکی طواف قدوم است که سنت است آفاقی را که مفرد باشد
به حج یا قارن و وقت صحت آن از وقت دخول مکه است چون اشهر حج باشد تا
وقوف عرفات و وقت فضیلت آن در حین اول قدوم است بلکه دوم طواف
الزیارت و آن رکن حج است که صحیح نمیشود حج بغیر آن و وقت جواز آن از طلوع
فجر از روز عید نحر و واجب است ادای آن در ایام نحر و بر تقدیر تاخیر آثم میشود
و لازم آید دم اما همه عمر وقت جواز اوست سوم طواف الوداع و آن واجب است
آفاقی را مفرد باشد یا قارن یا متمتع و اول وقت جواز آن بعد طواف زیارت
مستحب است ادای آن در حال انشای سفر اما طواف مخصوص بعمره
طواف عمره است و آن رکن است و وقت صحت بعد احرام است و نیست اول را
آخر بلکه جمیع عمر وقت اوست مسئله سه طواف دیگر که خصوصیت به حج و عمره ندارند
۱ طواف نذر ۲ طواف تحیة المسجد ۳ طواف نفل **نوع دوم** در شرایط
صحت طواف و واجبات و سنن و مستحبات بدانکه یکی از شروط صحت
طواف نیت است چنانکه در سائر اعمال و بسنده است بوجه اطلاق و با تخصیص
تعیین فرض و نفل یا تعیین طواف القدوم یا طواف الزیارت مستحب است
دیگر از شروط صحت مکان است و آن حوالی کعبه است داخل مسجد الحرام دیگر از شروط
صحت طواف اتیان اشواط اربعه است که قدر فرض همانست تتمه بیان این
شرط در طواف است مطلقاً اما طوافهای ثلاثه حج و طواف عمره را شرط چهارم
نیز هست و آن زمان است ذکرش گذشت انشاء واجبات طواف ۱ طهارت بدن
از نجاست حکمیه یعنی از حدث اصغر و اکبر ۲ ستر عورت ۳ اتیان اشواط ثلاثه

اخیره هم پیاده رفتن مرآنرا که تواند ۵ تیامن یعنی بیمین کعبه ابرپیا زخود داشتن
۶ طواف خارج از حطیم کردن ۷ رکعتین طواف گزاردن مسئله اگر ترک کرد
یکے از واجبات را واجب بود اعادهٔ طواف بر وجه کمال و چون اعاده نکند
بخون گوسپند جبر کند الا طواف زیارت که اگر آنرا بجنابت کرد ذبح بدنه لازم آید
و آن شتر ست یا گاو اما سنن طواف ۱ استلام حجر اسود در شوط اول و شوط آخر
و در دیگر اشواط مستحب است ۲ استلام حجر بهنگام اراده سعی در میان صفا
و مروه ۳ اضطباع در همه اشواط طوافی که سعی بعد ازان مشروع ست ۴
رمل در سه گردش اول طوافی که سعی بعد ازان مشروع ست ۵ رفع یدین
در ابتدای طواف بوقت تکبیر بمقابله حجر اسود و در رفع یدین در دیگر اشواط هنگام
تکبیر بمقابله حجر اختلاف ست ۶ ابتدای طواف از حجر اسود و قیل واجب ۷ استقبال
حجر اسود در ابتدای طواف و استقبال آن در هر شوط مستحب ست ۸ موالات
در میان اشواط طواف و اجزای اشواط ۹ موالات در میان طواف و سعی
۱۰ طهارت جسم و جامه از نجاست حقیقیه و قیل واجب اما مستحبات طواف آغاز
طواف از حجر اسود بنوعے که مرور جمیع بدن بر حجر واقع شود و استلام حجر
سه بار و سجود بر حجر و تکرار آن و استلام رکن یمانی بی تقبیل و سجده و اشتغال در
حال طواف با دعیه ماثوره و غیر ماثوره و اخفا در قرائت اذکار و ادعیه و طواف
کردن در قرب خانه بشرطیکه موذی باذیت دیگران نشود و طواف کردن خارج
شاذروان و از سر گرفتن طواف بر تقدیر قطع آن بعذر یا بیعذر و حفظ نظر از هر
که خلل اندازد در حضور نوع سیوم در ذکر کیفیت طواف مع رعایت از شرایط
تا مستحبات چون خواهد که شروع کند در طواف پس اگر طوافی ست که بعد ازان
سعی بیاید کرد اولا اضطباع کند پس اضطباع در طواف عمره مطلقا سنت بود

ودر طواف قدوم چون وصل کند سعی حجر را بادی را گر سعی را بعد طواف الزیارت
بجا خواهد آورد زیرا که مخیر است که سعی حج بعد طواف قدوم ادا کند یا بعد طواف الزیارت
پس اضطباع در طواف قدوم سنت نبود ودر طواف الزیارت چون حلال
شده است اگر پوشیده ثیاب مخیطه را اضطباع متعذر است واگر جامه دوخته نپوشیده
پس اضطباع مسنون باشد بشرطیکه ادا نکرده است سعی حج را پیش ازین وجز انکه
گفتیم در دیگر اقسام طواف اضطباع مسنون نبود زیرا که نیست سعی در عقب آن و
اضطباع عبارتست از در آوردن میانه ردا را در زیر بغل راست وانداختن هر دو طرف
ردا بر شانه چپ و برهنه داشتن شانه راست مسئله بعد فراغ از اضطباع بایستد نزدیک
بجانب حجر اسود از سمت رکن یمانی بنیت طواف کند تا مرور جمیع بدن بر حجر واقع
مسئله از مابین رکن یمانی و حجر ابتدا نکند که خلاف سنت است مسئله نیت کند
بقلب ولسان باین الفاظ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اُرِیْدُ اَنْ اَطُوْفَ بِهٰذَا الْبَیْتِ
الْحَرَامِ سَبْعَةَ اَشْوَاطٍ لِوَجْهِكَ الْكَرِیْمِ فَیَسِّرْهُ لِیْ وَتَقَبَّلْهُ مِنِّیْ
پس سعی کند بجانب یمین خود بایستد مقابل حجر اسود وبگوید اَللّٰهُمَّ اِیْمَانًا
بِكَ وَتَصْدِیْقًا بِكِتَابِكَ وبهتر است که این الفاظ در هر شوط بگوید چون
در محاذات حجر و بردارد هر دو دست در وقت تکبیر مقابله حجر اسود چنانکه در نماز
در آغاز طواف از شرح بدین در هر شوط در وقت تکبیر محاذی حجر مختلف فیه است و
آورده اند از ملا علی قاری که گفت گاهی بر داشته شود دست وگاهی نه نقلا بالتواتر
وبعد از تکبیر استلام کند حجر را باین صفت که بنهد دهان خود در میان دو کف خود
و بوسه دهد بی آواز چنانکه صوت بر نخیزد و سجده کند بوضع جبهه بر حجر واگر باین صفت
تقبیل میسر نشود پس مسح کند حجر را بباطن کفین و بوسه دهد کفین خود را واگر مسح
بدست نیز میسر نشود بسبب هجوم یا بسبب تلطخ حجر بطیبات وطایف محرم است

پس مسح کند حجر را بچوب و جز آن و تقبیل کند آنرا و اگر این هم میسر نیاید بایستد
محاذی حجر و اشارت کند بهر دو دست بسوی حجر بنوعیکه گوئی نهاده است هر دو دست
بر حجر و ببوسد کفین خود را مسئله در صورت هجوم خلق در اثنای طواف توقف
نکند برای رفع هجوم جهت تقبیل حجر بلکه اشاره کند و بگذرد اما در ابتدا و انتهای طواف
باید که توقف کند بانتظار زوال ازدحام برای استلام مسئله بعد فراغ از
استلام حجر روان شود بجانب یمین خود که باشد کعبه در جانب یسار و هفت شوط
بجا آرد از پشت حطیم ف از ابتدای حجر تا انتها بحجر یک شوط است مسئله چون
مرور کند برکن یمانی استلام کند آنرا در هر طوفه در صورت امکان بدست راست فقط
و بر تقدیر عدم امکان اشاره نکند بجانب آن تنبیه استلام دو رکن باقی که شامی
و عراقی است بدعت است مسئله رمل کند در سه شوط اول از اشواط هفت گانه
در حوالی جمیع بیت معظم ف رمل عبارتست از سرعت رفتار با تفاوت خطوات
که نه دویدن باشد و نه جنبیدن و تحریک هر دو کتف مسئله سنت رمل خاص
بطوافی است که بعد از وی سعی است پس سنت باشد رمل در طواف عمره مطلقا
و در طواف قدوم اگر ضم کند سعی حج را با وی و اگر ضم کرد سعی را با طواف زیارت رمل کند
در طواف زیارت نه در طواف قدوم مسئله اگر سهو کرد در رمل را در طوفات سه گانه
قضا نکند در طوفات باقیه اما اگر سهو کرد در بعض اشواط سه گانه ترک نکند در باقیه
چه ما لا یدرک کله لا یترک کله مسئله مشتغل باشد در سایر اشواط باذکار مسنونه
ختم کند طواف را باستلام حجر مسئله پس از استلام باید بملتزم و آن موضعی است
در میان حجر و باب کعبه و متعلق شود بآن و بنهد بر آن سینه و شکم گاه رخسار راست
و گاه چپ و گاه وجه و دراز کند یدین را فوق راس و ملصق شود باستار بیت
و بخشوع تمام مسئلت کند نکوئی دارین را پس باید بمقام ابراهیم و دو رکعت

طواف بگزارد خلف مقام مسئله تقبیل کند و استلام نکند مقام را مسئله پس باید
بچاه زمزم رود مستقبل شود بکعبه و بنوشد آب بسه نفس و در اول و آخر هر جرعه ؛
بسم الله و الحمد لله گوید چنانکه داب شرب آب است در هر وقت و هر مکان
و سیر بنوشد آب او نظر کند در چاه و در حال نظر کردن سه بار تکبیر گوید و بیرون آرد
دلوی بنفس خود اگر قدرت داشته باشد پس بیاید بجانب حجر اسود و استلام کند
و بی تاخیر روان شود بسوی صفا و شروع کند در سعی و این عود بجانب حجر جهت
افتتاح سعی است پس بعد طوافها که سعی بعد از آن مشروع نیست عود بحجر مسنون
نیست نوع چهارم مشتمل بر ادعیه و اذکار ماثوره و غیر ماثوره در وقت طواف
چون خواهد که طواف کند متوجه شود بسوی حجر اسود و بعد از بسمله و تکبیر و حمد و صلوة
کما مر بگوید اللهم ایمانا بک و تصدیقا بکتابک و وفاء بعهدک و اتباعا
لسنة نبیک محمد صلی الله تعالی علیه وسلم لا اله الا الله والله اکبر ط
اللهم الیک بسطت یدی و فیما عندک عظمت رغبتی فاقبل دعوتی
واقلنی عثرتی وارحم تضرعی وجد لی بمغفرتک واعذنی من مضلات
الفتن چون برسد بمحاذات ملتزم بگوید اللهم ان لک علی حقوقا فتصدق
بها علی وعلی للناس قبلی تبعات فتحملها عنی اللهم انک قد اوجبت
لکل ضیف قری وانا ضیفک فاجعل قرای منک الجنة و در محاذات باب کعبه
بگوید اللهم هذا البیت بیتک وهذا الحرم حرمک وهذا الامن امنک
وهذا المقام مقام العائذ بک من النار واعوذ بک من النار فاعذنی
منها بخواند در میان رکن و مقام اللهم قنعنی بما رزقتنی وبارک لی فیه واخلف
علی کل غائبة لی بخیر انک علی کل شیء قدیر و در مقابل میزاب شریف گوید
اللهم اظلنی فی ظلک یوم لا ظل الا ظلک واسقنی بکاس محمد صلی الله

تعالی علیه وآله وسلم شربة لا أظمأ بعدها أبدًا یا ذا الجلال
والإکرام ۔ ودر مقابل رکن شامی بگوید اللّٰهم اجعله حجًا مبرورًا وذنبًا
مغفورًا وسعیًا مشکورًا وعملًا مقبولًا وتجارة لن تبور یا عزیز یا غفور
یا عالم ما فی الصدور أخرجنی من الظلمات إلى النور ۔ اگر باشد طوف حج
یا عمره ودر طوافها نافله همچنین بگوید اللّٰهم اجعل ذنبی مغفورًا وسعیی مشکورًا
وعملی مقبولًا وتجارتی لن تبور یا عزیز یا غفور ۔ ودر برابر رکن یمانی بگوید
اللّٰهم إنی أسألك العفو والعافیة فی الدین والدنیا والآخرة ربنا آتنا
فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار ۔ وبگوید
اللّٰهم إنی أعوذ بك من الکفر والفقر والذل ومواقف الخزی
فی الدنیا والآخرة ودر میان رکن یمانی ورکن حجر بگوید ربنا آتنا
فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار ۔
تنبیه در کتب مناسك ادعیه واذکار بسیار ذکر کرده اند وپاره از ان آورده ایم
وبجهت رعایت اختصار ماثوره را از غیر ماثور جدا نکرده ایم مگر بدانکه صاحب سفر السعادت گفته
است که هیچ مکانی دعای مخصوص نیست که باسناد صحیح ثابت شده باشد مگر در میان
رکن یمانی وحجر اسود که آنجا میگفت ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة
وقنا عذاب النار انتهی ۔ لیکن در آثار سلف در هر موضعی از مواضع طواف دعای
مخصوص آمده چون فارغ شود از طواف وبیاید بملتزم بگوید یا واجد یا ماجد
لا تزل عنی نعمة أنعمت بها علی إلهی وقفت ببابك والتزمت بأعتابك
فأرجو رحمتك وأخشى عقابك اللّٰهم حرم شعری وجلدی
على النار ۔ اللّٰهم کما صنت وجهی عن سجود غیرك فصن وجهی عن
مسألة غیرك اللّٰهم یا رب البیت العتیق أعتق رقابنا ورقاب

ابائنا وامهاتنا يا كريم يا غفار يا عزيز يا جبار ربنا تقبل منا
انك انت السميع العليم وتب علينا انك انت التواب الرحيم و بر
ركعتين طواف بگويد اللهم هذا بلدك والمسجد الحرام وبيتك الحرام وانا
عبدك وابن عبدك وابن امتك اتيتك بذنوب كثيرة وخطايا جمة واعمال
سيئة وهذا مقام العائذ بك من النار فاغفر لي انك انت الغفور
الرحيم اللهم انك دعوت عبادك الى بيتك الحرام
وقد جئت طالبا رحمتك مبتغيا مرضاتك وانت مننت
على بذلك فاغفر لي وارحمني انك على كل شيء قدير
و چون قصد کند شرب زمزم را وایستاده نوشیدن بهتر است پس بگوید در وقت الادم
شرب اللهم انه بلغني ان رسول الله تعالى صلى الله تعالى
عليه واله وصحبه وسلم قال ماء زمزم لما شرب له
اللهم واني اشربه لتغفر لي ذنوبي ولترزقني علما نافعا
ولتشفيني عن مرضي فافعل بي ذلك بفضلك
نوع پنجم در ذکر محرمات ومفسدات ومکروهات ومباحات طواف اما محرم طواف
علی الاجمال ترک واجب است اما مفسد طواف پس بالخصوص مفسد طواف
اما مکروهات طواف کلام فضول ای زائد بر حاجت و تقدیم و شرا و خواندن شعر و رفع
الصوت بالذکر والاذکار وطواف در جامه نجس و ترک رمل و اضطباع در طوافیکه
و ترک استلام حجر و تفریق کثیر در میانه اشواط و جمع در میان دو اسبوع طواف بی
رکعتین الا در اوقات مکروهه و طواف در حال خطبه هر خطبه که باشد
طواف افتاء و استفتاء مسایل دینیه ترک اذکار وارده مقابل میزاب شریف
بضرورت طواف کردن در حال ... تذنیب ... واسقنی بکاس محمد صلی الله

مسئله طواف در هیچ وقت مکروه نیست اگرچه وقت طلوع بود یا غروب یا استوا مسئله
اگر وضو شکست بعد وضو کند و بر باقی بنا نماید و لازم نباید چیزی مسئله اگر در اعداد
اشواط شک افتاد پس طواف فرض چنانکه طواف الزیارت و در طواف واجب چنانکه
طواف الوداع استیناف کند از سر و بنا نکند بر غالب ظن و در طوافهای تطوع بنا کند
بر ظن غالب قبل حکم شک در طواف حکم شک در نماز ست مسئله ادای رکعتین طواف
در وقت مکروه صحیح باشد مع الکراهة و حسن اعاده است باب ۴ چهارم در ذکر مسائل
سعی بین الصفا والمروة و ما یتعلق بها بدانکه سعی از واجبات حج و عمره است و مرآنرا
شرایط صحت و واجبات و سنن و مستحبات و محرمات و مفسدات و مکروهات و لهذا این
باب مشتمل بر شش نوع آمد نوع اول در ذکر شرایط صحت و واجبات و سنن و مستحبات
سعی اما شرایط صحت ۱ وقوع سعی در میان صفا و مروه نه خارج از حدود آن ۲
وقوع سعی بعد طواف اگرچه تطوع باشد ف اگر یکی احرام حج بسته و میخواهد که سعی
پیش از طواف زیارت بجا آرد طواف نفل کند و ادا کند سعی را و درین طواف رمل و
اضطباع سنت باشد ۳ شرط است تقدیم احرام بر سعی مسئله اگر سعی کند بعد طواف
قدوم بقای احرام شرط است و اگر سعی کند بعد طواف زیارت شرط نیست بلکه نبودن
احرام سنت است ۴ وقوع سعی در وقت و آن اشهر حج است برای سعی حج و اما عمره
اشهر حج شرط نیست الا قران و تمتع را مسئله مراد بتوقیت اشهر حج در سعی حج آنست
که تقدیم جایز نیست الا اگر طواف الزیارت کرد بعد روز عید نحر جایز باشد سعی بعد
لا ازان اما واجبات سعی ۱ سیر در سعی باقدام اگر عذری ندارد ۲ بقای احرام
فارجعوا در سعی عمره ۳ قطع جمیع مسافت که در میان صفا و مروه واقع است ۴
علی النار اللهم اما سنن سعی ۱ موالات در میان طواف و سعی ۲ موالات
مسئلة عبدک اللهم ۳ نیت سعی ۴ صعود بر صفا و مروه ۵ هرولة در میلین

وشی برنشت سکونت ووقار در مسافت باقی ۶ ستر عورت اما مستحبات سعی
اشتغال بادعیه واذکار ماثوره ۲ طهارت جسم وجامه از نجاست حکمیه وحقیقیه ۳
خضوع وخشوع وطول مکث برای دعا بر صفا ومروه ۴ سیئات سعی اگر واقع شد
تفریق در اشواط ۵ ادای دو رکعت نماز در مسجد حرام بعد فراغ از سعی تمام نو علاوکرم
درگزارش کیفیت ادای سعی که حاوی باشد از شرائط تا مستحبات. چون خواهی که
شروع کنی در سعی نخستین بوسه دهی حجر الاسود را پس برائی بسوی صفا از باب صفا که
داری نگاه خروج از مسجد آداب خروج را چون برآوردن پای چپ پیشتر از پای راست
خواندن دعائی که دانسته و متوجه شوی بسوی صفا و چون رسے بصفا بگوئی
ابدأ بما بدأ الله تعالى إن الصفا والمروة من شعائر الله فمن حج
البيت او اعتمر فلا جناح عليه أن يطوف بهما ومن
تطوع خيرا فإن الله شاكر عليم ط و در صورت چند بر صفا برائی
چندانکه ببینی کعبه را و مستقبل شوی کعبه را و نیت سعی کنے بدل و بزبان اللهم
إني أريد أن أسعى بين الصفا والمروة سبعة أشواط لوجهك الكريم
فيسره لي وتقبله مني پس بردار دستها را طرف آسمان تا برابر دو شانه
و سه بار تکبیر گوئی و حمد و ثنای خدای عزوجل بجا آری و تهلیل کنے و درود بر حضرت
رسول عليه الصلوة والسلام فرستی و دعای خیر کنے خود را و جمله مسلمانان را و سه بار
گوئی این جمیع اذکار را مع التکبیر و رفع کنی یدین را با هر تکبیر و ارسال نکنی دستها
چنانکه در نماز چه این رفع الیدین بطریق دعاست و کیفیت خواندن اذکار مذکوره
بر وجه کمال اینست که بردارد دستها را و بگوید الله اکبر الله اکبر الله اکبر
ولله الحمد الحمد لله على ما هدانا الحمد لله على ما أولانا الحمد لله الذي
هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله لا إله إلا الله وحده

لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ
شَيْءٍ قَدِيرٌ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ وَصَدَقَ وَعْدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ
وَهَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَلَا نَعْبُدُ إِلَّا إِيَّاهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ
وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ وَلَا
حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى
آلِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ وَأَتْبَاعِهِ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ ۞ اللّٰهُمَّ إِنَّكَ
قُلْتَ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ وَإِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ وَإِنِّي أَسْأَلُكَ
كَمَا هَدَيْتَنِي لِلْإِسْلَامِ أَنْ لَا تَنْزِعَهُ مِنِّي وَلَا تَنْزِعَنِي مِنْهُ حَتَّى
تَتَوَفَّانِي وَأَنَا مُسْلِمٌ وَقَدْ رَضِيتَ عَنِّي اللّٰهُمَّ أَحْيِنِي عَلَى سُنَّةِ
نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَتَوَفَّنِي عَلَى مِلَّتِهِ
وَأَعِذْنِي مِنْ مُضِلَّاتِ الْفِتَنِ نیز بگوید اللّٰهُمَّ اعْصِمْنِي بِدِينِكَ
وَطَوَاعِيَتِكَ وَطَوَاعِيَةِ رَسُولِكَ اللّٰهُمَّ جَنِّبْنِي حُدُودَكَ اللّٰهُمَّ
اجْعَلْنِي مِمَّنْ يُحِبُّكَ وَيُحِبُّ مَلَائِكَتَكَ وَرَسُولَكَ وَعِبَادَكَ
الصَّالِحِينَ اللّٰهُمَّ يَسِّرْنِي لِلْيُسْرَى وَجَنِّبْنِي الْعُسْرَى وَاغْفِرْ لِي
فِي الْآخِرَةِ وَالْأُولَى اللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي أُوفِي بِعَهْدِكَ الَّذِي عَاهَدْتَ
عَلَيْهِ وَاجْعَلْنِي مِنْ أَئِمَّةِ الْمُتَّقِينَ وَمِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ وَاغْفِرْ
لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ نیز بگوید اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَشَايِخِي
وَلِلْمُسْلِمِينَ أَجْمَعِينَ ۞ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ ۞ و تطویل کند در قیام بر صفا که اینست مقام اجابت دعا مسئله مشتغل شود
به تلبیه در حال سعی اگر سعی کرده است بعد طواف القدوم اما در سعی که بعد طواف الزیارت باشد
و در سعی عمره تلبیه نیست مسئله بعد فراغ از اذکار هبوط نماید بجانب مروه و بگوید در وقت هبوط

اَللّٰهُمَّ اسْتَعْمِلْنِي بِسُنَّةِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ
وَتَوَفَّنِي عَلٰى مِلَّتِهٖ وَاَعِذْنِي مِنْ مُضِلَّاتِ الْفِتَنِ بِرَحْمَتِكَ يَا
اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ ۞ گوید میان صفا و مروه رَبِّ اغْفِرْ لِيْ وَارْحَمْ وَتَجَاوَزْ
عَمَّا تَعْلَمُ وَاِنَّكَ اَنْتَ الْاَعَزُّ الْاَكْرَمُ و نیز گوید اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ حَجًّا مَبْرُوْرًا
وَسَعْيًا مَشْكُوْرًا وَذَنْبًا مَغْفُوْرًا رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيْعُ
الْعَلِيْمُ اغْفِرْ لِيْ وَلِلْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَا مُجِيْبَ الدَّعَوَاتِ يَا
اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ ۞ و نیز گوید سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ
اَكْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ و نیز گوید لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ
لَا شَرِيْكَ لَهٗ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ ۞
وسعی کند میان المیلین الاخضرین ایشتاب و در مسافت باقیه آهسته رود مسئله شتاب
رفتن بین المیلین در جمیع اشواط سنت بخلاف رمل در طواف که آن بمین در سه شوط
اول سنت مسئله زاید باشد سعی بین المیلین از رمل و ما کب حرکت دهد مرکب را در میان
دو میل مسئله چون برسد بمروه صعود نماید بمقداری که ببیند خانه را اگرچه ممکن نیست
دیدن خانه درین زمانه که ما حجب بسبب بنا ها ایں ہم سنت کرده و بکند بسوی خانه کعبه
مسئله بکند بر مروه هرچه بر صفا کرده بود از رفع یدین و تطویل قیام و غیر آن پس از آن
شود بسوی صفا مسئله ادا نماید بدین وجه هفت شوط را مسئله ابتدای سعی از صفا
و انتها بمروه مسئله ذهاب از صفا بسوی مروه یک شوط است و ایاب از مروه بسوی صفا
یک شوط مسئله بعد فراغ از سعی اولی است که گزارد دو رکعت نماز در مسجد حرام
نوع سیوم در ذکر محرمات و مکروهات و مباحات سعی اما محرمات پس بحرم بیان
ترک واجب است در واجبات گزارده آمد اما مکروهات ۱ تفریق کثیر در اشواط ۲ ترک صعود
۳ عقب سعی و شیر اسعی ۴ کلام فضول ۴ ترک صعود بر جلبین ۵ ترک شتاب بین المیلین

۶ تاخیر کرده شیر در اتیان سعی از وقت آن معذور اما مباحات پس علی الاجمال سه
در طواف آنچه مباح ست مباح ست اینجا ❊ باب پنجم در ذکر مسایل ما بین السعی و الوقوف
مشتمل بر پنج نوع نوع اول در ذکر اعمالیکه واقع شود میان سعی و وقوف بدان ای حبیب
که چون ادا کردی سعی را پس اگر احرام تو بعمره مجرد بود یعنی از اشهر حج یا متمتع بودی و اراده
حج اما سوق هدی نکرده بودی پس حلق کن یا تقصیر و برآ از احرام و ساکن شو در مکه تا روز
ترویه پس احرام حج بند و اگر احرام تو بحج صرف بود یا قارن بوده و یا متمتعی اما سوق
کرده هدی را پس اقامت کن در مکه باحرام مسئله اگر قارن و متمتع سایق الهدی
مباشر شود یک محظور را لازم آید دو جزا و مفرد بحج را یک جزا مسئله احرام بستن بعمره
جایز نیست مفرد و قارن و متمتع سایق الهدی را و جایز ست طواف تطوع نوع دوم
در ذکر خطبهای ایام حج بروز هفتم ذی الحجه سنت ست امام را که خطبه خواند در مکه معظمه بعد نماز
پیشین یک خطبه و بیاموزد مردم را مناسک حج و این خطبه اول ست خطبه دویم بتاریخ نهم در عرفات
پیش از جمع بین الصلوتین خطبه سیوم بتاریخ یازدهم در منا قبل الظهر نوع سیوم در بیان
کیفیت احرام حج مر مکی را چون آید روز ترویه آنکه احرام ندارد احرام بندد برای حج در ان
و آنکه صاحب احرام ست او را تجدید احرام حاجت نیست پس آنکه احرام می بندد غسل کند و تطیب
نماید بوجهیکه ذکرش در فصل احرام گذشت پس بیاید بمسجد حرام و طواف تحیت کند و ادا کند
رکعتین طواف پس بگزارد رکعتین احرام پس احرام بندد بنوعیکه گفته ایم و شنیده
مسئله اگر تقدیم سعی بر طواف الزیارت میخواهد بجا آرد طواف نفل و صحیح است و رمل نماید
دران طواف پس سعی کند نوع چهارم در ذکر رفتن از مکه معظمه بمنا روز ترویه که هشتم
ذی الحجه باشد برآید با امام از مکه بسوی منا بعد طلوع آفتاب و بگزارد پنج نماز را در منا یعنی
ظهر و عصر و مغرب و عشا و فجر روز عرفه مسئله سنت ست بیتوتت در شب عرفه در منا
نوع پنجم در ذکر رفتن از منا بعرفات چون طالع شود آفتاب بروز عرفه متوجه شود

بر مشعر روانه شود بسوی عرفات بسکون و وقار و مشتغل باشد به تلبیه و اذکار و دعا و
استغفار و درود فرستد بر حبیب پروردگار علیه صلوات من الله العزیز الغفار و علی آل
الاخیار و صحابه الکبار و بگوید اللهم اجعلها خیر غدوة غدوتها قط و اقربها من رضوانک
و ابعدها من سخطک اللهم الیک توجهت و علیک توکلت و وجهک اردت فاجعل
ذنبی مغفورا و حجی مبرورا و ارحمنی و لا تخیبنی و بارک لی فی سفری و اقض
بعرفات حاجتی انک علی کل شیء قدیر **مسئله** برود بعرفات بطریق
ضب و برگردد بطریق مازمین اگرچه ترک کرده اند اینرا اکثر مردم طریق مازمین را از بهر
کثرت غبار را **مسئله** چون برسد نزدیک عرفات و ببیند جبل الرحمة را مصروف شود
به تهلیل و تکبیر و تسبیح و تحمید و صلوة و استغفار و تلبیه و دعا و این دعا مرویست از حضرت عبد الله
بن مسعود سبحان الذی فی السماء عرشه سبحان الذی فی الارض موطئه سبحان
الذی فی البحر سبیله سبحان الذی فی النار سلطانه سبحان الذی فی الجنة
رحمته سبحان الذی فی القبر قضاؤه سبحان الذی فی الهواء روحه سبحان الذی
رفع السماء سبحان الذی وضع الارض سبحان الذی لا ملجأ و لا منجا منه الا الیه

باب ششم در وقوف عرفات که فرض دوم حج و رکن اعظم است و بفوت آن میگردد حج فوت
آن چنانکه در حدیث آمده الحج عرفة و مسائل متعلقه این باب در شش نوع حصر

نوع اول در بیان قدر فرض از وقوف و شرایط و واجبات و سنن و مستحبات آن اما
قدر فرض از وقوف توقف یک لحظه است داخل حدود ارض عرفات در وقت آن عام
از آنکه قایم باشد یا قاعد مضطجع باشد یا بر سواری باشد یا ساتر محدث باشد یا جنب حایض
باشد یا نفساء عالم باشد به بودن ارض عرفات یا جاهل با آن نیت حج داشته باشد یا نه خفته
باشد یا بیدار مست باشد یا هشیار مجنون باشد یا عاقل مکره باشد یا طایع و آن وقفه در شب
باشد یا در روز **مسئله** تمام عرفات موقف است مگر بطن عرنه که داخل عرفات نیست

اما صحت این وقوف موقوف ست بر سه چیز که آنرا شرائط گویند یکی تقدیم احرام حج پس وقوف
بی احرام یا باحرام عمره صحیح نباشد دوم مکانش آن ارض عرفات ست سیوم وقت و اول آن زوال
شمس ست از روز عرفه و آخر آن تا طلوع صبح صادق از شب عید اما واجب وقوف یکی ست آن
دراز کردن وقوف ست از ابتدا تا بعد غروب تفصیلش باید از آن کردیم که اگر وقوف کند از وقت
زوال واجب باشد امتداد وقوف از وقت زوال تا غروب و اگر وقوف کند از وقت عصر واجب باشد
امتداد وقوف از وقت عصر تا غروب مسئله این واجب بر کسی بود که وقوف کند در روز و اگر
واقف شود در شب واجب نباشد چیزی اما سنن وقوف ۱ غسل برای وقوف ۲ خواندن خطبه
در مسجد نمره ۳ وقوع خطبه بعد گشتن آفتاب پیش از نماز پیشین ۴ جمع بین الصلوتین
بر تقدیر وجود شرائط الصحت جمع ۵ بجد فراغ از جمع در میان ظهر و عصر متوجه شدن بعرفات
برای وقوف ۶ رجوع با امام نه قبل از آن بشرطیکه رجوع کند امام بعد تحقق غروب متجاوز و الا انتظار
رجوع امام نباید اما مستحبات وقوف ۱ اکثار تلبیه و اذکار و ادعیه و استغفار با کمال خشوع
ظاهر و باطن ۲ محکم کردن امید بقبول دعا ۳ وقوف نزدیک امام اگر میسر آید بی ایذای
انام ۴ سوار بودن در حال وقوف مسئله در فتاوی عالمگیری از قاضیخان نقل کرده
که حج بر حمار مکروه ست و بر جمل افضل ۵ وقوف کردن ملازم نه تنها ۶ مستقبل قبله شدن
در حال وقوف ۷ مهیا بودن برای وقوف پیش از زوال ۸ نیت وقوف کردن ۹
رفع یدین بسوی سما بهنگام سوال و دعا ۱۰ تکرار دعا سه بار ۱۱ افتتاح و اختتام دعوات
بحمد و صلوة ۱۲ عقب هر دعا آمین گفتن ۱۳ پاک کردن ظاهر و باطن خود ۱۴ حاضر
بودن در آفتاب سایه نا گرفتن الا بعذر ۱۵ ترک خصومت و جدال با رفقاء و حمال
۱۶ اکثار در اعمال خیر در حال وقوف چون بذل صدقات بر فقرا و مساکین و رحم آوردن
بر بینوایان و ضعیفان و بر سر لطف بودن با عاجزان و در دوئین احسان کردن با
با همسایگان و خویشان و رعایت جیران و تحریر رقاب و خورانیدن طعام و نوشانیدن

آب ایشان آن نوع دوم در محرمات و مکروهات وقوف اما محرمات وقوف چون محرم ترک
واجب است و واجب در اینجا یکی است محرم نیز یکی باشد و آن خارج شدن از حد عرفات
است پیش از نشستن آفتاب اما مکروهات وقوف ا درنگ کردن وقوف بعد فراغ از جمع
دو نماز ۲ وقوف با عدم حضور دل ۳ تاخیر در رجوع بعد الغروب ۴ ادای نماز مغرب
یا عشاء در عرفات یا جای دیگر غیر مزدلفه تنبیه صاحب حیات القلوب از ملا علی قاری
آورده که گفت گزاردن مغرب و عشاء در غیر مزدلفه حرام است زیرا که جمع آن در مزدلفه واجب
است اما چون ممکن است تدارک آنها باعاده آنها در مزدلفه بعضی ازین سبب شمار کرده اند
او را در مکروهات انتهی ۵ اسراع در زمان بازگشتن چون منجر شود به ایذای نفوس
و اگر فرجه یابد اسراع مسنون باشد والله تعالی نوع سیوم در کیفیت نزول عرفات
و جمع بین الصلوتین چون بعد طلوع شمس روان شد از منا و رسید بعرفات احسن آنست
که نزول کند خارج عرفات نزدیک مسجد نمره پس غسل کند در قرب زوال و احسن برای تحت
و مجرد برگشتن آفتاب برود بمسجد نمره مسئله آنکه در عرفات نازل شده بهتر است اول
که پیش از زوال بیاید بمسجد نمره تا تحقق بیرزد و وقوف در عرفات پیش از جمع بین
الصلوتین مسئله خوانده شود دو خطبه در مسجد نمره و آموخته شود مردم را بقیه مناسک
بعد از خطبه گزارده شود فریضه ظهر باقامت صرف و بعد از آن بلا فصل فریضه عصر باذان
و اقامت مسئله مکروه است نماز نافله بعد جمع در عرفه اگرچه وقت نماز ظهر باقی باشد
مسئله سنت است هم گزاردن نماز پیشین و دیگر در عرفات روا نبود جمع آن مگر اینجا
که مقدم بود احرام حج بران و واقع شود جمع در وقت ظهر پیش از رسیدن وقت عصر
یعنی تنها جمع روا نباشد و جز این سه شرط شرط دیگر هست که از رسائل مطوله توان
دریافت نوع چهارم در کیفیت وقوف بعرفات بعد فراغ امام از جمع بین الصلوتین
موقف برود و نیت وقوف کند مسئله افضل است وقوف راکبا مسئله افضل

موقف موقف سرور کائنات ست علیه وعلی آله افضل الصلوة مسئله صعود در جبل رحمت را اصل صحیح از سنت نیست مسئله افضل ست وقوف در قرب امام وافضل جهات پس پشت امام ست ثم الیمین ثم الیسار ثم التجاه مسئله در وقت وقوف مستقبل شود بقبله ورفع کند ایدی را وبسط کند آنها را وبخواهد چون خواهنده مسکین تضرع را تمام رعایت نماید در دعاء وتفردن کند دعا را انزاری وابتهال وسعی کند در آن تو سعی را رمید اجابت وتکرار کند هر دعا را سه بار ومشغول باشد بتسبیح وتکبیر وتحمید وتهلیل وتلبیه وحمد واستغفار وصلوة بر سید انس وجان مهتر پیغمبران صلی الله علیه وآله وسلم ومصروف باشد بخواندن اذکار وادعیه ماثوره واستغفار کند برای نفس خود ووالدین خود واساتذه ومشایخ خود واقارب واحباب ومعارف خود وسائر مومنین ومومنات الاحیاء منهم والاموات وتقدیم کند توبه را برین همه امور بالجمله مشغول باشد بوجهیکه مذکور شد تا آفتاب تمام فرو نشیند.

نوع پنجم در ذکر اذکار وادعیه مخصوصه بوقوف بگوید در موقف عرفات اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ مِنْ خَیْرِ مَا سَئَلَكَ مِنْهُ نَبِیُّكَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ وَاَعُوْذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا اسْتَعَاذَكَ مِنْهُ نَبِیُّكَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ ونیز بگوید رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا وَاِنْ لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُوْنَنَّ مِنَ الْخٰسِرِیْنَ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ وَتُبْ عَلَیْنَا اِنَّكَ اَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِیْمُ ونیز بگوید رَبِّ اجْعَلْنِیْ مُقِیْمَ الصَّلٰوةِ وَمِنْ ذُرِّیَّتِیْ رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ رَبَّنَا اغْفِرْ لِیْ وَلِوَالِدَیَّ وَلِلْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ یَوْمَ یَقُوْمُ الْحِسَابُ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّیَانِیْ صَغِیْرًا ونیز بگوید رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِاِخْوَانِنَا الَّذِیْنَ سَبَقُوْنَا بِالْاِیْمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِیْ قُلُوْبِنَا غِلًّا لِّلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا رَبَّنَا اِنَّكَ رَءُوْفٌ رَّحِیْمٌ

ودر معجم اوسط طبرانی آمده که گفت رسول مقبول در وقوف عرفات لَبَّیْكَ اَللّٰهُمَّ لَبَّیْكَ اِنَّمَا الْخَیْرُ خَیْرُ الْاٰخِرَةِ اَللّٰهُمَّ لَا عَیْشَ اِلَّا عَیْشُ الْاٰخِرَةِ

از عبد الله بن عمر رضی الله تعالی عنهما آمده که در وقت وقوف عرفات بر دوشتی که سه بار الله اکبر
الله اکبر و لله الحمد سه بار بعد ازان گوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک
وله الحمد اللهم اهدنی بالهدی ونقنی بالتقوی واغفر لی فی الآخرة
والاولی سه بار بعد ازان گوید اللهم اجعله حجا مبرورا وذنبا مغفورا
و بعد ازان هر دو دست بر آورده سکوت کردی بمقدار قرائت فاتحة الکتاب پس ازین
کردی خواندی ادعیه مذکوره را بهمین طور تا رجوع از عرفات و سید اعلی مرتضی کرم الله وجهه
در عشیه عرفه میگفتی اللهم لك الحمد كالذي نقول وخيرا مما نقول اللهم لك صلاتي ونسكي
ومحياي ومماتي واليك مآبي ولك رب تراثي اللهم اني اعوذ بك من عذاب القبر
ووسوسة الصدر وشتات الامر اللهم اني اسألك من خير ما تجيء به الريح واعوذ
بك من شر ما تجيء به الريح واعوذ بك من شر ما تجيء به الريح از عبد الله بن عمر رضی الله تعالی
عنهما بسند جید مرویست در عشیه عرفه گفت اللهم اهدنا بالهدى وزيّنا بالتقوى واغفر لنا في
الآخرة والاولى بعد ازان گفتی اللهم اني اسألك من فضلك وعطائك رزقا طيبا
مباركا اللهم انك امرت بالدعاء وقضيت على نفسك بالاجابة فانك لا
تخلف وعدك ولا تنكث عهدك اللهم ما احببت من خير فحببه الينا ويسّره
لنا وما كرهت من شر فكرّهه الينا وجنّبناه ولا تنزع منا الاسلام بعد اذ هديتنا از حضرت عبد الله
بن عباس رضی الله تعالی عنهما دعای رسول خدا علیه الصلوة والسلام در عشیه عرفه مرویست اللهم انك
ترى مكاني وتسمع كلامي وتعلم سري وعلانيتي ولا يخفى عليك شيء من امري انا البائس
الفقير المستغيث المستجير الوجل المشفق المقر المعترف بذنبي اسألك مسألة المسكين وابتهل اليك
ابتهال المذنب الذليل وادعوك دعاء الخائف الضرير من خضعت لك رقبته وفاضت لك
عيناه ونحل لك جسده ورغم انفه اللهم لا تجعلني بدعائك رب شقيا وكن بي
رؤفا رحيما يا خير المسئولين ويا خير المعطين

و از جابر بن عبد الله رضی الله تعالی عنهما آمده که فرمود رسول مقبول علیه الصلوة والسلام هر کسی که بعد از نماز صبح
پیش از آنکه سخن گوید و از جای خود برخیزد و توقف کند متوجها الی القبلة بخواند لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک
وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر صد بار و پس بخواند سورهٔ اخلاص صد بار پس صد بار
اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک
حمید مجید وعلینا معهم صد بار مگر آنکه حکم نماید حق عز وجل و فرشتگان را
که ای فرشتگان من چیست جزای بندهٔ من که تسبیح کرد برای من و تهلیل کرد برای من و تقدیس و
تکریم نمود مرا و شناخت مرا و ثنا گفت بر من و صلوة گفت بر پیغمبر من پس گواه شوید ای
فرشتگان من که بدرستی من آمرزیدم او را و قبول کردم شفاعت او را برای نفس او و اگر
سوال میکرد این بنده از من هر آئینه قبول میکردم شفاعت او را بر جمیع اهل موقف و در حصن
القلوب ذکر کرده که اخذ کرده از بعضی علما از این حدیث که بدرستی باید گفت در موقف
سبحان الله صد بار والحمد لله صد بار والله اکبر صد بار ولا حول ولا قوة
الا بالله صد بار و استغفار صد بار ختم کرده شود اینها را بانچه مذکور شد در حدیث
صریحا انتهی و مرویست از زبیر بن عوام رضی الله تعالی عنه که شنیدم من پیغمبر خدا صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم را که میخواند این آیت را شهد الله انه لا اله الا هو والملئکة
واولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم
بعد از آن فرمود وانا علی ذلک من الشاهدین یا رب و از حضرت علی مرتضی
آورده اند که فرمود پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه وآله وسلم که اکثر دعای من و دعای انبیاء
پیشین بعرفات اینست لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو
علی کل شیء قدیر اللهم اجعل فی سمعی نورا وفی بصری نورا وفی قلبی نورا
اللهم اشرح لی صدری ویسر لی امری اعوذ بک من وساوس الصدر وشتات
الامر وعذاب القبر اللهم انی اعوذ بک من شر ما یلج فی اللیل وشر ما

يَلِجُ فِي النَّهَارِ وَكُنتُمْ مَا تَهُبُّ بِهِ الرِّيحُ وَسُبْحَانَ بِنَا ثِقَتِ اللّٰهِ هٰذَا
ونیز در روایت آمده که اکثر دعای سلم در وقت این بُد رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي
الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ و از عمر بن عتیق آمده که گفت یافتم سالم بن عبد الله را در وقت
که گفت لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلٰى
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَلَوْ كَرِهَ
الْمُشْرِكُونَ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ رَبُّنَا وَرَبُّ آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ
و تکرار کرد این الفاظ را اینکه آن بجذب شد و از علی کرم الله تعالی وجهه آمده که گفت هیچ مؤمن
روزی که بسیار شوند در روی آزادشدگان اندر روز عرفه پس بسیار گوید روی اللّٰهُمَّ أَعْتِقْ
رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ وَأَوْسِعْ لِي فِي الرِّزْقِ الْحَلَالِ وَاصْرِفْ عَنِّي فَسَقَةَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ
صدقه بن بسیار از مجاهد نقل کرده که روز عرفه وارد است و آن افضل است و از فضل‌ترین دعا در وقت
در وقت این دعا است اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْحَمْدَ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ رَبُّنَا وَرَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَمَلِيكُهُ
بَدِيعُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ لَكَ
الْحَمْدُ حَمْدًا يُوَافِي نِعَمَكَ وَيُكَافِئُ مَزِيدَ كَرَمِكَ لَكَ الْحَمْدُ عَلٰى كُلِّ حَالٍ الْحَمْدُ لَكَ بِجَمِيعِ
مَحَامِدِكَ مَا عَلِمْتُ مِنْهَا وَمَا لَمْ أَعْلَمْ سُبْحَانَكَ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ يَا ذَا الْمَنِّ الْعَظِيمِ
يَا قَدِيمَ الْإِحْسَانِ يَا دَائِمَ الْمَعْرُوفِ الَّذِي لَا يَنْقَطِعُ مَعْرُوفُهُ أَبَدًا وَلَا يُحْصٰى
خَيْرُهُ تَبَارَكْتَ وَتَعَالَيْتَ وَسِعَتْ رَحْمَتُكَ كُلَّ شَيْءٍ وَعَنَى لَكَ كُلُّ عَظِيمٍ
بِعَظَمَتِكَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ الْكَبِيرِ الْأَكْبَرِ الَّذِي مَنْ دَعَاكَ بِهِ أَجَبْتَهُ
وَمَنْ سَأَلَكَ بِهِ أَعْطَيْتَهُ أَسْأَلُكَ بِأَسْمَائِكَ الْحُسْنٰى مَا عَلِمْتُ مِنْهَا وَمَا لَمْ
أَعْلَمْ أَسْأَلُكَ بِمَعَاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِكَ وَمُنْتَهَى الرَّحْمَةِ مِنْ كِتَابِكَ وَبِجَدِّكَ الْأَعْلٰى
وَكَلِمَاتِكَ التَّامَّاتِ أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِكُلِّ وَسِيلَةٍ وَأَسْتَشْفِعُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا وَكُلِّ
شَفِيعٍ مِنْ عِبَادِكَ أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ فَاقْبَلْنِي فَقَدْ قُمْتُ بِالْخُضُوعِ وَالضَّرَاعَةِ

مادّاً إليك يد الفاقة والاستكانة جامعاً كلّ رغبة مستغيثاً بك
من كلّ جبّار وشيطان وحرمان افتح لي أبواب رحمتك وإجابتك صلّ على
محمّد كلّما ذكره الذاكرون وصلّ عليه كلّما غفل عن ذكره الغافلون
وصلّ اللّهمّ عليه وعلى آله وعلى النّبيّين وآلهم وسائر الصّالحين بما
ينبغي أن تسأله السّائلون اللّهمّ وخصّ نبيّنا بالمقام المحمود والوسيلة
والفضيلة والدّرجة الرّ...

إليك يتطفّلني ومحسن ا...

بجودك عليك فارحمني فارحم ذلّي وعجزي وقلّة حيلتي وانقطاع حجّتي
إلهي تعبني سفري إليك وأقدمني رجائي عليك ولا وسيلة لي سواك فإن تغفر
فبفضلك وإن تردّ فبعدلك (در وقت حرز تست قبل از خروج) اللّهمّ لا تجعل آخر العهد
في هذا الموقف فارزقني أبداً ما أبقيتني واجعلني اليوم مفلحاً منجحاً مرحوماً
مستجاباً دعائي مغفوراً ذنبي واجعلني من أكرم وفدك وأعطني أفضل ما
أعطيت أحداً منهم من الرّحمة والرّضوان والتّجاوز والغفران والرّزق
...
أرجع إليه من أهل
لا تخيّبني من رحمته

فما أسوء حالي إن رجعت عنك خائباً أعوذ بك يا سيّدي من ذلك
إلهي عيوني أما لي إليك ناظرة وأيدي مطامعي إلى جودك حاشرة

پس درود و سلام فرستد بر سرور انبیا و بر آل و اصحاب او تشبیه اسی که روزی روزگار
شد این سعادت سترگ و بار یافتی بچنین موضع شریف و بزرگ بر تست که فرو ریزی اشک از چشم
و آب از چشم که همین است نشانه سعادت همین است علامت اجابت ورنه به تباکی بپرداز با
که تکلف بی تکلفی گردد و چندانکه توانی در دعا کوشش و به نشاط راضی مشو و در سوال و دعا

وخشوع بجا طهارت جان را الهی زبان پاکیزگی ظاهر و باطن رعایت کن و بگاه دعا اقربا
واحباب خود را فراموش مکن و نگارنده این نامه را نیز بیاد آر و بخواه از خداوند آمرزگار تا مغفرت
ذنوب او و دفع کروب او الهی الهی سید و مولای این بنده زبون و نزار خود را دگر به نیل
این سعادت و فوز این کرامت مشرف گردان آمین ثم آمین یا رب العالمین + اللهم تقبل
اَحْسِنْ عَنِّي وَاقْضِ حَاجَتِي بِجَاهِ سَيِّدِنَا وَشَفِيعِنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ تَعَالَى
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ اَجْمَعِيْنَ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ
+ + + و بسیار سعی کن از اعمال خیر درین سعادت که همین است خلاصه ساعات و نقاوه
اوقات همین است آن وقت که از برای آن سال را هست که از خانه بیرون شده همین است
آن زمان که برای آن دوری از یار و دیار گزیده همین است آن مکان که برای آن خرج اموال
ومنال کرده پس حیف باشد که درین وقت تقصیر کنی چنانکه سید ابو هاشم گفته رحمة الله
علیه محروم باشد آن کسیکه تقصیر کند درین روز الهی و چون بینی هنگامه خلق را یاد آر آن هجوم
روز حساب در حضرت رب الارباب جل جلاله و بپرهیز از استعمال حرام در اکل و شرب
و لباس و راحله و نظر و کلام بالجمله برتست امروز اتیان جمیع آنچه شاید و بپرهیز از جمیع
آنچه نباید و بالله التوفیق **نوع شصت و ششم** در ذکر کیفیت افاضه از عرفات بجانب مزدلفه
چون آفتاب تمام فرو نشست روان شو با امام بجانب مزدلفه بهیئت تمکین و وقار در حالتیکه
مشتغلی به تکبیر و تلبیه و اذکار و ادعیه بگوئی اَللّٰهُمَّ اِلَيْكَ اَفَضْتُ وَمِنْ عَذَابِكَ اَشْفَقْتُ
وَاِلَيْكَ رَغِبْتُ وَمِنْكَ رَهِبْتُ فَاقْبَلْ نُسُكِيْ وَاَعْظِمْ اَجْرِيْ وَتَقَبَّلْ تَوْبَتِيْ
وَارْحَمْ تَضَرُّعِيْ وَاسْتَجِبْ دُعَائِيْ وَاَعْطِنِيْ سُؤَالِيْ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ
مشغول نشوی با مراجعت تا برسی بمزدلفه **باب هفتم** در نزول مزدلفه **نوع اول**
وقت دخول مزدلفه غسل کن اگر توانی برای دخول مزدلفه و بگوئی در وقت دخول مزدلفه
جمع اَسْأَلُكَ اَنْ تَرْزُقَنِيْ جَوَامِعَ الْخَيْرِ كُلِّهِ فَاِنَّهُ لَا يُعْطِيْهَا غَيْرُكَ

اللّٰهمّ ربّ المشعر الحرام وربّ زمزم والمقام وربّ البيت الحرام وربّ الحلّ والحرام اسألك
ان تبلغ روح سيّدنا محمّد افضل الصلوة والسلام وان تصلح لي ذرّيّتي وديني وتشرح
لي صدري وتطهّر قلبي وترزقني الخير الّذي اسألك ان تجمع لي في قلبي وان
تعينني جوامع الشرّ فانّك وليّ ذلك والقادر عليه ۞ مسئله
افضل است نزول بمزدلفه نزديك جبل قزح مسئله اما نزول بجانب راست از طريق است
يا از چپ مکروه است نزول بر نفس طريق مسئله مشعر حرام نام قزح است وقيل همه
مزدلفه آن است نوع دوم در کيفيت جمع مغرب وعشا در مزدلفه چون رسيد بمزدلفه
شتاب کند در جمع بين الصلوتين يعني پيش از آنکه فرود آيد بار بار تحريمه مغرب بندد
بشرطيکه رسيده است وقت عشا والا منتظر دخول وقت عشا باشد مسئله چون رسيد
وقت عشا اذان واقامت گويد موذن و بگذارد امام فرض مغرب بجماعت بعد از آن عشا را
باذان واقامت بگويد براى عشا و در ميان صلوتين ادا کرده نشود سنت مغرب
بعد العشا مسئله از شرائط اين جمع است تقديم احرام حج وتقديم وقوف عرفات و دخول
وقت عشا و وقوع جمع در مزدلفه نه غير آن مسئله در جمع شرط نيست جماعت چنانکه شرط است
در جمع بين الظهر والعصر نوع سيوم در مبيت مزدلفه مسئله سنت است بيتوتت
در مزدلفه در شب عيد نحر تا طلوع صبح مسئله جد وجهد کند در دعا در هنگام که درين مقام
دعاى پذيرفته شود وبطلبد ارضاى خصوم از حق جلّ و علىٰ مسئله ابن عمار در هنگام ذکر
کرده اند اللّٰهمّ انّي اسألك ان ترزقني في هذا المكان جوامع الخير كلّه وان تصرف
عنّي السوء كلّه فانّه لا يفعل ذلك غيرك ولا يجود به الّا انت
نوع چهارم در ذکر وقوف مزدلفه مسئله واجب است وقوف در مزدلفه بعد
طلوع فجر روز عيد مسئله ادا ميشود واجب بوقوف يك لمحه نيت كند يا نكند داند كه
اين مزدلفه است يا نداند خفته باشد يا بيدار است باشد يا هشيار ظاهر باشد يا غشيه

توقف کند و این اگر کند دران مسئله سنت است امتداد وقوف را تا از صبح تا نزدیک طلوع
آفتاب در آمدن مسئله اگر برآید از مزدلفه پیش از طلوع صبح دم واجب شود که ترک کرده واجب
دان وقوف بود مگر آنکه بعد مرض یا ضعف باشد یا زن ترسد از ازدحام پس چیزی لازم نشود
مسئله وقوف در مزدلفه جز مزدلفه صحیح نشود مسئله مزدلفه کلها موقف است مسئله وادی
محسر داخل مزدلفه نیست نوع پنجم در کیفیت وقوف بمزدلفه با رعایت آداب آن چون طلوع
شد صبح اندر مسجد اما کن یا در دست فریضه صبح در غلس بجماعت پس با همراه امام در مشعر حرام
رو بقبله آرد وقوف کند به تلبیه و اذکار و ادعیه و استغفار مشغول باشد و دعا کند و ما که
بجا در وقوف مزدلفه مستحب است دو دعا یکه در انجیل آورده اند و آورده شود اللّٰهمّ کما وقفتنا
فیه وارینا ایّاه فوفّقنا لذکرک کما هدیتنا واغفر لنا وارحمنا کما وعدتنا بقولک وقولک الحقّ
فاذا افضتم من عرفات فاذکروا الله عند المشعر الحرام واذکروه کما هداکم وان کنتم
من قبله لمن الضّالّین ثمّ افیضوا من حیث افاض النّاس واستغفروا الله انّ الله غفور
رحیم و تکرار کند ربّنا آتنا فی الدّنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب
النّار و دوم بگوید اللّٰهمّ انت خیر مطلوب وخیر من علیه الهمّ انّ لکلّ وفد جائزة فاجعل
جائزتی فی هذا المقام ان تقبل توبتی وان تتجاوز عن خطیئتی وان تجعل التقوی من امر
الدنیا همّی یا من لا یشغله الاصوات باللّغات عن الحاجات اسئلک ان لا تجعلنی من المحرومین وان تجعله
آخر العهد من هذا الموقف الشّریف اللّٰهمّ احشرنی فی زمرة المحسنین والمتّبعین
لامرک والعاملین بفرائضک التی جاء بها کتابک
وحثّ علیها رسولک صلّی الله تعالی علیه وآله وسلّم
نوع ششم در کیفیت رجوع از مزدلفه بمنا چون سپیده آید اسفار بسیار افاضه کن از مزدلفه
با امام مسئله خلاف سنت است توقف کردن در مزدلفه تا طلوع شمس مسئله بسیار
سست تقدیم یا تاخیر افاضه از امام مسئله گاه رجوع از مزدلفه بمنا روان شود پیش تکبیر گوید و دعا

و مصروف به تلبیه و اذکار **مسئله** چون برسی در بطن وادی محسر اگر راجل سرعت کن در رفتار
و اگر راکبی تیز ران مرکوب را مسافت یک سنگ انداز و بگو اللهم لا تقتلنا بغضبک و لا
تهلکنا بعذابک و عافنا قبل ذلک پس بیرون آ بسوی منا الطریق وسطی که می‌رود
بسوی جمره عقبه اگر میسر گردد و ازدحام خلق نباشد **باب ششم** در ذکر آنچه متعلق است بمنا
و مسائل آن در هفت نوع ثبت افتاده **نوع اول** در چیدن سنگریزها چون روانه شود
از مزدلفه بمنا بردارد هفتاد سنگریزه از مزدلفه بقدر خسته خرما یا دانه باقلا برای رمی جمره عقبه
مسئله هفتاد سنگریزه برای جمیع جمرات باید از آنجمله هفت برای جمره عقبه در روز نحر و باقی
برای جمرات دیگر در ایام دیگر کما سیاتی مفصلا **مسئله** مستحب است برداشتن هفت سنگریزه
برای رمی جمره عقبه از مزدلفه و جایز است از مواضع دیگر **مسئله** مستحب نیست برداشتن
دیگر سنگریزها از مزدلفه و اگر بردارد لا باس به **مسئله** مکروه است نیز برداشتن سنگریزها
از مسجد و از نزد جمره و از جای نجس **مسئله** مکروه است شکستن سنگ بزرگ برای حاصل
کردن سنگریزهای خورد **مسئله** مستحب است شستن سنگریزها پیش از رمی **نوع دوم**
در کیفیت رمی جمره عقبه چون روان شد از مزدلفه بروز عید و بمنا رسید بخواند اللّٰهُمَّ
هٰذِهٖ مِنًى فَقَدْ اَتَيْتُهَا فَاَنَا عَبْدُكَ وَ ابْنُ عَبْدِكَ اَسْاَلُكَ اَنْ تَمُنَّ عَلَيَّ بِمَا
مَنَنْتَ بِهٖ عَلٰى اَوْلِيَائِكَ اللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَعُوْذُ بِكَ مِنَ الْحِرْمَانِ وَ الْمُصِيْبَةِ فِيْ
دِيْنِيْ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ اَبْلَغَنِيْ سَالِمًا مُعَافِيًا
و بیاید بموضع جمرات و تجاوز کند جمره اولی را و ثانیه را و برسد بجمره عقبه **مسئله** مشغول نشود
پیش از رمی جمره عقبه بکاری دیگر **مسئله** چون برسد بجمره عقبه ایستاده شود بتفاوت
پنج گز یا زیاده از آن در بطن وادی نه بالای آن و وا دارد منار را بر دست راست کعبه
بر عقب و مستقبل شود جمره را و رمی کند هفت سنگریزه که یکی بعد یکی بیندازد نه اینکه مجموع
دفعة واحدة و تکبیر بگوید با هر سنگریزه و دعا کند با هر یکی از آن پس بگو بسم الله

الله اکبر رغماً للشیطان ورضیً للرحمن ونیز وارد است در وقت رمی جمره عقبه اللهم اجعله حجاً
مبروراً وسعیاً مشکوراً وذنباً مغفوراً ونیز مرویست در وقوف اللهم لك الحمد
ولك الشکر ونیز مرویست اللهم اهدنی بالهدی وقنی بالتقوی واجعل
لی الآخرة خیراً من الاولی مسئله قطع کند تلبیه با اول رمی
عقبه و کیفیت رمی دو روایت است یکی آنکه نهد سنگریزه را بر پشت ابهام راست اما
انگشت سبحه رمی آن دیگر آنکه بگیرد سنگریزه را بطرف ابهام و سبحه بیندازد آنرا گویند که
این آسان است و صحیح تر است مسئله این بیان استحباب بود و الا جائز است رمی بهر کیفیت
و بر هیئت المار رمی جائز نیست و طرح مکروه است مسئله سنت است رمی از بطن وادی جائز
بعض عقبه مسئله مکروه است رمی از بالای عقبه الا بعذر مسئله مکروه است از جمره عقبه
نجس کمتر از شی گر ایستادن چه آن شبیه است بوضع و طرح مسئله تکبیر گفتن با هر سنگریزه
سنت است مسئله افضل است رمی جمره عقبه سواره و رمی دیگر جمرات پیاده مسئله جمره عقبه را
وقت رمی بر پنج نوع است یکی وقت صحت ادا و ابتدای آن از ابتدای طلوع صبح روز عید
و آخر آن تا طلوع صبح از شب یازدهم دوم وقت مسنون و آن از طلوع آفتاب روز ضحی است
تا زوال سیوم وقت جواز و آن از زوال است تا غروب چهارم وقت مکروه و آن از غروب
شمس روز نحر است تا طلوع صبح صادق از شب یازدهم پنجم وقت صحت قضاست
و آن طلوع صبح از شب یازدهم تا غروب آفتاب روز سیزدهم مسئله در تاخیر رمی جمره
تا شب تاخیری لازم نیاید اگر بغیر عذر مکروه باشد از جهة ترک سنت مسئله اگر تاخیر کرد
رمی جمره عقبه را تا دخول روز یازدهم فوت شد وقت ادا و لازم شد دم و قضا یعنی قضای
آن رمی در سه روز باقی ای تا غروب شمس از روز سیزدهم مسئله اگر قضا نکرد رمی را
درین روزها فوت شد وقت قضا و واجب باشد دم واحد مسئله بعد از فراغ از رمی جمره
عقبه وقوف نکند نزد آن برای دعا مسئله در روز عید نمی غیر جمره عقبه دیگر جمار را رمی نکنند

مسئله تقدیم رمی جمره عقبه بر ذبح واجب قارن و متمتع را و سنت ست مفرد را **نوع سیوم**
در ذبح هدی و متعلقات آن بعد فراغ از رمی جمره عقبه علی الفور به منزل گاه باز گردد و ذبح کند
هدی را اما قارن و متمتع بطریق وجوب و مفرد استحباباً الا بر تقدیر جنایت در احرام که موجب شده باشد
وجوب دم را **مسئله** آنکه دانا ست بقواعد ذبح نیکو باشد که ذبح کند بدست خود و آنکه دانا نیست مستحب
ست که بنگاه ذبح حاضر باشد **مسئله** مکروه ست دعا در میان التسمیة و ذبح **مسئله** مستحب ست دعا قبل
از ذبح و بعد از ذبح و گفتن این الفاظ بهتر ست إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي
فَطَرَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَّمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي
وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذٰلِكَ
أُمِرْتُ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ۝ اللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّي هٰذِهِ النُّسُكَ
وَاجْعَلْهَا قُرْبَانًا لِوَجْهِكَ وَعَظِّمْ
أَجْرِي عَلَيْهَا ط **مسئله** افضل ست هدیهای شتر **مسئله**
مستحب ست ذبح هدی رو بقبله **نوع چهارم** در مسائل متعلقه بمکان و زمان
ذبح هدیها اما مکان ذبح پس هر خونی که واجب ست در حج و عمره چون دم قران
و تمتع و دم جنایت و دم تجاوز از میقات و دم احصار مکان ذبح آن حرم
ست و دم تطوع را نیز و حسن مواضع حرم منا ست بلکه در ایام نحر ذبح
در منا سنت ست و در غیر ایام نحر ذبح در مکه افضل ست و افضل مواضع
مکه مروه ست **مسئله** دمهائیکه ذکر کرده شد اگر خارج از حرم ذبح کرده
شود جائز نشود و واجب باشد ذبح در حرم زیرا که حرم شرط صحت ذبح
ست این دمها را **مسئله** ذبح اضحیه در غیر حرم جائز ست اما زمان ذبح
پس جائز نیست ذبح هدی تمتع و قران پیش از روز نحر **مسئله** واجب
ست وقوع آن در ایام نحر و بر تقدیر تاخیر آن از ایام نحر لازم آید دم

مسئله افضل ایام نحر برای ذبح روز اول ست ثم ثانی ثم ثالث مسئله
جایز نیست ذبح اضحیه در غیر ایام نحر و واجب ست صدقه قیمت اضحیه بعد گذشتن
ایام نحر مسئله جایز ست ذبح هدی جنایت و هدی مجاوزت از میقات
و احصار و تطوع در جمیع ایام **نوع پنجم** در جواز و عدم جواز اکل هدی
خود ذابح را **ف** مراد بذابح در ینمقام صاحب هدی ست اعم از ینکه
مباشر ذبح بنفس خود باشد یا نه مسئله ذابح را خوردن جزوی از اجزای
هدی جنایت یا مجاوزت از میقات یا نذر یا احصار جایز نیست مسئله
مستحب است ذابح را خوردن چیزی از هدی قران و تمتع و تطوع را
مسئله واجب ست ذبح قارن و متمتع را و همچنین واجب ست تقدیم ذبح
بر حلق و مستحب ست ذبح مفرد را و همچنین تقدیم ذبح بر حلق **نوع ششم**
در مسائل حلق و قصر مسئله بعد فراغ از ذبح حلق کند سر را یا قصر
کند و یکی ازین هر دو واجب ست اول سنت ست مسئله وقت
موی تراشیدن رو بقبله بودن خوب ست مسئله صحیح انست که
ابتدای حلق از جانب یمین محلوق باشد و در عالمگیری خلاف انست
مسئله در زمان حلق تکبیر گفتن و دعا کردن و این دعا خواندن از
مستحبات ست اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰى مَا هَدَانَا وَاَنْعَمَ عَلَيْنَا
وَقَضٰى عَنَّا نُسُكَنَا اَللّٰهُمَّ هٰذِهٖ نَاصِيَتِيْ بِيَدِكَ فَاجْعَلْ
لِيْ بِكُلِّ شَعْرَةٍ نُوْرًا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَامْحُ عَنِّيْ سَيِّئَةً وَارْفَعْ لِيْ
دَرَجَةً فِي الْجَنَّةِ الْعَالِيَةِ اَللّٰهُمَّ زِدْنِيْ اِيْمَانًا وَيَقِيْنًا اَللّٰهُمَّ بَارِكْ لِيْ فِيْ
نَفْسِيْ وَتَقَبَّلْ مِنِّيْ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيْ وَلِلْمُحَلِّقِيْنَ وَالْمُقَصِّرِيْنَ يَا وَاسِعَ
الْمَغْفِرَةِ اٰمِيْنَ مسئله مستحب ست دفن موی مسئله

قصر شارب وچیدن ناخن بعد از حلق لا باس به ست که بر آمده ست از احرام
امّا اگر نکند اجمل واحسن ست که در مناسک چیزے از غیر آن مناسک چرا شریک
شود ودر عالمگیرے قول باستحباب قص اظفار و شارب ست امّا
اگر پیش از حلق ازین جنس چیزے بعمل آرد مستوجب کفاره شود زیرا که
بی حلق بر نیاید از احرام **مسئله** زنان را چون حلق حرام ست قصیر
واجب است **مسئله** اقل واجب در حلق وقصر بقدر چهارم حصه از سر
وحلق وقصر تمام سر مسنون ست **مسئله** اقل قصر بقدر سه انگشت
ست از طول موی سر **مسئله** آنکه بر سر موی کمتر از سر انگشت
دارد متعین ست مراد را حلق **مسئله** تراشد سر محرم را محرم واگر تراشد
لازم آید حلاق را صدقه نصف صاع گندم ومحلوق را دم واگر نمانده است
بر محرمان از مناسک غیر از حلق پس جائز ست بعضی را حلق بعضے
ف در بیان حکم حلق وقصر حکم حلق وقصر آن ست که خارج می شود
محرم از احرام ومباح میگردد مر او را محظورات چون طیب وصید ولبس مخیط
وامثال آن الا زنان که بعد طواف الزیارت مباح می شوند یعنی جماع
وبوسه ولمس ایشان واین حکم مخصوص محرم حج راست ومحرم بعمره را
بحلق مباح شود همه چیز یعنی نسا نیز **نوع هفتم** در ذکر زمان حلق
ومکان حلق امّا زمان حلق پس محرم حج را ابتداءے زمان صحت حلق
از طلوع فجر روز نحر ست واگر پیش ازان کند در حساب نیاید و بر نیاید
از احرام وآخر محدود بوقتی نیست هر وقت که کند بر آید از احرام **مسئله**
وقت واجب ایام ثلثه نحر ست یا شبهای آن امّا شرط ست که باشد
حلق بعد رمی جمره عقبه **مسئله** اگر پیش از رمی جمره عقبه

حیوان کند لازم شود قربان مسئله اگر بعد گذشتن ایام ثلثه نحر حلق کند لازم
شود قربان مسئله وقت فضیلت حلق روز عید ست مسئله سنت
ست تقدیم حلق بر طواف الزیارت مسئله محرم مجرد را است ای
وقت صحت بعد اکثر اشواط طواف ست وابتدای وقت واجب بعد از سعی
صفا و مروه ست مسئله اگر معتمر بعد اکثر اشواط طواف پیش از سعی
حلق کرد لازم آید دم زیرا که ترک کرد واجب را اما امکان حلق پس
واجب ست وقوع حلق در حج و عمره در ارض حرم مسئله سنت ست
حلق در منا حاج را و در مکه معتمر را مسئله اگر حلق کرد خارج از حرم مرآید
از احرام اما واجب باشد گوسپند کشتن مسئله بعد فراغ از حلق
در روز عید نحر در منا باید که طواف الزیارت کند همدران روز

باب ۹ نهم در طواف الزیارت که فرض سیوم حج ست و بسط مسائل
آن در سه نوع افتاد نوع اول در کیفیت طواف زیارت تا آنکه
چون رمی کردے جمره عقبه را و ذبح کردے بدے را و حلق کردی سر را
باید که طواف زیارت کنی که این طواف را درین روز عید فضیلتے تمام
ست و همین ست سنت خیر الانام علیه الصلوة والسلام پس داخل شو
در مسجد حرام از باب السلام و طواف بجا آر اما رمل کن در طواف و سعی
کن بعد از طواف اگر کرده آنرا با طواف قدوم و اگر نکرده با طواف
قدوم رمل کن در طواف و سعی کن بعد از طواف و حکم اضطباع درین طواف
سابق گذشته ست فلیتذکر پس چون ادا کردی طواف را التزام
بملتزم وادا کن رکعتین خلف مقام و بنوش آب زمزم کما تقدم پس اگر
سعی نکرده ست پیش ازین باید بسوی حجر اسود بعد استلام برآید

براى سعى بوجهى كه درباب سعى گفته ايم **نوع دوم** در مسايل متعلقه بطواف الزيارت **مسئله** طواف الزيارت ركن حج ست **مسئله** بعد طواف الزيارت حلال شدند زنان نيز وجايز شد جماع ومقدمات آن **مسئله** طواف الزيارت افضل است در روز اول نحر وواجب ست در ايام ثلثه نحر يا شب ها ودر تاخير ازين ايام لازم آيد دم وصحيح شود از وقت طلوع صبح صادق روز نحر وهمچنين صحيح شود بعد گذشتن ايام نحر اگرچه كند بعد سالها وادا باشد نه قضا **ف** مناسك در روز نحر چهار اند ۱ رمى جمره عقبه ۲ ذبح هدى ۳ حلق راس ۴ طواف الزيارت وآنكه سعى نكرده ست پيش ازين پس باشد نسك پنجم سعى بين الصفا والمروه **نوع سيوم** در كيفيت رجوع بعد طواف الزيارت از مكه به منا براى رمى جمرات **مسئله** بعد فراغ از طواف الزيارت باز آيد بمنا وبيتوتت كند در منا سه شب يعنى شب يازدهم ودوازدهم وسيزدهم واين افضل است يا دو شب يعنى شب يازدهم ودوازدهم واين جايز ست ‡ **مسئله** بيتوتت درين ليالى در منا سنت ست **مسئله** در شبهائى كه در منا باشد مواظب باشد باداى صلوات بجماعت لاسيما در مسجد خيف **مسئله** بروز يازدهم سنت ست خطبه خواندن امام را يك خطبه بعد نماز پيشين **باب دهم** در رمى جمار وآن مشتمل بر پنج نوع ست **نوع اول** در شمار روزها كى رمى وبيان مكان رمى جمار **مسئله** رمى جمار واجب ست وسه جا ست مر آنرا يكى جمره اولى دوم جمره وسطى سيوم جمره عقبه **مسئله**

ایام رمی چهار است روز نحر و سه روز تشریق مسئله واجب
در روز اول که روز عید است رمی جمرة العقبه است فقط مسئله
در سه روز باقی واجب است رمی هر سه جمره مسئله
رمی روز اخیر بصورتی واجب است که نفر نکند پیش از طلوع
صبح آن روز و اگر نفر کرد پیش از آن واجب باشد رمی دو روز
نوع دوم در ذکر شرایط صحت رمی جمرات و واجبات و سنن
مستحبات و مکروهات آن اما شرایط صحت رمی پس ۱
افتد سنگریزه در نفس جمره یا در قرب جمره و قرب را تحدید کرده اند بسه
ذرع ۲ انداختن سنگریزه باید نه وضع کردن که وضع جایز نیست وطرح
جایز است مع الکراهت لانه نوع من الرمی ۳ هر هفت سنگریزه را
هفت بار رمی کردن نه یکبار ۴ بذات خود رمی کردن مستطیع را
ومعذور را به نیابت رواست و زن را نیز بعذر رمی به نیابت
روا نیست مگر افضل است زن را رمی کردن در شب ۵ بودن
مرمی به از جنس ارض چون کلوخ و پاره خشت خام یا پخته و نمک
وغیر ذلک ۶ وجود وقت رمی و بیانش آینده آید ان شاء الله تعالی
اما واجب در رمی رمی در وقت اداست و توقف نکردن
تا وقت قضا اما سنن رمی ۱ موالات درمیان انداختن سنگریزها
۲ موالات درمیانه جمرات ۳ قیام کردن بجاه رمی از جمره بقدر
پنج گز یا زیاده و کمتر از آن مکروه است ۴ ترتیب در رمی جمرات
در سه روز اخیر یعنی اول رمی جمره اولی دوم وسطی سیوم عقبه
۵ رعایت وقت مسنون در رمی چنانکه ذکرش می آید ان شاء الله

بودن سنگریزه باسعت از خسته خرما یا باقلای بزرگ ۷ وقوف
برای دعا عقب رمی جمرتین سوای جمره عقبه اما مستحبات رمی
۱ طهارت از حدثین ۲ رمی جمره عقبه راکبا و رمی سایر جمرات
ماشیا ۳ رمی بادائیکه پیشتر ذکر یافت ۴ رمی در چهار روز
اما محرمات رمی ترک واجبات است اما مکروهات رمی ترک سنن
وآداب است **نوع سیوم** در ذکر اوقات رمی جمار بدانکه ذکر وقت
رمی جمره عقبه در بیان احکام روز عید الاضحی گذشت **مسئله**
وقت صحت رمی در دو روز متوسط یعنی دوم و سیوم بعد از زوال
است و جائز نیست پیش از آن **مسئله** وقت مسنون درین هر دو
روز از زوال است تا غروب آفتاب **مسئله** وقت مکروه از غروب
شمس تا طلوع صبح **مسئله** بعد طلوع صبح فوت شد وقت ادا و باقی
ماند وقت قضا تا آخر ایام تشریق **مسئله** اگر تاخیر کرد رمی
روز دوم نحر را تا روز سیوم یا چهارم یا رمی روز سیوم را تا چهارم
واجب گردد ذبح شاة و قضای آن قبل از غروب آفتاب
از روز چهارم و بعد غروب آفتاب در آن روز فوت شد وقت قضا
و لازم شد ذبح شاة و بس **مسئله** وقت صحت رمی روز چهارم
یعنی سیزدهم ذی الحجه از طلوع صبح است تا فرو شدن آفتاب
اما پیش از زوال مکروه است و از بعد زوال تا غروب مسنون ✤
مسئله اگر رمی نکرد در روز اول یا دوم یا سیوم باید که رمی کند
در شب آینده و لازم نیاید جزا و اگر رمی نکرد در شب واجب شود
قضای رمی متروک در روز آینده و لازم آید جزا **مسئله**

اگر رمی نکرد در ہر سہ روز قضا کند ہمہ را در روز چہارم و واجب شد
گوسپند کشتن و اگر قضا نکرد در روز چہارم تا غروب ساقط شد
رمی از جہت فوت وقت قضا و لازم باشد خون یک گوسپند
مسئلہ روا نیست رمی در شب یازدہم کہ این شب تابع
روز ماضی نیست بخلاف لیالی اضحیہ نوع چہارم در کیفیت
رمی جمرات با رعایت از شرائط تا مستحبات چون کیفیت رمی
جمرۃ العقبہ در روز عید نحر سابقا مع حسن بیان آمدہ ذکر کردہ میشود
اکنون رمی جمار ثلثہ را کیفیت رمی در روز دوم کہ یازدہم
ماہ است اینکہ رمی کند جمرات ثلثہ را بعد از زوال لیکن بعد ہم کند
نماز ظہر را تنبیہ این روایت تقدیم نماز ظہر یا آمادہ در کتب
فقہ کہ حاضر اند نیافتم غیر از آنکہ سید ابو ہاشم سندی رحمۃ اللہ تعالی
در مناسک خود آوردہ بالجملہ اول بیاید بجمرہ اولی کہ متصل است
بمسجد خیف از جانب اہل منا لیعنے از سمت طریق آنکہ وصول کند
بسوی جمرہ و بایستد بتفاوت بخذراع از جمرہ یا زیادہ بنوعیکہ بماند
از موضع مرتفع کہ در جمرہ است اکثر بجانب یمین رامی احترازا
از حصول مقابلہ حقیقیے پس مستقبل شود بقبلہ و رمی کند بوجہیکہ
در ذکر جمرہ عقبہ گذشت مسئلہ بعد فراغ از رمی متقدم شود
از جمرہ قدرے و منحرف شود قدرے بجانب یسار خود و وقوف
کند مستقبل قبلہ برای دعا و برآورد دستہا را بجاہ دعا و لعد
تحمید و تہلیل و تکبیر و تسبیح و استغفار و صلوۃ بر رسول کریم علیہ
افضل الصلوۃ و اکمل التسلیم دعا کند بعجز و زاری با حضور دل و بخواہد

از خیرات دنیا و آخرت و استغفار کند تمام مسلمانان را عموماً و خصوصاً
در زمانی طویل بایستد در اینجا مشغول بدعا چنانکه گفته اند بمقدار قراءة
سورهٔ البقره مسئله پس ازان بیاید بجمره وسطی و بکند نزد آن
هرچه کرده بود نزد جمرهٔ اولی مگر آنکه هنگام وقوف برای دعا
متقدم نشود بسوی جمره وسطی مثل جمره اولی بلکه فرود آید
بسوی یسار خود و بایستد در بطن وادی دور از جمره به آن قدر
که سنگریزهای رمی باو نرسد و در وقوف مشغول شود بدعا
و اذکار مثل سابق مسئله پس بیاید بسوی جمره عقبه و رمی کند
بوجهی که آداب رمی آن پیش ازین ذکر شده است مسئله وقوف
نکند برای دعا بعد فراغ از رمی جمره عقبه در تمام ایام رمی ؛
مسئله بعد فراغ از رمی جمرات باز گردد بمنزل خود که در منا دارد
و مشغول نشود بکار دیگر اما کیفیت رمی در روز سیوم که دوازدهم
ذی الحجه است آنکه رمی کند جمرات ثلثه را بعد از زوال بطریقی که
آنفاً گفتیم مسئله بعد فراغ از رمی درین روز جایز است
بی کراهت نفر از منا بسوی مکه و ترک رمی روز چهارم اما افضل
اقامت در منا برای رمی روز چهارم مسئله جواز نفر
در روز دوازدهم بلا کراهت آنگاه باشد که نفر کند پیش از
غروب و بعد غروب مکروه است مسئله اگر نفر نمود بعد غروب
مسیء شود اما لازم نیاید جزا و قیل لازم آید دم مسئله
بر تقدیر نفر بعد طلوع صبح لازم آید دم اما کیفیت رمی در روز
اخیر چون روانه نشد از منا تا طلوع صبح از روز چهارم که سیزدهم

ماه سبت واجب شد رمی درین روز پس رمی کند بعد زوال
جمرات ثلثه را بنوعی که بیان کردیم مسئله اگر رمی نکرد
درین روز تا غروب فوت گشت وقت ادا و قضا او واجب شد دم

نوع پنجم ۵ در رجوع از منا بمکه برای طواف وداع و ذکر سنیت
نزول محصب بعد فراغ از رمی جمار در روز چهارم یا سیوم رجوع
کند از منا بمکه برای طواف وداع و افضل ست رجوع پیش از
نماز ظهر و چون برسد بمحصب فرود آید در ان ولو کان ساعة
و حسن و اجمل انست که بگزارد در محصب ظهر و عصر و مغرب و عشا
و اندکی بخواب رود پس داخل شود بمکه معظمه زاد الله شرفا و تعظیما

باب ۱۱ یازدهم

در بیان طواف الوداع و ذکر ما لا بد منه در چهار نوع ثبت افتاده

نوع اول

طواف وداع واجب ست حاج آفاقی را نه معتمر غیر متمتع را و لکن
آفاقیا و نه اهل مکه و نه اهل حرم و نه اهل حل چون جده و نه حایض
و نفسا را مگر آنکه پاک شوند پیشتر از مفارقت بنیان مکه مسئله
واجب نباشد طواف وداع از اهل آفاق مر آنرا که نیت توطن کرد
در مکه پیش از زوال آفتاب از دوازدهم ذی الحجه مسئله طواف
وداع ساقط شود بر نیت استیطان و ساقط نشود به نیت اقامت
زمانی معین اگرچه برسد مدت قیام از شهور یا اعوام مسئله
آنکه پیش از دخول مکه بعرفات رفت طواف وداع از وی ساقط شد

نوع دوم

در مسائل ترک طواف وداع آنکه واجب ست طواف وداع بروی
اگر برآمد از مکه بی ایتان طواف واجب ست که عود نماید تا تجاوز
نکرده ست میقات را واگر تجاوز کرد میقات را لازم آید دم
مسئله عود برای طواف وداع انگاه لازم باشد که بعد
طواف الزیارت بجا آورده نباشد هیچ طواف نفل والا هر طواف که
کرد بعد طواف الزیارت واقع گردد از طواف الوداع زیرا که
نیت در طواف الوداع شرط نیست **مسئله** ابتدای وقت صحیحت
طواف وداع بعد فراغ از طواف الزیارت ست اگرچه باقی
مانده باشد بر طایفه اعمال حج واگر طواف کرد به نیت وداع
پیش از طواف الزیارت واقع نگردد از طواف الوداع
مسئله فضل آنست که بجا آرد طواف الوداع در وقت خروج
از مکه برای سفر **مسئله** در طواف الوداع اضطباع و رمل وسعی نیست

نوع سیوم

در کیفیت ادای طواف وداع از واجبات مستحبات طواف
همه پیشتر گزارده ایم بنابران اعاده حاجت نیست پس طواف کند
بر آن وجه و بعد ختم طواف ادا کند رکعتین خلف مقام پس باید
بزمزم و بنوشد با دابیکه میدانند پس باید بملتزم والتزام کند
بطریقیکه گذشت **تنبیه** سابقا گفته ایم که بعد ختام
طواف باید بملتزم پس بگزارد رکعتین پس باید بزمزم

وانجا خلاف آن مذکور شد پس پوشیده مباد که مرد کیفیت
وارد است اما در سایر طوافها آن بهتر والبسرست ودر طواف
الوداع این خوشتر زیرا که باشد آخر عهد به بیت مسئله
بگوید وقت التزام ملتزم اَلسَّائِلُ بِبَابِكَ يَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ
وَمَعْرُوفِكَ وَيَرْجُو رَحْمَتَكَ وهم بخواند اَللّٰهُمَّ الْبَيْتُ بَيْتُكَ وَالْعَبْدُ عَبْدُكَ
وَابْنُ عَبْدِكَ وَابْنُ اَمَتِكَ حَمَلْتَنِي عَلٰى مَا سَخَّرْتَ لِي مِنْ خَلْقِكَ
حَتّٰى سَيَّرْتَنِي فِي بِلَادِكَ وَبَلَّغْتَنِي بِنِعْمَتِكَ حَتّٰى اَعَنْتَنِي
عَلٰى قَضَاءِ مَنَاسِكِكَ فَاِنْ كُنْتَ رَضِيتَ عَنِّي فَازْدَدْ عَنِّي
رِضًا وَاِلَّا فَمِنَ الْآنَ قبل ان تنائى عن بيتك دارى
ويبعد عنى فرادى هذا اوان القرا فى ان اذنت لى
غير مستبدل بك ولا ببيتك ولا راغب عنك ولا عن
بيتك اَللّٰهُمَّ فاصحبنى الْعَافِيَةَ فِي بَدَنِي وَالْعِصْمَةَ فِي دِينِي
وَاَحْسِنْ مُنْقَلَبِي وَارْزُقْنِي الْعَمَلَ بِطَاعَتِكَ مَا اَبْقَيْتَنِي ط
وَاجْمَعْ لِي خَيْرَيِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ اِنَّكَ
عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و از جمله ادعیه وقت
وداع این ست اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذَا بَيْتُكَ الَّذِي
جَعَلْتَهُ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ اَللّٰهُمَّ
فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ اِبْرَاهِيمَ
وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي
هَدَانَا لِهٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ
لَوْلَا اَنْ هَدَانَا اللّٰهُ فَكَمَا

هٰذَا بَيْتِنَا فَتَقَبَّلْهُ مِنَّا وَلَا تَجْعَلْ هٰذَا
آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ بَيْتِكَ الْحَرَامِ وَارْزُقْنَا الْعَوْدَ
إِلَيْهِ حَتّٰى تَرْضٰى عَنَّا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ
مسئلہ پس استلام کند حجر اسود و وداع کند کعبہ معظمہ را و بگوید در
وقت رجوع اَللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ بَيْتِكَ
الْحَرَامِ وَإِنْ جَعَلْتَ فَعَوِّضْنِيْ مِنْهُ الْجَنَّةَ
و نیز بگوید آئِبُوْنَ تَائِبُوْنَ عَابِدُوْنَ
لِرَبِّنَا حَامِدُوْنَ وَلِرَحْمَتِهِ قَاصِدُوْنَ
صَدَقَ اللّٰهُ وَعْدَهُ نَصَرَ عَبْدَهُ وَهَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ
لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ

نوع چهارم

در کیفیت رجوع افضل آنست کہ رجوع بطریق قہقری باشد یعنی رو کند
بسوئے کعبہ و پس پشت رود تا آنکہ بیرون آید از مسجد الحرام
مسئلہ مستحب است بیرون آمدن از مسجد از باب حزورہ کہ الیوم
بہ باب الوداع موسوم ست مسئلہ مستحب است خروج از مکہ
معظمہ از ثنیہ سفلے از جانب اسفل مکہ اگرچہ باشد بر غیر طریق حرکت
مسئلہ مستحب است در وقت خروج سیلان دموع و جریان
عشرات و حزین و حسرت ناک بودن بر فراق بیت اللہ مسئلہ
مستحب است بگاہ خروج تصدق بر ساکین ــــ ملے قدر حال +

باب دوازدہم

در ذکر حج اصغر کہ عبارت از عمرہ ست و از فرائض عمرہ یکے احرام
ست دیگر طواف واز واجبات عمرہ طواف ست وسعی است
بین الصفا والمروہ وحلق یا قصر ونیز واجب است در احرام عمرہ
ودر طواف عمرہ وسعی عمرہ وحلق عمرہ ہرچہ واجب ست در
احرام وطواف وسعی وحلق حج الا آنچہ مستثنیٰ ست مثل وقوف
عرفات ووقوف مزدلفہ وبیتوتت در مزدلفہ ورمی جمار
وغیر ذلک وتفصیل جمیع آن محول بکتب مبسوطہ ست ما درین عجالہ
بالاجمال کیفیت عمرہ را سر میدہیم چون خواہد کہ احرام بندد بعمرہ
باید کہ برود بزمین حل کہ آن میقات عمرہ ست وافضل مواضع تنعیم
ست وعلیہ العمل یا جعرانہ پس احرام بندد مثل احرام حج بسنن وآداب
کہ پیشتر معلوم شدہ ست وبعد تحقق احرام پرہیز کند از سائر
محظورات کہ سابق دریافت شدہ ست در حج پس چون داخل
شود در مکہ باید اولاً بمسجد حرام از باب السلام یا باب العمرہ
وعلیہ العمل شروع کند در طواف وقطع کند تلبیہ را در وقت استلام
حجر اسود واضطباع کند در سایر اشواط ورمل کند در سہ شوط
ودیگر ادا کند طواف واستلام کند حجر را وبیرون آید بصفا
چنانکہ گذشت وسعی کند مثل سعی حج بطوریکہ ذکر یافت
بعد از ان حلق کند یا قصر تا برآید از احرام تذنیب در ذکر

مسئله هرگاه بر باب بیت رسد ببوسد و بدست تا نزد او و هنگام دخول کعبه تقدیم
پای راست و بروقت خروج تقدیم پای چپ نماید و دعوات ماثوره که
وقت دخول و خروج مسجد آمده اند بخواند و بگوید اَعُوْذُ بِاللّٰهِ الْعَظِیْمِ
وَبِوَجْهِهِ الْكَرِيْمِ وَسُلْطَانِهِ الْقَدِيْمِ مِنَ الشَّيْطَانِ
الرَّجِيْمِ بِسْمِ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى
مُحَمَّدٍ وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ وَّسَلِّمْ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيْ ذُنُوْبِيْ وَافْتَحْ لِيْ
اَبْوَابَ رَحْمَتِكَ و وقت خروج بجای لفظ اَبْوَابَ رَحْمَتِكَ اَبْوَابَ
فَضْلِكَ بگوید و نیز بگوید رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَّاَخْرِجْنِيْ
مُخْرَجَ صِدْقٍ وَّاجْعَلْ لِّيْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطَانًا نَّصِيْرًا ط
و داخل را میباید که خاضع و خاشع و مسکین متضرع و شرمسار از گناهان خویش
باشد و در رعایت ادب دقیقه از دقایق فرو گذاشت نکند و چشم سوی سقف
بیت شریف و بجانب قنادیل معلقه در وی بر ندارد مسئله پس از دخول
بیت مستحب آنست که در مصلی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم نماز نافله
هر قدر که تواند گزارد و اقل آن دو رکعت مسئله بلاط سبز که در میان
دو ستون کعبه واقع است در عوام شهرت یافته که آن مصلی نبوی است
غلط است بلکه طریق دریافت مصلی نبوی آنست که بعد داخل شدن
در بیت پشت بجانب باب نموده برود مقابل روی خود تا آنکه میان او
و میان دیواری که در مواجهه روی اوست مقدار سه ذراع باقی ماند که
همین است مقام نماز گزاردن رسول علیه الصلوة والسلام مسئله پس از
انفراغ نماز مستحب است رفتن بطرف دیواریکه روبروی اوست
و نهادن خدود بران دیوار و حمد و ثنای رب البیت گفتن و دعا مع الاستغفا

خواندن **مسئله** مستحب است بسمت هر رکنی از ارکان چهارگانه رفتن
و مشغول بودن نزد هر یکی از ارکان بحمد و تسبیح و تهلیل و تکبیر و استغفار
و صلوة بر حضرت رسول مختار و دعا نمودن برای خود و والدین و جمیع
مومنین و مومنات و بگوید در میزاب اَللّٰهُمَّ كَمَا اَدْخَلْتَنِي بَيْتَكَ
فَاَدْخِلْنِي جَنَّتَكَ اَللّٰهُمَّ يَا رَبَّ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ اَعْتِقْ
رِقَابَنَا وَرِقَابَ آبَائِنَا وَاُمَّهَاتِنَا مِنَ النَّارِ يَا عَزِيزُ
يَا جَبَّارُ اَللّٰهُمَّ يَا خَفِيَّ الْاَلْطَافِ آمِنَّا مِمَّا نَخَافُ اَللّٰهُمَّ اِنِّي
اَسْاَلُكَ مِنْ خَيْرِ مَا سَاَلَكَ مِنْهُ نَبِيُّكَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ
وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَاَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا اسْتَعَاذَ مِنْهُ
نَبِيُّكَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا
اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ وَتُبْ عَلَيْنَا اِنَّكَ اَنْتَ التَّوَّابُ
الرَّحِيمُ و نیز وارد است در مقام اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ وَعَدْتَ الْاَمَانَ
لِدَاخِلِ بَيْتِكَ وَاَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ اَللّٰهُمَّ فَاجْعَلْ اَمَانِي اَنْ تَكْفِيَنِي
مَؤُنَةَ الدُّنْيَا وَكُلَّ هَوْلٍ دُونَ الْجَنَّةِ حَتّٰى تُبَلِّغَنَا بِرَحْمَتِكَ
و خوشتر بهشت که جنت بیحساب بی عذاب طلبد که دعا اندرون بیت
شریف مستجاب است **مسئله** استلام نکند مقام ابراهیم را بلکه جمیع حجار
سوای حجر اسود و رکن یمانی **مسئله** مستحب است دخول کعبه مر زنان را
بشرطیکه مخالطت رجال نباشد **تذنیل** در بیان اماکن اجابت دعا که
در مکه مشرفه و حوالی آن واقع اند و زیارت آن مستحب است ١ المطاف ٢ الملتزم
٣ تحت المیزاب ٤ داخل بیت شریف ٥ نزد بیر زمزم ٦ خلف المقام ٧
بالای صفا ٨ بالای مروه ٩ در مکان سعی بین الصفا والمروه لا سیما

بین المیلین ۱۰ و در عرفات ۱۱ و در مزدلفه خصوصاً در مشعر الحرام ۱۲ و در منا ۱۳ و
نزد جمرات ۱۴ و بر مکانیکه به چشم از آنجا بیت شریف ۱۵ و داخل حطیم تا میزاب ۱۶
نزد حجر اسود ۱۷ و متصل رکن یمانی ۱۸ و در مستجار و آن موضعی است در پشت کعبه
درمیان رکن یمانی و باب مسدود از کعبه بمقدار مستجار چهار ذراع است تقریباً
و در مقام که ذکر مقامهای اجابت دعا است اگر دعا کرده شود امید اجابت است
رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ اِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَّدُنْكَ
رَحْمَةً اِنَّكَ اَنْتَ الْوَهَّابُ اَللّٰهُمَّ فَاطِرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ
اَنْتَ وَلِيّٖ فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ تَوَفَّنِيْ مُسْلِمًا وَّاَلْحِقْنِيْ بِالصّٰلِحِيْنَ
رَبَّنَا اٰتِنَا مِنْ لَّدُنْكَ رَحْمَةً وَّهَيِّئْ لَنَا مِنْ اَمْرِنَا رَشَدًا
رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ نَّسِيْنَا اَوْ اَخْطَاْنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا
مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهٖ وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا اَنْتَ
مَوْلٰىنَا فَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكٰفِرِيْنَ اٰمِيْن اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِيْ
شَهَادَةً فِيْ سَبِيْلِكَ وَاجْعَلْ مَوْتِيْ بِبَلَدِ حَبِيْبِكَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى
سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَّعَلٰى اٰلِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلٰى سَيِّدِنَا اِبْرٰهِيْمَ
وَّاٰلِ سَيِّدِنَا اِبْرٰهِيْمَ اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ ۞ ۞
سخن چهارم در ذکر ام القری شرح حال او الی الیمن بلده ایست بس عالی و اعلی که معظمه
شهر کلانی نیست رونق شایان و آبادی فراوان دارد و حسن الاسواق وارد است آن
و عمران آن بازار ها و مرده اند و هم قماش هر شهر و هر دیار در آنجا یافته میشود و سبحان الله که
هیچ چیز در آنجا پیدا نمیشود و هیچ چیز نیست که در آنجا پیدا نشود و این از تاثیر دعای
سیدنا ابراهیم است علی نبینا و علیه افضل الصلوة و اکمل التسلیم چنانکه خبر داد ما را حق
جل و علا از قول او وَارْزُقْ اَهْلَهٗ مِنَ الثَّمَرٰتِ مردم از هر شهر

و هر مملکت جهان هندوستان و سند و عجم و بخارا و کابل و کشمیر و روم و حبش موجود و لاسیما این جا
ادراک خوبی نهایت اند و کند گشته ارباب بصر این سخن در شرح حال کسانی ا
که علی سبیل الدوام سکنی دارند و اما فراهم آیندگان در موسم پس چنانکه
احاطه کثرت شان را عجز آفریدگار نتواند دانست همچنان نفس بشری از شمار
اصناف عجز مند افتاده که هر یکی را رسمی دیگر و طرزی دیگر لباسی جدا و کسائی جدا
بمناسبت مقام حکایتی در ضمیر گذشت و بر زبان آمد آورده اند که در شهری
پدری بود و پسری پسر را دل گرایش کرد که گرد جهان بر آید تا مردم هر اقلیم
و بدعت آیین و نوی طرز و بوقلمونی انداز و نیرنگی رسوم و اختلاف زبانها
و تنوع کسوتهای هر کشور را تماشا کند چون غرضش را دست و بازوی تنومندی
و خیالش را پر و بال توانائی دست بهم داد راز با پدر در میان نهاد جهاندیده فرمود کی سهل
باشد من نیز با تو بر آیم بشرطیکه چندی شکیبائی پسر گفت بنده فرمانم چون وقت آن رسید که
کاروانها بعزم حجاز رخت سفر بست پدر مر پسر را گفت برخیز وعده را زمان فا آمد وقت
که بهر آرزوی تو بر آید بالجمله با کاروان روان شد و بمکه رسید تا در موسم حج گوناگون مردم
بازنگار رنگ اطوار فراهم آمدند پدر دست پسر گرفته بر سر رهگذری نشست و گفت جان پدر
ببین اینک اهل روم و اینک اهل شام و اینک اهل فلان دیار و اینک اهل بهمان شهر
چون پسر هرچه در زمانهای دراز دیدن آرزو داشت در یک نفس دید و هر آنچه از اقالیم
دور دست گردیدن میخواست در یکجای یافت هوسش فرو نشست پدر را ثنا گفت
و بعد گذشتن ایام حج با خاطری آسوده رو بسوی خانه کرد سکنای این اشراف بلاد
اند احناف ثم الشوافع ثم المالکیه و از زمره پیران حنبلی آیین اگر بر ملان را
از میان برداریم بیست تن اند شمار خطبا و ائمه که در مسجد الحرام منصوب اند بالاتر است
از آنجا سی تن از حنفیه و یکی از حنابله و باقی از شافعیه و مالکیه تجدید ایمه در دنیا

خوبی ولطافت ست درسایر اوقات غیر صبح امام حنفی باداى نماز سبقت میکند
بعد ازو شافعی وبعد آنرو مالکی وامام حنبلی جز صبح بجماعت جداگانه میگزارد وابتدا
اول شافعی که مستحب شد شافعیه غلس است وپس ازو مالکی وپس ازو حنبلی وآخر همه حنفی
که نزد حنفیه استحباب در اسفار ست علم تفسیر وحدیث وفقه بر حد بالیست آنست
وامجد مدد وفلسفه وریاضی را رواجی نیست ولا حاجة الیه التفات طبایع باین اوهام
با آنکه کمتر ست اما اهل ادب که خورده بر حریری توانند گرفت وطعنه بر جریر توانند
در ایوان فضل وکمال جلوه گری مینمایند وآ شهر در علم واسبق واقدم همه شیخ عبد الله
سراج ست که بی تکلف سراج انجمن علم ودانش ست مدد فنون نقلیه چنان سرمایه
آگهی اندوخته که امروز از اختان او کسی نیست وهم در فنون دانشمندی در پایه
گزیده دارد وقصر بلند عودت در نگاه بر بالای او بر است صحبتش کیمیا و تقریرش
دلکش است و با چندین فضایل خلق ولطف بیحد او را کرامت کرده اند
شگفتگی طبع بهار روشن طینت اوست ودر کشایش کار فروبسته خلق
صرف همت او در پیشگاه حکام اگرچه مقام دارد ودواست خفیی آسایش
مردم را موجب افتاده گردارش بر پهشش حنفی هر صبح وشام درس
میگوید الا المعطلین سحر خلف دار الندوه که الیوم بمصلی حنفی
معروف است درس حدیث وشام در جنب مصلی حنبلی
تجاه بیت الحرام باین الرکن والمقام درس تفسیر مینمود را
با او جهت سماع کتب بر دست هم داده در انجمن درس وهم جز آن گاه گاه
میرفتم ونگاه او جلوه میفرمود خلاصه تا که در آن خیر البقاع
بود فیوضات فراوان از خدمتش میربود تیمناً
اوایل صحاح را او گزرانیدم

از بیغوله چشم دوستان که زبان حال نام او ست صفیری بگوش دل میرسد که ناطوره معنی
ان اگر در عالم حرف و رقم بجلوه آمده بجلی وخلل وزن و قافیه برنخیزد گردد در ششجهت
این آوازه در افگند بلیت شت گلی تحفه مرغان دام برد بو فرخنده طایری که بگلزار
آمده نوا فسانه سوده دستین حریفان گوش بر آواز گوینده شیوا زبان خاموش
بودن یعنی چه ولی تو نیز چنان آز و ر شیوه مشو که هنگامه سنجیدن التکلیف دهی از بل
بقطره وا زگل شمیمی و از برق شراره خورسند باش آن و آن نوبتی در فقیر کده بزرگان،
انجمن بود و شیخ هنگامه افروز گرمی از حد میگذشت صحبت جوش بود و از هر باب سخن در پیش
و درین میانه عزیزی از مرز هند بگفتار آمد یَا اَیُّهَا الْفَقِیْهُ وَالْاَجَلُّ چه می ظنی در جنگه کسی نذر می کند
و ثواب نذر بروح بزرگی بخشد در تخمینه کار شیخ فرموده مَا اَدْرِیْ و بیشتر گفت هٰذَا الْبَلْبَلَة
وَالتَّلْبِیْسُ مِنَ الْاِبْلِیْسِ سبحان الله شیخ با فضیلتی که دانی نادری زندگی مراو ترا بدانستی که
واریم حوصله برتابد بدین حرف بگفتار آمدن نازم صفای نهاد پاکیزه گوهران عرب
که چه مایه از تصنع دورا ند و چگونه از مقدس حیوتی مَا اَنَا مِنَ الْمُتَکَلِّفِیْنَ قدحی گران پیموده
هَنِیْئًا لَّهُمْ در استمداد و استعانت از قدسی ارواح بر این اقتصار کرد مَا ذُکِرَ فِی السُّنَّة
وقتی سخن در صفوفی افتاد که انحه جانب حول کعبه معظمه منتز شد و چون امام بمقام خویش
باشد این صفوف از صفی که ورای اوست اقدم افتد پس صف اول کدام صف
خواهد بود گفت ملا علی قاری در نیباب گزین رساله دارد و در آن عاد تحقیق داده
من باراهی او یکی است و آن اینکه اولیت حقیقی صفی راست که اقرب از بیت است
فصل قریب بیت مزید بران   و صفی که ورای امام است مجازی اولیت اند

بسته وار غروب نهی حقیقت را بر مجاز و قریب را بر بعید شرقی تنهان است بر
سخن تا خاطر آرام نگرفت سررشته گفتار را درازی دادن ناگزیر افتاد و باز نموده آمد
که قرب اقدس خانه و شرف قرب علم . اضافت آنچنان ولایت نظر به اقدمیت الاسلام
بل اولیت حقیقی معنی رسیده کرد رای امام است که سبقت صوری صفوف دیگر را است
و مع ذلک صف خلف امام متصل و صفوف اقدم منقطع که چار مین سوا امام سبقت
بر امام ندارد و متصل را بر منقطع فضلی پیدا است و ضرب حقیقت بر مجاز با آنکه پذیرفته
روزگار است همین نقش زبان گوهرفشان حضرت شیخ بر آن قرار داد و لالی تازه
بخشیده و بتقریری که رفت و بتقدیری که گذشت روشن گشت که حقیقت کراست
و مجاز کجا این نوبت شیخ چنان توجیه کرده که از جانب امام تا آن مقام که صفوف
اخری آغاز و حکم صف اول همین صف راست و از جانب دیگر صفوف اقدم ما این
حرف اگرچه خوش است و بخاطر جا میکند ولیکن هنوز شبهه فضل و وصل و شرف
صوری و حقیقی باقیست سخن بتقریب بود و رعایت جانب ادب لازم زیاده بر این
گنج گاو در حوصله وقت نگنجد روزی سخن چدان افتاد که حقیقی بودش نه پیرایه
در بر کشیدن و بر برداشتن و تمهید تکبیرات انتقالات طریق صواب چیست آنچه افاده
کرد مغزش اینست مبارک است مرا نزاکت که توان از عهده جواب برآمد و هرکه زبان
صنعت باشد بسیط ارزد یاد دارم که درین باب که متعلد کی آرایشگاهی بسرای
رهنمائی دگر و براه پیشوائی دگر خراشش کند سه کرت گفتگو تقریب افتاد و هر بار
پاسخ نوشته شاید تمهید اجوبه برعایت وقت و پاس نرم باشد که نظر شنودیک
طبع مردم فقیهان حرمین را درین خصوص عظیم احتیاطی است یکبارگی یا عدم جواز
فرموده تا گفته آمد که گرد از حضرت امام همین آئین است گفت کنش باخبر دانش است
و دانشور را اشاره بس است کرت دیگر انتقال را تقید بضرورت کرد نوبت دیگر

در ضرورت و غیر آن نقل بمذاهب غیر روا است و وقتی در فرع این اصل گفت و شنود رود و ا
و ذکر جمع بین الصلوتین در سفر مدینه منوره اتفاق افتاد و در مورد رخصت است در رخصت نیز
چون عزیمت محبوب است اما احتیاط بحذر از تلفیق فرمود که جامع را از تقلید امام شافعی ناگزیر است
رحمة الله علیه و وضو و نماز باید که بر شرائط ایشان واقع شود گفته آید باری منشا این
فتوی بر تسهیل و بدین اشتراط کار دشوار افتد چه عوام که واجب و سنت مذهب خویش
کم شناسند رکن و شرط مذهب غیر چون خواهند دانست بر تعیین فرمود که پس اقتدا بحنفیست
بسنده است و در شافعیه شیخ عثمان دمیاطی امام فن است ولی درین هنگام هنگامه
تدریس بر هم زده و بزم تعلیم برچیده شیخ احمد که احذر اوست نیز از فضلای نامدار است
اصل ایشان از دمیاط که شهریست از توابع مصر و حالیا مجاور بلد الحرام اند شیخ احمد
غداة و رواحا بدرس گفتن می نشیند سحرگاه فقه شافعی بین العشائین تفسیر جلالین را درس
میگوید و در صرف و نحو شانی بلند و در تفسیر و فقه دستگاهی والا دارد و در فنونی که با
اوست بجابکی و گرمی میگذارد و دو افضل فضلای مالکیه شیخ محمد المرزوقی است و او مصری است
و مکفوف البصر و برادرش شیخ احمد مفتی مذهب مالکی است و مراتب فقهی که این شناسایی
با اوست هر دو برادر بدرس حدیث و فقه صباحا و مساء خوی دارند و مفتی حنفیه
السید عبد الله میرغنی از اهل ورع و تقوی است جزئیات فقه نیک مستحضر دارد و برادرش
سید عثمان تقی تر از وست حال خوشی دارد و هوای با صفا است و بشرب تصوف
متشرب نامه پرداز از صحبت هر دو بزرگان تمتع گرفت و مفتی شوافع شیخ محمد حجر
الزبیدی هم چشم از نظاره جمالش طرفی نه بست و هم گوش از آوازه کمالش بهره نبرد
و در حنابله فقیه یکی و مفتی یکی و امام یکی است و ذکرش در ذکر ائمه گذشت شیخ محمد نام
کهن سال نیازمند عالم صورت و ارجمند جهان معنی است پوشیده مباد که درین اشرف
البلاد اهل علم و دانش بسیار اند که اکثری را نشناخت و بعضی را که شناخت نیز از

ذکر اکثری از ایشان روی الالاختصار اعراض ساخت صرف آنان را که از نامداران
عهد و کامگاران روزگارانند نام برده و بس مهتر طایفه صوفیه سید محمد سنوسی مالکی است
که خرقه خلافت از سید احمد بن ادریس در بر کرده سالکی گرم رو و عارفی بلند سیر و
دانش عیانی و بیانی صاحب تاج و اورنگ مقامات جلیله و حالات سنیه دارد
نفسش گیرا و دمش با اثر است همین سال با قافله شام سوی قدس رفت و دیگر شیخ
محمد جان از خلفای حضرت غوث مجدد و قطب وقت شاه غلام علی دهلوی قدس سره خوش
مشغولی دارد و به صدق و صفا حضرت او راست نور مجسم است و لطف مصور لطفی که
پاین هیچ میرزا کرم کسی نکند و دیگر سید محمد از اهل بخارا طریقه ایشان نقشبندیه از
تبتل و انقطاعی که دارند نتوان گفت از نعیم دنیا بکلی رو برتافته بپاره نانی تن
در نزیده عکوف حریم حرمت گزیده اگر تنائیم کرم باس کرد که مرا توانائی سپاس نیست
کرمی الملتفات بین که اگر من نروم خود جلوه سیر فرماید بیت جذبه شوق بحدیست
میان من و یار تو که اگر من نروم او بطلب می آید ؛ دیگر عبدالله افندی خلیفه مولانا
خالد کردی که او از خلفای شاه غلام علی دهلوی بوده قدس سره و مرجع کسی است ارتق و
فتق و نظم و نسق امور حجاز امروز در دست احمد پاشا است که محمد علی پاشای مصر را
خواهرزاده است و درین سال فرمانروای روم سلطان محمود خان اسکنه الله فی
ریاض الجنان مینو خرامید و پسرش عبدالمجید خان بر سریر شهریاری جلوه گر شد
علی شاه فرزند فتح علی شاه از تهران ایران کوس فیروزی چند بر افلاک همی
و مسند شهی جلوس نموده و برادرزاده او محمد شاه بن عباس میرزا ابن فتح علی شاه
که امروز سلطانی عجم مر او راست با وی در مقام نبرد و جنگ در استعمال تیر و تفنگ
آمده کارش در هم زد و خود بر اورنگ سلطنت مستقر شد و وی بعد از هزیمت سر از
ابدیت خسروی تهی کرده عزیمت قسطنطنیه پیش آورده حلقه در سلطان را بحکم

بگرفت شهد ناب مطامعی خورده را به هلاهل مطبیخ کام و دهان آلودن چه بلا ست و ا
چه چاره که قضا دگیتی زهر و شکر بهر دو بکف دارد گاه ازان بهره کام و زبان دهد گا
ازین دعوت ذل و جگر خواید هر که هم گوارا نباید پرسش گو از شکر بر کران باش بالجمله
امسال تا آوان از حضر و طلبید و یافت آهنگ حجة الاسلام آورد و آمد نیز پادشا
تکروری که قومی ست از حبشه در موسم حج نزول نموده بهره اندوز سعادت دو حج
آمد و حسب عادت قدیم و روش مستقیم قوافل شامی و مصری و مغربی بر اعلی
کاروانها قافله شام است که مشتمل بر ده هزار شتر و سه هزار خیال و بقال است
بیع و شرای جواری در اینجا بکثرت و حسن انها شکلا و اکمل انها ثمنا کونوم که
سن بپید که معروف بحجاج است هر روزه انعقاد می یابد بر در بنجا اکثر نسبت هم زنا ما
کیفا ارا و فور بنگامه موز چنانکه شنیده میشد دیده نشد بنی گرمی حجبه از زیاده بر گرم
هندوستان نیست ... امتداد زمانه بیشتر ... چه اینجا باران نمی بارد الا
حکایت روزی از روزها عبد خاز دگر در مسجد الحرام نشسته بودم عزیزی زیر
پهلوی من بود گفت پارسی میدانی گفتم آری گفت تو میدانی که گشتی تو شکست گفتم
این بیت الداست گفتم آری گفت شاید این جای خلاف نیست گفتم آری گفت
عزیزی انگشتی شکست مرا از غصه جگر خون ... دانم ساز و سامان مته باشد رد برگ
تا گشته خاکی بلبیز بنشست بگیر ساز و برگی بنا ازین بگفت فکا غذی پیچیده از میان
برآورد و پیش من نهاد این سخن از وی گفتن و مرا دل از مو به درهم شدن گفتم خدایا
خواهان آمرزش آمده ام نه جویای زر روی از و در پیچیدم و گفتم عذرم بپذیر سرمایه من
با من بس است منت خدای را که جز بخویش نیاز مندم نکرده و باز بروی ده چار شد و همان گفت
گفته ... م و همان گفتم که شنیده چون در من میلی ندید بدین گونه سخن در آمد که همراهم
هستند ... بار و نیز پا سازم میدانی گفتم از بدکانان نیم گفت پس میتوان گرفت گفتم

نمیتوان گرفت گفت این سیم است و نه زر کف خاکی ست تنگ از جیب گفتم خاک بر سر این
خاک ریز و آن بیار کس وجود زر ناب کند گفت بان سول از سائل نیاز مند صحرا
الدف بطلو لها همت بیا انزا کاین بوی بداغ زر چاهن آویخته و گفتند بی نعامی خود است
اینه با کسیر در استگی نیکوست ولی نه از کیمیا ان دون با آن جابون مرد از بین پس
که التفات میاش واگر ادراک از در دستان نمیدانی بر و بیند بدگمانی چه بیکمانی چون حرم
و رمانی چون حج شعبده گری این چادر بی قیمت هست و با اینهمه چون میدانند ترا
گشتی شکسته باز تیر تنگ کلام بسته طلسم غریب جنبش پیوسته که از آن عشوه در سکی ر قو
میکند و قطع نظر از این مرکب و یک وضع مین بسه فرسنگ بگریز انصاف بالاتر هست
در چنگ بیرا انگیان میسه به جبهای کیسه هست و اگر دو سین گرفتن چاره بانست تماشا خود گفت
است بزمی بیارای خوش بین و یکی لا انزا کیمیا کن نادیده بنمای یا بالجمله از این جنس چندین
سخنان پریشان گفتند که در انیز بهای نظاره از دل خوش است یکی از ایشان بجستجوی
وی بعبد در رفت و جست و آورده و گرد و دو بدر حسن عمل خود جاملا آتش شوق در دلها زد و
یکبار دو دو بار که هم قریب همان ایام نوبتی چند زر و سیم در پیش چشم یاران جا ساخت
و چون موسم حج درگذشت نشانش گم گشت بعجیبی داستان نگرشت که از نگارش آن
در گذرد و چون از بزرگان طرفگی سخن را پر شکر فی صد پایه بالاتر نهند ره آورد یاران این
حکایت بهتر از هدیه زر و سیم دانست و بالجمله از روز کامیابی بدین اشرف البقا
بنشاطیکه برتر از آن نتوان یافت شب به روز آورده بتاریخ هشتم ذی الحجه روز ترویه
احرام حج بست و به منی رفت و بیتوتت کرد و سنت انست چنانکه در مناسک دانسته
که صلوة پنجگانه که اولین آن ظهر یوم ترویه و آخرین آن صبح روز عرفه باشد در منا بگزارند
و پس بر وقت شروق بعزم عرفات برایند اما این سنت درین زمانه مهجور افتاده و شب
منا ناگزارده در روز نهم بعرفات روند و عذر بسیار در این باب گویند و

وہمہ ناشنیدنی ست خدا یرا سپاس کہ این ہیچ میرز شب درمنا بپایان آورده
روز نہم بعد انتشار شعاع بقصد عرفات برخاست ہرچند بروز ترویہ نماز پیشین درینجا
میسر نیاید ولیکن بحکم مَا لَا يُدْرَكُ كُلُّهُ لَا يُتْرَكُ كُلُّهُ ہرچہ میسر شد غنیمت است
بالجملہ متصل مسجد نمرہ فرود آمده بعد جمع بین الصلوتین پاسی از روز مانده وقوف عرفات
اتفاق افتاد بریزش مدرار رحمت وجوش سحاب کرم کہ درین مبارک منزل درین
خجستہ موقف ست و یمنی ست نشنیدنی کہ از دیدنا شنیدہ فرقی نہ اندک است ہرکہ درینجا
ایستاده قدران ہمان داند بس ایخدای بسیار بخش و بیدریغ بخش این نعمت را دگر
ارزو مندم و این قند را مکرر خواہم تا بہر شب ست از عرفات رجوع بمزدلفہ و درانجا بیتوت
اتفاق افتاد دہم سحرگاه از مشعر الحرام روان گشت و بمنا رسید و بعد رمی جمرۃ العقبی
و ذبح و حلق بمکہ معظمہ رفتہ و طواف الزیارۃ بجای آورده بعد ازان روز بمنا باز گردید یازدہم
درمنا اقامت رو داد دوازدہم بعد رمی جمرۃ الدنیا نماز عصر در محصب گزارده بمکہ مشرفہ
شرف اندوز سعادت آمد اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي بِنِعْمَتِهِ تَتِمُّ الصَّالِحَاتُ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى
مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ وَعَلٰى آلِهِ وَصَحْبِهِ أَفْضَلَ الصَّلَوَاتِ مور باد کہ ہرچند بمقتضای نص فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي
يَوْمَيْنِ الایہ ہرکہ بروز دوازدہم از منا برآید بزہ کار نیست و جنایتی بروی نی وامروز بہمگان
را عادت ہمین افتاد اما اتباعا لسنت سید الانام علیہ افضل الصلوۃ واکمل
السلام افضل اکمل واحسن واجمل انست کہ بتاریخ سیزدہم بدر اید چنانچہ طایفہ را برین
روش رہ سپر یافتم ولیکن باسطر از عجلت اینکہ مادر من کہ رحمت بر جان پاک او
باد زیاده از اندازه خستگی داشت وان مغفوره و نیز دیگر ضعفا از رجال ونسوان
طواف الافاضہ نکرده بودند بنابران بروز دوازدہم رسیدن بمکہ معظمہ ضرورت افتاد
کہ در امین حنفی اگر دوازدہم بگزرد و طواف الزیارت نکرده اثم شود وما وادی محصب
پس سنت انست کہ صلوۃ چہارگانہ یعنی از نماز پیشین تا نماز خفتن درانجا گزارده آید

وچون بوجهی که گفته آمد رسیدن که پیش از نماز شام ضرورت بود مرا بیان این سنت
بر نیوجه قدرت نیافت ورنه نماز دگر چنانچه سبق ذکر یافت بحمد الله وبجا امید است
امید که کمال رحمت او نقصان از عمل ما بسر و بمحض لطف خویش کردار ما قبول
ما او ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم و بهم درین بلده طیبه او درین دیار درین
بتفاوت چهار روز جان بجان آفرین سپردند و بمعلی مدفون شدند اللهم اغفر لهما
وبرد مضجعهما و بعد و گاری بخت ارجمند و یاری طالع بلند ما در مرا ادراکش حاصل
وجنت روضه ام المومنین خدیجه الکبری سلام الله علیها آگرامت شد ذلک الله یختص
برحمته من یشاء **سخن پنجم** در ذکر روانه شدن از مکه معظمه بمدینه منوره و
نزول دران بلده مبارکه ثروتش برای اهل بینش باد که طریق مدینه منوره از
رهزنی اهل بادیه که با هم زبان دزدان و بدویان خلافی بود از پنج سال بانجایه از کن
برکران بود که کاروانها میرفت واگر میرفت نادر سلامت میماند و سرگذشته سال
هرچه از دست ایشان بر اهل جاده رفت نه نهان است ازین روی حجاج طول
محزون و خاطر الم ناک بود که مبادا جبین فرسای بر عتبه خواجه دو عالم و طوف آن حریم
رشک حرم صورت نبندد ناگاه شکر گذاری قدرت کامله و بسیاری رحمت
شامله انچنان چمن طراز فرخ سبیل هابه وحش و خار برانداز از جاده طریق طیبه آمد
گویا کاروان نیست رفت یابی کاروان توان رفت شرح این راز اینکه شریف مکه
بن عون رایس ازانکه باشای مصر سالی چند تهدید و در معرکه گاه داشت اکنون
باین شرط ایالت مدینه باو ارزانی فرموده که نظم سبیل ما با ایشان کند که پیره زنی نیز
از رهزنی ننالد چنانچه وی در قرب این خجسته ایام از مصر آمده در منازل طریق
مدینه نشسته و اعراب را گرد آورده پیمان آشتی زود و از زدن و کشتن و شورش
انگیختن و خون ریختن و هنگامه ساختن و فتنه پرداختن استانیدای حسرتی

ن طرازی تا چند وسمر سنجی تاکی فرصت غنیمت است بیا عزم کوی حبیب کن
نیر سوچ برناقه ندوقت آن که از روی وبرنیت برآید بسم الله الرحمن الرحیم
نبا بنگاه بست ودوم محرم سال هزار ودویست وپنجاه وشش بعد
است دو ماه وپنج روز در بلده جان نورانی ساز ودل افروز تا هنگام مدینه
سول با دل شورش آلود وخاطری شوق انا عز نخوان ونغمه سرا بر خاستیم ودر وادی
پیش از طلوع سحر گشته ستیم گمان نبری که این وادی منسوب بخاتون حشر است
لام الله علیها در مقام سرف که ما بین مکه ووادی فاطمه ست تربت منوره ام
منین میمونه رضی الله تعالی عنها واقع است گزارندگان سیرت احمدی گزارندگان
رم محمدی چنین آورده اند که نکاح وزفاف ووفات ام المومنین میمونه رض
بدین همایون موضع اتفاق افتاد در وادی بستان نخیل ست وآب نهر است
سیوم قبیل عصر محمل با بختی علاقه گرفت وپیش از نماز صبح بمنزلی که نامش
خاطر نماند کشوده آمد بست وچهارم کذلک قبل العصر حرکت وپیش از
او سکونت اتفاق افتاد نزول گاه امروزی خلیص نام دارد خانهای
دیان در دوست نهری ونخیلی دارد واز باثر سید الانام علیه افضل الصلوة
والسلام مسجدی ست که الان منهدم شده ولیکن آثار آن باقی ست بست و
پنجم در سر آغاز چارمین پاس از روز ربط سر وبستر وعهد دوش وبالین بپایان
سیند ودوش با دوش صبح صادق هنگامه شبگیر سر آمد وبر سر پیر قضیه خیمه زدن
زان کم آب چاه روانی کار کردن اتفاق لابد افتاد بست وششم بعد زوال سایر
یدیم وچاشتگاهی به رابغ نازل گشتیم این مرحله اطول مراحل از ابعد منازل
ست رابغ قصبه کوچکی ست وسکنای اینجا سارق ولصوص خم غدیر از اینجا
نا دست دکرده واقع ودر اینجا سموم باد وزید تحمل حیات بعضی از همراهان جستند

لهذا بیست و هفتم از بلی گور و لکن ایشان اقامت لازم افتاد طرفه حالتی بود که هر یک
نماز میکردند و یکی را لکن میدیدند و خفتند یکی را تب است و شستشو میکردند و یکی در تشنج بود و
یکی را آثار تاثیر بهار در می نمود لا جرم مریکان را در آغوش کود رخوابانیده و در محجوره را
را بر داشته بتاریخ بیست و هشتم قدر حصه از روز باقی بود که کوس رحیل زدند
و بگاه نماز پگاه به بیرستوره فرود آمدیم سید محمد بخارائی که ذکر جمیل ایشان در
عرفای سکگرشت بلحاظ شفقتی که با من داشتند جای من خوش طلب نموده دیگر
که از رابع میکرد دیدیم بهادر ایشان اثر کرده تا به بیرستوره رسیدیم روان گشت
بفردوس برین رفت و نیز تنی چند دیگر بجنت خرامیدند انا لله و انا الیه راجعون
اللهم انت السلام و منک السلام حینا ربنا بالسلام و ادخلنا دار
ادخلهم دار السلام تبارکت ربنا و تعالیت یا ذا الجلال و الاکرام و صلی الله علی سیدنا
و مولانا محمد النبی الامی و علی آله الکرام و اصحابه العظام
آب چاه بیرستوره تلخ است اما بفاصله دو سه گروه آب شیرین است که جمالان آرند
بتاریخ بیست و نهم پیش از عصر روانه شدیم مرحله بقدری بر شیخ و لیکن چون
در آنجا آب نایاب از آنجا تجاوز نموده بر سر چاهی که بانک فاصله یکسو از
طریق حرکت واقع است سکون ورزیدیم در آنجا نیز یکدو تن از سبیجی سرای
آبنگاه آسینی کده نمودند غره صفر بخشی از روز مانده بجلشت سنیم و ناقه بر جات
پس از بروق مهر و شروق شمس در وادی صفرا خیمه زدیم صفرا قصبه بزرگ است
عینی جاری و حدیقه های نخیل دارد سوادش از همه مراحل شاداب تر و
فضایش از جمله منازل با آب تر بتاریخ دوم بعد اصفرار شمس بخیف آمده
از خیف گذشته وقت اشراق بجدیده توقف نمودیم آب در اینجا از زیر کوه می آید
سیوم بین الظهر و العصر کوچ نمودیم منزل در مخنون بر بالیسته کرده ما چون

این مرحله آب مدار و جالان این طرف مخنون بر بدو سه کروه راهی اقامت زدند
درینجا نیز آب چون منزل گذشته دستیاب شد چهارم پیش از عصر رحیل شد
رو داد و بعد شروق بذو الحلیفه که الان معروف بپیر علی است گذر افتاد از ینجا
طابه طیبه سه کروه فاصله دارد و این آن مبارک موضعی است که رسول کریم
علیه افضل الصلوة والتسلیم احرام حج بسته چون از ینجا کاروان در گذشت دیدم
که شوریده سری رقصان سرود و بدلکشی زمزمه شور در مغز جان می انگیزد و بیتی
که بان ترنم میکرد این بود بیت شکر لله که نمردیم و رسیدیم بدوست آفرین
باد برین همت مردانه ما و مناسبت این شعر بمقام نیازمند اظهار نیست
آنقدر که ششم حصه از روز گذشته بود که بمدینه طیبه بهره اندوز سعادت شده
آمدیم و پس از ینجا آورد آداب لابدیه چون غسل و مانند آن در دربار جهان مدار
سلطان هر دو سرا مشرف شده کردیم هر آنچه کردیم و منشی کرامت علی تخلص به
که شاعری مشهور است و ذکرش در گلشن بیخار آورده ام در راه دو بازده مشت رو
در مدینه وفات یافت و در بقیع مدفون گشت بیت قسمت نگر که کشته شمشیر
عشق یافت مرگی که زندگان بدعا آرزو کنند سخن ششم در آداب زیارت
و ذکر مساجد متبرکه و مشاهده مشرفه و آثار مبارکه و اماکن محترمه مشتمل بر پنج کلمه کلمه
اول در آداب زیارت سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم بدانکه زیارت سرور
کائنات علیه و آله افضل التحیات از گزیده ترین طاعات و از نیکوترین قربات
است بالاجماع و طایفه را قولی است در وجوب و مستند شان حدیثی است که
بسند جید مرویست مَن حَجَّ وَلَمْ یَزُرْنِی فَقَدْ جَفَانِی و اخبار و آثار در فضل زیارت
بسیار وارد و ما بالاختصار یک خبر ذکر کردیم مسئله زیارت سرور کائنات
صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم نساء را مستحب است مسئله آنکه قصد زیارت

ازدور روبسوی حرم رسول مقبول آورد لازم است حسن نیت و تخلیه دل از یاد
ما سوی و تحلیه دل بصدق و اخلاص و بر وصیت التزام صلوة و سلام بر سید انام
علیه و علی آله الصلوة و السلام و جمیع مواضعی که حضرت در آن نماز گزارده در
وقت قدوم از مدینه بجانب مکه و تتبع مشاهد و مقابر که چون مشاهد اهل بدر
و خندق مسئله چندانکه بطابه طیبه قریب تر شود خشوع و ابتهال بیشتر
باید و شوق دوبالا افزون تر مسئله چون رسد در قرب مدینه منوره راجل در مشی
سرعت کند و راکب مرکب را تیز راند از روی شوق مدینة الرسول صلی الله تعالی
علیه و آله و سلم و اکثار کند در درود و سلام مسئله چون جلوه گر شود مدینه منوره
و بهره اندوز شود دیدگان مشتاق بنور ظهور آن عرض کند درود و سلام بر صاحب
آن و دعا کند بخیریت دارین و نیکوتر آنست که فرود آید از راحله و اگر تواند برهنه پا
در آید از روی تواضع و انکسار و سر نهادن گریه و رقت در حال محبوب است و در آید
در رعایت ادب مطلوب مسئله مستحب است گزاردن دو رکعت در بطحای ذو الحلیفه
که معرس نام اوست اقتداء بالرسول صلی الله علیه و آله و سلم مسئله مستحب است
برای دخول مدینه غسل در خارج مدینه و اگر میسر نباید غسل کند در داخل مدینه
پیش از دخول مسجد و اگر این هم دشوار افتد اکتفا کند بوضو و بپوشد انفس ثیاب
دارد و از ثیاب سپید و سپید از رنگین به است مسئله تطییب و تعطیر جسم
و جامه نیکو است و المسک افضل مسئله هنگام دخول بلده ارباب مدینه بگوید
بسم الله و ما شاء الله لا قوة الا بالله رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی
مخرج صدق [illegible]

[illegible]

[illegible] الذی [illegible] رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم ما ارزقت

[illegible] مستوجب الی
زایر را باید که من وقت
ارادة الدخول الی وقت الخروج نصب العین کند مهابت و سطوت رسول مقبول
را و خیال زیست نماید که گویا حاضرست بحضور وی و می بیند جمال با کمال
را و متاسف شود بر فوت رویت وی صلی الله علیه و آله و سلم در دنیا و خطرناک
باشد و تعوذ بخدا جوید از حرمان رویت شریف او در دار آخرت و بهمه تن
مشغول و مصروف شود بشکر نعمت حصول زیارت نبوی و وقوف در مواجهه
مصطفوی که از اجل عطایاست و بحکم آنکه ایمان بین الخوف و الرجاست ترسناک
باشد از حبط عمل و در قبول اعمال آمل باشد و صلوة و تسلیم را هر قدر که اکثار
نماید کمتر و اندک **مسئله** وقت دخول مسجد شریف رعایت آداب دخول مسجد سازد
با زیارت خضوع و خشوع و ابتهال و ضراعت و انکسار و توبه نماید از گناهان
و بگوید اَعُوذُ بِاللهِ العَظِیمِ وَبِوَجْهِهِ الکَرِیمِ وَسُلْطَانِهِ القَدِیمِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ
بِسْمِ اللهِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَعَلٰی اٰلِ مُحَمَّدٍ وَصَحْبِهِ وَسَلِّمْ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِی
ذُنُوبِی وَافْتَحْ لِی اَبْوَابَ رَحْمَتِکَ **مسئله** داخل شود در مسجد شریف از باب
جبرئیل و هو الافضل و الا از باب السلام و الیوم علیه العمل **مسئله** پس از مشرف شدن
این نعمت عظیمه و منقبت جسیمه یعنی دخول مسجد نبوی اولا قاصد شود مقام روضه
شریف را برای گزاردن دو رکعت تحیة المسجد **ف** روضه عبارت از قطعه مکانی
است که درمیان منبر شریف و قبر منیف واقع است بمنطوق حدیث ما بین منبری
وَقَبْرِی رَوْضَةٌ مِنْ رِیَاضِ الجَنَّةِ و داخل از باب جبرئیل علیه السلام را میباید
که برای ادای تحیة المسجد در روضه از پشت حجره شریفه آید تا لازم نیاید مرور از
حجره بدون سلام و زیارت و اگر مرور از پیش مواجهه شریف واقع شود هم تقدیم

تحیة المسجد نماید اما میباید که تجاه مواجهه وقفه قلیله نموده سلام کند بعد بروضه آمده
تحیة المسجد ادا سازد وسپس زیارت نماید بروجه احسن واکمل مسئله افضل
انست گزاردن تحیة المسجد در مصلی پیغمبر از روضه مقدسه بشرط امکان والا در قریب
آن مسئله بعد از تحیة المسجد حمد وسپاس خداوندگار بجا آرد وبرای قضای
امور دارین دست بدعا بردارد مسئله سجدهٔ شکر نماید بر حصول این نعمت
عظیمه بعد از فراغ رکعتین مسئله بعد از ادای تحیة المسجد وحمد وثنا توبه مجدد
نماید از ذنوب خطایا ولغزشها تا وآید بسوی مرقد اطهر وقبر انور حضرت سید البشر
عَلَيْهِ صَلٰوةُ اللّٰهِ الْمَلِكِ الْحَقِّ الْاَكْبَر با حفظ نهایت ادب واقصی خضوع وخشوع و
وغایت تواضع وانکسار وتصور سکینه ووقار وقایم شود غاضًا للبصر خاشعًا
للنظر قلب را از وساوس وجوارح را از حرکت باز دارد ودو دست بسته چون
مصلی بسته بر قبله بایستد مسئله علامت روشن بمواجهه نبوی وصاحبین
ادر روزنهای سه گانه که در دیوار قبله از حجره بیرونی از حجرهای سه گانه اند روزنی
غربی از انها دلیل است بر مواجهه وجه شریف نبی عربی علیه صلوة الله رب الکل
شاب وصبی اوسط انها دلیل بر محاذ وجه صدیقی است وشرقی از انها علامت
بر محاذ وجه فاروقی است صلواة الله علیه وعلی وزیریه وصاحبیه مسئله
قایم شود بر فصل چهار گز از ستونی که نزد راس شریف است وزیادت قرب را عازم
نشود زیرا که زیادت قرب این جسم کثیف دنس باین حضرت اشرف واطهر واقدس
از سنه سنیه اهل ادب نیست مسئله باید که در وقت زیارة ایستاده باشد
واگر نتواند نشیند بر دو زانو واضعًا الیمین علی الشمال ناظرًا الی الارض الی اسفل
وکانّما یکون موقفًا کالمصلی المقتدی ونظر نکند بر قنادیل وغیر ان وپیش نظر دارد
صورت کریمه نبوی را گویا حاضر است حضرت سید عالم پیش او ونگران است بسوی

وو دانا ست بایستادن او وسلام وکلام او و ملاحظہ نماید ہیبت ومہابت او را از حضرت او
از جہت شدت زیست وکثرت عفو او پس از ان سلام بگوید بآوازی کہ باشد
بین الجہر و المخافتۃ مع حضور القلب و کثرۃ الحیاء ۔ السلام علیک ایہا النبی
ورحمۃ اللہ وبرکاتہ و پس از ان بگوید السلام علیک یا رسول اللہ السلام علیک
یا نبی اللہ السلام علیک یا خلیل اللہ السلام علیک یا خیر خلق اللہ الصلوٰۃ
والسلام علیک یا صفوۃ اللہ السلام علیک یا خیرۃ اللہ السلام علیک
یا سید المرسلین السلام یا خاتم النبیین السلام علیک یا خیر الخلائق اجمعین
السلام علیک یا من ارسلہ اللہ رحمۃ للعالمین السلام علیک یا قائد الغر
المحجلین السلام علیک یا امام المتقین السلام علیک یا شفیع المذنبین
السلام علیک یا مبشر المحسنین ۔ السلام علیک وعلی سائر الانبیاء و
المرسلین والملائکۃ المقربین السلام علیک وعلی آلک واہل بیتک الطاہرین
السلام علیک وعلی ازواجک الطاہرات امہات المومنین وعلی اصحابک اجمعین
وسائر عباد اللہ الصالحین دائما کثیرا ابد الابدین ربنا ویرضی وعلی اصحابک
اجمعین السلام علیک ایہا النبی ورحمۃ اللہ وبرکاتہ جزاک اللہ تعالی
عنا یا رسول اللہ افضل واکمل ما جزی بہ رسولا عن امتہ ونبیا عن قومہ و
صلی اللہ تعالی وسلم علیک کلما ذکرہ الذاکرون وکلما غفل عن ذکرہ
الغافلون صلی اللہ تعالی علیک فی الاولین والآخرین افضل واکمل و
اطیب وازکی واعلی وانمی صلوٰۃ صلاہا علی احد من خلقہ اجمعین کما
استنقذنا بک من الضلالۃ وبصرنا بک من العمی والجہالۃ ۔ اشہد ان
لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ واشہد انک عبدہ ورسولہ وامینہ
وخیرتہ من خلقہ واشہد انک بلغت الرسالۃ وادیت الامانۃ و

نصحت للأمة وكشفت الغمة وأمت البدعة وجاهدت في الله حق جهاده
وعبدت ربك حتى أتاك اليقين وصلاة الله وملائكته وجميع خلقه
من أهل سماواته وأرضه عليك يا رسول الله اللهم صل وسلم على سيدنا
محمد عبدك ورسولك النبي الأمي وعلى آل محمد وأزواجه وذريته كما صليت
على إبراهيم وعلى آل إبراهيم وبارك على سيدنا محمد وعلى آل سيدنا محمد و
ذريته كما باركت وعلى آل إبراهيم إنك حميد مجيد اللهم آته الوسيلة و
[illegible] على
[illegible] ما ينبغي
أن يسأله السائلون وغاية ما ينبغي أن يأمله الآملون واسقنا يوم
القيامة من يده وأدخلنا في شفاعته وأوردنا حوضه يا رب العالمين
ربنا آمنا بما أنزلت واتبعنا الرسول فاكتبنا مع الشاهدين + آمنت بالله
وملائكته وكتبه ورسله واليوم الآخر وبالقدر خيره وشره +
اللهم ثبتنا على ذلك فلا تردنا على أعقابنا ربنا لا تزغ قلوبنا بعد
إذ هديتنا وهب لنا من لدنك رحمة إنك أنت الوهاب ربنا آتنا من لدنك
رحمة وهيئ لنا من أمرنا رشدا ربنا اغفر لنا ولآبائنا ولأمهاتنا وذرياتنا
ولإخواننا الذين سبقونا بالإيمان ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين
آمنوا ربنا إنك رؤوف رحيم ذو الفضل العظيم **مسئله**
طواف نکنند حجره شریفه را که طواف مختص بکعبه است **مسئله** بتقبیل و مس دیوار
حجره شریفه نسازد که از مختصات بعض ارکان کعبه است **مسئله** پس از
الفراغ از حصول این سعادت که نصیب هر مومن باد و راقم این عجاله را
این قدر که بر تو کروزی شود و ساخر گردد و میوه ی دست راست خود باندازه یک

پس یک گز برای زیارت صدیق اکبر و بگوید السلام علیک یا

السلام علیک یا صفی رسول الله السلام علیک یا صاحب رسول الله السلام
علیک یا ثانی رسول الله فی الغار و رفیقه فی الاسفار و امینه علی الاسرار
السلام علیک یا علم المهاجرین والانصار السلام علیک یا ابا بکر
صدیق السلام علیک یا امیر المومنین السلام علیک ورحمة الله وبرکاته
جزاک الله تعالی عن رسوله صلی الله علیه وسلم وعن الاسلام واهله خیر
الجزاء ورضی عنک احسن الرضاء اشهد انک قد دللت علی طریق رسول
الله صلی الله علیه وسلم وسنته فاقمتها بالحق والعدل والسنة والعمل بشریعته و
النصر لدین عدوتها قاتلت لقتال اهل الردة جزاک الله عن رسوله وعن امته خیرا والتقا
فی یوم القیمة یا ابا بکر اسئل الله ان یمیتنا علی محبتک ویحشرنا فی زمرتنا و زمرتک

باز متاخر شود بسوی دست راست خود یک گز برای زیارت حضرت عمر رض السلام
علیک یا امیر المومنین عمر الفاروق رضی الله تعالی عنه السلام علیک
یا من اعز الله بک الاسلام السلام علیک یا من اکمل الله بک الاربعین
السلام علیک یا من استجاب الله فیک دعوة خاتم النبیین السلام علیک یا من
[illegible]
نطق با
السلام
من الناس مبین

مسئله بعد فراغ از سلام حضرت عمر باز گردد بسوی مواجهه نبوی و قایم شود
مستقبل وجه شریف مستدبر قبله مع رعایت تمام الادب بکمال الخضوع وحمد
وثنا گوید خداوند کریم و فرستد درود رسول کریم را و تسبیح و تحمید کند محمود و سبحان
را و صلوة و سلام فرستد بنی سید انس وجان را بطوریکه سابق گفتیم

تمامه او با اختصار بعضه بس نخواهد و وسیله را بان حضرت و شفاعت خواهد از
حضرت رسالت بسوی حضرت حق تعالی سازد و بگوید اللهم انک قلت و
انت اصدق القائلین ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله واستغفر لهم
الرسول لوجدوا الله توابا رحیما و بعد ازان دعا که در کتب مطوله مذکور است بخواند و نیز
سه بار بگوید الشفاعة یا رسول الله صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم پس دعا کند
برای خود و والدین و مشایخ خود و از معارف و اقارب خود هر که خواهد و هر که
وصیت کرده باشد او را بدعا یاد نماید و برای سایر مسلمین و رفع الیدین عند الدعا
چنانچه مسنون و خواسته نماید و عند الختم این ابیات بگوید ابیات یا خیر
من دفنت فی التراب اعظمه فطاب من طیبهن القاع والاکم نفسی الفداء لقبر انت ساکنه
فیه العفاف وفیه الجود والکرم مسئله بعد ازان قصد کند بیت حجره
شریفه را برای زیارت بضعة الرسول سیدة النساء فاطمة البتول صلوات الله
الملک علی ابیها وعلیها ما هبت الصبا والقبول بالدوام والشمول سلام گوید
ف در مکان قبر اطهر بضعه طیبه علیها السلام سه قول اند اول ذکر کردیم
دوم مکان قبر رفیع وی علیها السلام طابه بقیع است در مشهد عباس بن
عبد المطلب عم نبی العجم والعرب سیوم مکان قبر مطهر وی در مسجد فاطمه که مسمی
است به بیت الاحزان واقع است در بقیع الغرقد که مقبره طابه طیبه است
مسئله پس از حصول فراغت از زیارت بضعة النبی رو آرد بمنبر انور و دعا خواهد
که رجاء اجابت است مسئله ایام اقامت طابه طیبه را غنیمت کبری و موهبت
عظمی شمارد و هر قدر که تواند ملازمت مسجد نبوی نماید بارها گفته ام و بار دیگر میگویم
که رعایت اداب فرو گذاشت نسازد و بذل جهد نماید در عبادات خصوصا
ادای نماز پنجگانه بجماعت و اعتکاف و هر وقت که در آید در مسجد نیت نماید و

احیای لیالی از ادای نوافل و قرأت قرآن و طلب دعا و استغفار سازد و اکثار
مجی و تکرار قدوم نماید جانب روضهٔ مقدسه برای ادای طاعات از صلوٰة و سلام
و نماز و قرارت قرآن مسئله زیارت حضرت رسالت علیه الصلوٰة
والسلام رواست در همه اوقات از طلوع و غروب و غیر آن مسئله لازم گیرد
گذرنده مسجد شریف [illegible] اگر [illegible]
و سلام بگوید [illegible]
مسئله برای ادای نماز نافله افضل مواضع محراب پیغمبر خداست صلی الله تعالی
علیه و آله و سلم و برای نماز پنجگانه افضل مواضع صف اول است و افضل مواضع صف اول مابین منبر نبوی و محراب
نبوی است کلمهٔ دوم در بیان زیارت بقیع و بقیع مقبره ایست از مدینهٔ طیبه
و اخبار فضایل بقیع و دفن اموات در وی و بشارت شفاعت و شهادت آنحضرت
هر کسی را که در وی بمیرد و مقبور گردد و رفتن آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
بشب در بقیع وارد شده و تفصیل آن کتب مطوله بسیر و احادیث است مسئله
مستحب است مقیم مدینهٔ منوره را هر روز بعد زیارت رسول اطهر و زیارت شیخین
و سیدة النساء زیارت اصحاب بقیع و اگر هر روز نتواند روز جمعه اهل روز بقیع
رسیدن بقیع سلام بگوید مجملا باین لفظ که ماثور است از حضرت نبوی در وقت
زیارت بقیع اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِیْنَ وَاَتَاکُمْ مَا تُوْعَدُوْنَ غَدًا مُؤَجَّلُوْنَ وَاِنَّا
اِنْ شَاءَ اللّٰهُ بِکُمْ لَاحِقُوْنَ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِاَهْلِ بَقِیْعِ الْغَرْقَدِ اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ اَهْلَ الدِّیَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ وَ
۸
الْمُسْلِمِیْنَ وَیَرْحَمُ اللّٰهُ الْمُسْتَقْدِمِیْنَ مِنْکُمْ وَالْمُسْتَأْخِرِیْنَ مشاهد معروفه بقیع هفت اند اول قبر ذوالنورین
ثالث الخلفا صاحب الحلم والحیا سیدنا عثمان بن عفان رضی الله تعالی عنه
زیارت کند قبر وی را و سلامی که ذکر آن در کتب مطوله است بگوید دوم مشهد
امجد تبری صاحب الملک ابراهیم ولد نبیا الکریم سیدنا ابراهیم و در مشهد

[illegible]

دیگر از صحابه مدفون اند ارقیه بنت الرسول علیها وعلی ابیها الصلواة والسلام
۳ عثمان بن مظعون که اول مدفون است در بقیع ۴ عبدالرحمن بن عوف ۵
سعد بن ابی وقاص این هر دو از عشره مبشره اند عبدالله بن مسعود که از
فقهاء صحابه اند ۶ خنیس ابن حذافه السهمی که از اصحاب الهجرتین است ۷
اسعد بن زراره و بعضی گفته اند همین جاست قبر فاطمه بنت اسد والده حضرت
مرتضی علیهما السلام سیوم مشهد سیدنا عباس بن عبد المطلب عم النبی المبعوث
الی العجم والعرب علیه وعلی عمه صلواة الله الملک الرب و این مشهد است حاوی قبور
اهل بیت عظام و ذریه سید الانام قبر سبط اکبر سیدنا الحسن الازهر نزد قدم
حضرت عباس است و قبر زین العابدین سید الساجدین علی بن حسین و قبر ولد
ارشد وی امام محمد باقر و ولد امجد وی امام جعفر صادق علیهم السلام و در قول حق
اینست که این ائمه هدی در یک قبر مقبور اند و نزد بعضی در جنب حضرت حسن
مجتبی قبر حضرت فاطمة الزهرا است علیها وعلی ابیها و ولدیها اجل الصلوات
واکمل التحیات چهارم مشهد ام المؤمنین زوج رسول کل صدیق و بنت الصدیق
عائشه و درین مشهد همه ازواج طیبات یازده گانه مدفون اند سوای خدیجه
الکبری که در مکه در مقبره معلاة و حضرت میمونه که در سرف نزدیک میل از مکه
مکرمه مدفون اند پنجم مشهد حضرت عقیل ابن ابیطالب ابن عم النبی نیز
در ویست قبر حضرت ابوسفیان بن حارث بن عبد المطلب و قبر حضرت عبدالله
بن جعفر طیار المعروف بالجواد ف در قبر عقیل علیه السلام اقوال مختلف اند
اول اینست که ذکر کردیم دوم قبر او در سرای عقیل در مکه یا در مدینه سیوم قبر او
در شام است ششم مشهدی که قریب مشهد عقیل و مشهد عائشه علیهما
السلام واقع است میگویند که درین مشهد نه نفر از اولاد نبی اطهر مدفون

اند ظاهر نیست که قبور دختران سه‌گانه حضرت سید الانس والجان رقیه و زینب
وام کلثوم سلام الله علیهن در آن باشد ششم مشهد فاطمه بنت اسد ام علی المرتضی
است و بعضی گویند که این مشهد سعد بن ابی وقاص است رضی الله تعالی عنه ف
اختلاف است علما را در آنکه ابتدا از زیارت بکدام مشهد افضل است بعضی گویند افضل
ابتدا بمشهد سیدنا عثمان رضی الله عنه است که در اهل بقیع نیست بجز او حامل خلافت نبوت
و بعضی گویند افضل ابتدا بمشهد سیدنا ابراهیم صلوة الله علیه و علی ابیه است که او
جگر گوشه نبوت و فلذ کبد رسالت و بعضی گفته اند که افضل ابتدا بمشهد عباس بن
عبد المطلب است که اوست عم النبی النبیه و عم الرجل صنو ابیه تذنیل در ذکر بعضی از
مشاهد که خارج از بقیع اند و زیارت کرده میشود اول قبر صفیه بنت عبد المطلب عمة النبی صلی الله
علیه و سلم قبر او متصل است بدروازه سور مدینه که جانب بقیع است دوم مشهد حضرت
اسمعیل بن امام جعفر صادق علیهما السلام در جانب مغرب مقابل مشهد سیدنا
عباس رضی الله عنه است سوم مشهد نفس زکیه اعنی سید محمد بن عبد الله محض بن الحسن
المثنی بن الحسن المجتبی بن علی سلام الله علیهم اجمعین که شهید گشته در ایام خلافت
ابی جعفر منصور دوانیقی چهارم مشهد مالک بن سنان که پدر بزرگوار حضرت ابو سعید
خدری است و از جمله شهدای احد است کلمه سیوم در ذکر جبل احد ای زائر چون
از حصول سعادت زیارت بقیع فراغ حاصل کردی برو بسوی احد بدانکه احد
جبلی است مخصوص بفضائل عظیمه و مناقب فخیمه که در شان آن وارد است هذا
جبل یحبنا و نحبه و غزوه احد از مشاهیر غزوات است و زمین او مدفن شهدا
از آنجمله سید الشهداء عم النبی سیدنا حمزة بن عبد المطلب است مسلمه ابن ابی شیبه
روایت کرده که آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله و سلم زیارت کرده شهدا را احد را و حاکم
روایت نموده که فاطمه علیها السلام شهدا احد را در هفته یکبار زیارت کردی و نماز

کردی نزد قبر حمزه علی نبینا و علیه السلام مسئله زائر را باید که نیت کند ذات جلیل الله را
مسئله باید که خروج زائر بسوی احد اول روز باشد و قبل از ادای ظهر باز گردد بمدینه منوره
تا ادای نماز در مسجد نبوی باشد مسئله ابتدا کند بزیارت سید الشهداء حضرت حمزه بن عبد المطلب
و سلام کند بخشوع بسیار و تضرع و وقار و رعایت ادب و انکسار و بگوید السلام علیک
یا حمزة عم رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم السلام علیک یا اسد الله
و اسد رسوله السلام علیک یا فاعل الخیرات السلام علیک یا کاشف الکربات
السلام علیک یا ذاب عن وجه رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم
بعد از آن بدیگر شهداء احد سلام گوید کلمه چهارم در تعداد آبار متبرکه که امروز شناخته
میشود از آبار آن حضرت صلی الله تعالی علیه و آله و سلم یازده بیر است اول بیر اریس
و آن در قرب مسجد قبا است و نقل کرده بود حضرت در آن نشسته بود بر کنار آن و گفته شده
است که غسل نیز حضرت را بعد از وفات باب همین چاه داده اند و تجدید این بنا فی زمن
شد این حضرت رسالت و در دوران خلافت حضرت عثمان رضی الله تعالی عنه دوم
بیر غرس و آن در جنب قبا واقع است و حضرت وضو کرده و شرب نموده ازینجا و لعاب مبارک
دران انداخت و نیز فرمود که بیر غرس چشمه ایست از چشمه های بهشت سیوم بیر عهن
وضو کرد حضرت و لعاب شریف دران انداخت و دعا کرد و از برکت چهارم بیر بضاعه
و آن در قرب بقیع بر طریق قبا در میانه باغی از نخیل واقع است بشست حضرت رسالت
سر مبارک خود را در قصعه و بریخت درین چاه غساله او را و نیز شعار که از سر مبارک افتاده بود
دران قصعه بود ف در مقام و دیر موجود اند بعضی گفته اند که آن بیر ابی بن کعب است که از
جانب قبله است از باغ مذکور و بعضی گویند که آن بیر حضرمی است که در عهد او دو بود
اول مرتبه است پنجم بیر بضاعه که واقع است در پهلوی مدینه در داخل باغ نخیل مشهور که
حضرت اندرونی لعاب مبارک انداخت و دعا کرد و او را مردم در زمان حضرت رسالت

سه روز ازین چاه غسل میدادند و شفا حاصل میشد ۶ ششم بیر رُوحا در قرب
بیر بضاعه نوشید آنحضرت آب وی ۷ هفتم بیر رُومه که شمال مسجد قبلتین در وادی عقیق
ست که خرید او را حضرت عثمان رضی الله تعالی عنه و تصدق کرد بر مسلمانان ۸ هشتم
بیر اباب نزدیک مدینه منوره بجانب غرب ۹ نهم بیر ابی عنبه سید ابو هاشم
سندی گفته که گویا این چاهی ست که معروفست امروز به بیرودی بر یک میل از مدینه
۱۰ دهم بیر انس بن مالک رض و آن واقع ست در مدینه منوره مابین طرف شامی و غربی
از مسجد نبوی معروفست باسم زناطیه ۱۱ یازدهم بیر سقیا که واقع ست بقرب مدینه
و نوشید آب او آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تکمله پنجم مشتمل بر دو حرف حرف اول
در بیان مساجدی که بآنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله و سلم منسوب اند و آن چهار اند
اوّل مسجد قُبا و آن جانب جنوب از مدینه بفصل دو میل واقع ست ۱ اول مسجدیست
که تعمیر یافت بعد از بعثت و بنا کرد آنرا حضرت و عمل کرد در آن بنفس نفیس پیش از
تقدم از درون مدینه و همین ست افضل مساجد بعد از مساجد ثلثه و بروایت ترمذی
وارد شده که ثواب ادای نماز در مسجد قبا مانا بعمره ست ابن ابی شیبه حاکم از سعد
بن ابی وقاص روایت نموده که گفت اگر بگزارم من در مسجد قبا دو رکعت را احب است
نزد من از آنکه بیایم در بیت المقدس دو بار و بقول اکثر مفسرین مراد از آیه کریمه
لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا
وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ همین مسجد قبا و اهل قبا اند ۲ دوم مسجد جمعه در جانب شامی
از قبا وارد شده که حضرت اول نماز جمعه در انجا گزارده ست ۳ سیوم مسجد فضیخ
در جانب شرقی از قبا و معروفست آن مسجد امروز به مسجد الشمس و نیست اصلی التسمیه را حجت
۴ چهارم مسجد بنی قریظه و مصلای آنحضرت در موضعی که مناره شکسته ست ۵ پنجم
مسجد ام ابراهیم در طرف عالیه از مدینه روایت کرده شده نماز آنحضرت در انجا

و تولد سیدنا ابراهیم پسر حضرت صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم در آنجاست ششم
مسجد بنی ظفر که مسجد البغله گویندش در جانب شرقی از بقیع هفتم مسجد الاجابه از طرف
شامی از بقیع مرویست که درین مسجد حضرت سید عالم صلی ادا ای دو رکعت دعای
طویل کرد فائز زائر از مسکن نبوی از جانب یمین محراب است بمسافت دو گز زائر در همان مقام
از دعا نگذرد که بجانب است هشتم مسجد المنارتین که می آید بجانب سقیا راست
چپ که یک میر و نیم ... واقع است در راه وادی عقیق نزدیک بجبل سرخ که متصل
بحضرت مزد ... منارة آن واقع است نهم مسجد الفتح که بر قطعه از جبل سلع واقع
در مصلی حضرت در مقابل محراب مسجد است دهم مسجد سلمان فارسی یازدهم
مسجد علی مرتضی کرم الله تعالی وجهه دوازدهم مسجد صدیق رضی الله تعالی عنه
که در اصل جبل است در جانب قبله و خوردترین مساجد است و این هرسه مساجد واقع
قرب مسجد الفتح و وجه این نسبت ها معلوم نشده سیزدهم مسجد بنی حرام که در دست
در شعب جبل سلع بر یمین سالک چون از مدینه رود چهاردهم مسجد القبلتین که تحویل قبله
از بیت المقدس بکعبه قدس در اینجا واقع شده و نازل شده و درین مسجد در نماز ظهر که
با جماعت میخواند حضرت رسالت آیه کریمه فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ پانزدهم مسجد السقیا که واقع است در جانب
شامی از بیر سقیا ف سقیا جائی است که آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
عرض جیش بدر در اینجا گرفته و نماز گزارده و اهل مدینه را دعا کرده شانزدهم مسجد باب
و الآن در مسجد الرایه گویند و بر یمین طریق شام است چون از مدینه منوره روند
بالای جبلی که نام او ذباب است و فاصل در میان مساجد فتح و این مسجد میان
جبل سلع است آنها در جانب غربی جبل باشد و این در جهت شرقی هفدهم
مسجد ابوذر غفاری که الآن بهمین نام مشهور است و آن مسجدیست خورد در راه

در راه جبل اُحد بر راه سافله و این راهی ست که میرود از جانب دست راست
بر طرف شرقی از مشهد حضرت حمزه رضه و در شعب الایمان بیهقی از عبد الرحمن بن عوف
حدیث نماز حضرت رسالت و دعا خواستن و سجده در غایت طول مذکور ست
[18] هجدهم مسجد البقیع چون کسی از دروازهٔ بقیع بیرون آید این مسجد بر دست راست ماند
در جانب غربی از مشهد حضرت عقیل رضی الله تعالی عنه [19] نوزدهم مسجد فاطمه زهرا
علیها السلام که واقع ست در بقیع و مشهور گشته باسم بیت الاحزان و بعضی گفته اند
که قبر اطهر وی نیز در آنجاست والله اعلم بالصواب [20] بستم مسجد مصلی العید خارج مدینه در جانب
غربی قریب دروازهٔ مصری از آن راه که قافلهٔ مکه می آید و این مسجد یست که حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم در آن اول نماز عید بخواند در سنه دوم از قدوم مدینه منوره
و از باب السلام مسافت او هزار گز ست [21] بست و یکم مسجد یست که واقع ست در میان
باغچه در جانب شمالی از مصلای عید مائل بمغرب و معروف ست بمسجد ابوبکر رضی الله تعالی عنه
[22] بست و دوم مسجد الفسح شمالی مسجد سیدنا حمزه رضی الله تعالی عنه ست در اصل
جبل احد چون آیه کریمه یا ایها الذین آمنوا اذا قیل لکم تفسحوا فی المجالس فافسحوا
یفسح الله لکم در آن نازل شد ازین جهت باین نام مسمی شد [23] بست و سوم
مسجد عینین ست که واقع ست در جانب قبله مشهد سید الشهدا [24] بست و چهارم
مسجد وادی ست که بر کنار شامی جبل عینین ست **حرف دوم** در بیان مساجد که
منسوب اند بحضرت ختم الرسالت در طریق مکه و مدینه زادهما الله تشریفا و تعظیما
بدانکه طریق مسلوک سرور عالم نه آن بود که الیوم بر آن میروند و نه طریق سلطانی
مینامند بلکه طریق قدیم بود که تمامه انبیا علیهم الصلوة والسلام می آمدند از شام بمکه
ازینجهت اکثر مساجد منسوب بحضرت رسالت پناه درین ایام در طریق حرکت
نمی آیند و از مساجد این طریق آنچه که مشهور و معروف ست اینست اول مسجد

ذو الحلیفه که نازل شد در آنجا حضرت رسالت و نماز گزارد و احرام بست از اینجا و این
مسجد الشجره نیز گویند و میقات اهل مدینه و محل احرام ایشان همین ذو الحلیفه است دوم
مسجد المعرس و معرس از آن گویند که حضرت نبوی درین مسجد تعریس یعنی نزول در آخر
در آخر شب برای استراحت و نماز گزارد در آن سیوم مسجد عرق الظبیه که بین بدر
و روحا مقدار دو میل نماز گزارد در وی حضرت رسالت و فرمود که در وی نماز گزارده
هفتاد کس از پیغمبران چهارم مسجد شرف الروحا در روحا پایین است که مسافت او در میان
مدینه منوره و چهل و یک یا سی میل است و در اینجا حضرت رسالت نماز گزارد و قبر مضر بن
نزار که از اجداد سید مختار است در روحا است پنجم مسجد الغزاله و آن مسجدیست از بلاد
روحا کنار جبل بر دست چپ رونده راه مکه مشرفه که از مدینه منوره رود و اینجا حضرت
نماز گزارد چنانچه عبد الله بن عمر رض در آنجا نزول میکرد و میگفت که اینجا منزل رسول الله
و در آنجا درختی بود که چون عبد الله بن عمر نزول میکرد وضو میساخت و بقیه آب وضو را به بیخ
درخت می افگند و میگفت که هذا رایت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ششم
مسجد الصفرا که تبرک میجویند بآن آنانکه خلاف میکنند از حال او و نشان او بزیارت آنجا رسانند
و صفرا وادی است مشهور بین الحرمین بر مسافت سه منزل از مدینه و الیوم آنجا قریه
آبادان است مشهور بصفرا و آنچه در عوام شهرت یافته که در آنجا قبر ابو ذر غفاری است
غلط است بلکه آن قبر قبر ابو عبیده است و قبر ابو ذر غفاری در ربذه است چنانچه امام
نووی در تهذیب الاسما تصریح کرده هفتم مسجد بدر است بدر موضعی است از منزلات
سید المرسلین مذکور در کتاب مبین و در اینجا برای حضرت خاتم النبیین عریشی از شاخ
خرما مانند آن ساخته بودند بعد در آن مکان مسجدی بنا نموده شد مسلم
سه صد و سیزده نفر از شرف ... باین دشت از شرف شهادت ...
اوس اید که زیارت کند شهدا را چنانچه و اینست زیارت است هشتم و نهم مسجدی

مسجد جحفه یکی در اول جحفه ست از جانب مدینه منوره و دوم در آخر جحفه ست دهم مسجدیست
که واقع ست بمقدار سه میل از جحفه در طرف چپ کسیکه می آید از مدینه بمکه ف
علامه سمهودی گوید گمان من آنست که همین مسجد غدیر خم ست و این غدیر خم محلی ست
معظم و مقامی ست مکرم که در قرب آن خطبه خواند بعد ادای نماز ظهر حضرت محمد مصطفی
علیه افضل الصلوة والسلام و خاتم الخلافت و قایم الولایت سیدنا علی بن ابیطالب را
بتشریف شریف من کنت مولاه فعلی مولاه سرفراز فرمود اللهم اجعلنی من
موالیه واحشرنی فی زمرة موالیه یازدهم مسجد خلیص خلیص نام قریه ایست که بر سه
سه روز واقع ست از مکه معظمه دوازدهم مسجدیست واقع بمسافت سه میل از خلیص جانب
مدینه منوره سیزدهم مسجد مر الظهران بمسافت یک مرحله از مکه بر دست چپ
کسیکه از مکه بمدینه قصد نماید و امروز آن وادی مشهور بوادی فاطمه ست و نیست از آن
وجهی باشد که فاطمه زنی دیگر باشد که منسوب بوی شده ست چهاردهم مسجد سرف
نزدیک تنعیم سه میل یک مرحله از مکه معظمه ف و این مقام را مزیتی ست خاص بر سایر
مقامات که نکاح ام المومنین زوج افضل الانبیا والمرسلین حضرت میمونه علیها الصلوة
والسلام و زفاف آن معدن طهارت و عفاف و مقبره آن مطهره در همینجا واقع گشته
و ان هذا لشیء عجاب پانزدهم مسجد تنعیم و آن محلی ست معروف که احرام اهل مکه
ست برای عمره و آنرا مسجد عائشه نیز گویند که حضرت صدیقه بامر افضل الانبیا والمرسلین
عام حجة الوداع از اینجا احرام عمره بسته شانزدهم مسجد ذی طوی و طوی چاهی ست
متصل بیوت خارجه مکه سید عالم فخر اولاد آدم علیهما الصلوة والسلام وقت قدوم مکه
آنجا نزول فرموده بیتوتت ساخت و وقت صبح بمکه در آمد سخن هفتم در ذکر طابه طیبه
واهالی آنجا بخ بخ مدینه و درخشانیش : حبذا طابه و تابانیش ای بانوار
ایمانی و دوام ایقانی روان افروخته تجلیاتیکه درین نورکده بر تو فلکی لمعه افشان ست

ادراک آن خاص اہل معنی نیست بلکہ اہل صورت نیز درین فیض عام با ایشان انباز
نوریست که چون باران بہار از آسمان بر آن ارض مقدس ہر لحظہ می بارد خاصہ خوران
نظر از بیرون بر قبهٔ منوره شهریار دو سرا و از درون بحجرهٔ مقدسه خواجهٔ دو گیتی می افگند
چگویم که دیده چه ذوق میابد و دل چه نشاط می اندوزد بیت جانم فدای دیده که روی تو دیده
دیده است + قربان باشوم که بکوی تو رسیده است + کیفیتهای که در آن قدسی حریم
در دمید بجا لبهٔ گفتار درنیاید و دست بازوی نوشتن آن را بر نتابد که امریست ورای
گفت و نوشت قدر این نعمت ندانی تا باین نعیم گاه نرسی ع ذوق این می نشناسی
بخدا تا نچشی + هر کرا درین بقعه مبارکه گذر افتاد و السعد که پیش از مرگ بجنت گذر افتاد
و شاید که ناشناسی در بیتام در آویزد که عبارت را در محل اغراق و مبالغه منو که لقبش
جراءت شدن از چه رو گویم وای بر توای بی خبر از قدر این گرامی قطعه ای نا آگاه
از حدیث و فقه این اغراق و مبالغه نیست سخنیست صادق و بیانی ست ثابت
پارهٔ جهد کن بیا و ببین مثنوی رنجه شو و از اہل دانش معنی حدیث ما بین قبری و
منبری روضة من ریاض الجنة او کما ورد بپرس و روایت فقهی در باب حنث در
حنث بشنو الغام خداوندی برین کمینه از روز نشو و نما درین نشه بلکه پیش از آن
بیش از انست که اگر مثل عمر نوح دهند و هر سر مو را نیروی گفتار بخشند و همه در سپاس
آلا بسر کرده و جلد در شکر نعمتها بپایان آید چون سپاس موهبتی از مواهب خفیه بجای
آورده باشد و نعمتی که حالیا سوزی روزگار این خوار گرده عطایای بسیار دیرورده
نعمای بیشمار شده اساس آمال جمیع نعمتها و سر دفتر سائر موهبتهاست الحمد لله
ثم الحمد لله چون لطف الهی در باره خود باین فراوانی دید فرد نسر بیانه
لطلب گستاخ کرد که فرومایه را تماشاه با التفات نگریست پا از اندازهٔ خود بیرون می نهد
اللهم ارزقنی شهادة فی سبیلک واجعل موتی ببلد حبیبک خوشا وقتی که آرزو اجابت

همه‌ش افتد و خورسند زمانه که زمان ساز گردان این زمزمه رسا الحمد لله الذی بنعمته و جلاله
تتم الصالحات. بتاثیر خلق عمیم سرور عالم اللهم صل و سلم علیه و علی آله اکابر و اصاغر این حرم
سنت تواضع و شکستگی و اکرام ضعیف متصف اند؛ سرخیل اهل علم این بلده طیبه
شیخ محمد عابد سندی نژاد ایشان از سند و پرورش در یمن یافته از چند سال مجاور حرم مدینه
منوره شریف ایشان بین السبعین و الثمانین سلمه الله تعالی مردیست پاک دین مبارک
النفس و نیکو خوی گزیده خوی سنجیده گوی گوئی وجود ایشان را آب و گل مهر و وفا سرشته اند
در مسجد شریف نبوی علی صاحبها افضل الصلوة والسلام به آموزگاری می نشینند بین العصر
والمغرب به نشر مطالب در مختار دُرفشانی مینمایند و بین العشائین خفایای تفسیر بیضاوی
روشن میکنند گزین اهل حدیث است هم در وسعت روایت و هم در جرح و تعدیل
روات کتب نفیسه پیش ایشان است چنین کم دیده و گوش کم شنیده تصنیفات مفیده
اکثر از طبع وقاد ایشان سرانجام یافته حاشیه بر دُر مختار نوشته اند که نه یا ده مجلد
کلانی است شوق تصنیف و مطالعه سراپای خاطر ایشان را فرا گرفته کم افتد که یکی از این دو
در پیش نباشد بخلاف شیخ عبدالله سراج که اوشان را سری به تصنیف نیست میگفتند
که پیشینیان ما را از تکلیف تصنیف بی نیاز کرده اند عمریکه بتدریس گزرد خوشتر
از انست که بتصنیف گزرد که درین زمانه نفع تدریس غالب است هزاران کتب
موجود است کم است که درست خوان پدید آید پس سعی در آنکه درست خوانی پیدا آید
بهتر از تصنیف جدید است مصراع وللناس فیما یعشقون مذاهب
با داعی لطفی تمام پیش آمد و التفاتی زیاده از اندازه بجای آورد و مراتب مهمان نوازی
بذروه اعلی رسانید تبرکا اطراف اکثر کتب حدیث بر ایشان گزارده رخصت
روایت گرفتم دیگر شخصی است نابینا از اهل مصر گویند که اکثر علوم نیک مستحضر
دارد ولی نشد که با او دو چار شوم و یا رنگ مجلس درس او به بینم و همچنان شخصی

آخر بست غالب از عصر باشد در میانه عصر و مغرب هنگامه تدریس گرم دارد با زخوانان
و درس رسید گل محمد اند از اهل کلام بود با نقطاع ایشان امروز کم کسی ست گمان مردم
درباب ایشان کشف و شهود و میر درد با فقیر را با ایشان اجتماع دست بهم نداد مصرع
لا ملوم فی الاجتماع مقدر وکذلک از منتخبان عهد بزرگیست مولوی سیف الله
نام از واردان هندوستان و از امیرزادگان بلند مکان ترک جاه کرده
در دیر رسول کریم رحل گرفته ست فطوبی له ثم طوبی له اگر کسی بوی شنود تنبل
و وارستگی دارد گو از ذات ایشان بیاموزد روانی کار رای البته مردم از ایشان نسبتی
ایشهمه مکارم یکسوینه و نغز گوئی و شیرین سخنی ببین هر چند که با ایشان بیشتر هم زمم
شوی بیشتر نیائی و مشتاق تر شوی رعایت ادای حق شیوه مهر ورزی سیما ملطفی
با فقیر بر سر معامله آمد کران سوی حد قلم و رقم ست هنگامیکه نامه نگار بستر در باش
در مینی دو شست از ذکر جمیل آن شیخ جلیل شیخ عبد الله بن عمر که از سادات حضرموت
بوی آشنائی شنیده و شوریده و جمیل بود و چون سامعه افروز آمد که دی درین نزدیکی
بطلب طیبه بسر می برد امیدی که انجا بدیدار شود و دشت و قضیه جمال جهان آرای بینم
منور چشم نور آگین شد خیالش بکلی از خاطر رفت هر چند یکبار دیده و رعایت صفا
وقت نهایت نجستگی شیوه ولی چندی التفات کشف راز خویش نکرد و هر گاه که رسم
رسمش در دل بت نیز در اندیشه نیامد که این جهان همایون نفسی است که در مینی اندرون
میدادند و میگر شناسا شد محل آشنائی نمانده بود چه روند یکبار ملیل جمیل تو و
دو بار بر باری نیاد او را شناخت اما شناخت بی هنگام چه بود بالجمله به آبادی
دلنشین کم کسی بوده ام بعد عشا که عقد نماز شب می بست اکثر تا نماز سحر بجای خویش
میبود نماز خلف امام مسجد بجا می آورد و در بیاب عذری چند داشت پس از طی
بساط حج محفتی و ثنائی پایمرش از زبان خود نطع نیایش میگسترد ...

تکیش او بر آئین شافعی ست حدیث و فقه را نیک میداند درین مسجد معظم جماعت حنبلی
و مالکی انعقاد نمی یابد اقتصار بر دو جماعت افتاده ست حنفی آئینان جز نماز بامداد
باداى فريضه سبقت ميكنند شمار خطبا و ائمه بهشتاد میرسد بحسن خطابت چون
خطبای مدینه جامی ندیدم اکثر ائمه از زمرهٔ حنفیه و تنی چند از زمرهٔ شافعیه و یکدو تن
از طایفه مالکیه و از گروه حنابله ندانم که هست یا نیست اتراک بسیار درینجا سکنی دارند
آئین استنبول و رسوم قسطنطنیه ازید از مکه رواج دارد سخن هشتم در رجوع از طائف
یطیحی ز فریاد که جا گرم ناکرده هنگام برخاستن در پیش آمد و هیهات که بعد تشنی و بعد
باد فراق وزید بزم جمعیت پریشان شد دل مطمئن پراگندگی پذیرفت سرشک را
با چشم کار افتاد چشم را با آستین علاقه پیدا شد چون امر قضا نمی ایستد و فرمان قدر
باز نمی ماند چاره نشد پیکر خاکی را جز از نقل کردن لی دل بلکه جان ما همدران جای و ان آستان
گذاشته بتاریخ چهاردهم ربیع الاول قبیل مغرب بعد حصول رخصت از حضرت رو بسوی
مکه مکرمه آوردیم بیت زهی سعادت آن بنده که کرد نزول + گهی به بیت خدا گهی به بیت
رسول + سحرگاه بعد اشراق در وادی مجنون بر فرو کشیدیم سابق گذشت که اینجا آب
نیست بتاریخ پانزدهم پیش از عصر روانه شدیم مقام معهود خیف ست یا جدیده
را شتربانان غیر آن منازل بر سر جایی فرود آوردند و زمان نزول بر اثر شروق بود
شانزدهم پیش از نماز دگر براحله بر شدیم و پاره از روز بر آمده در صفرا فرود آمدیم
این همان منازلیست که از کوائف آن آگهی یافته تکرار بی حرفه صرف نام تاریخ
و منزل برم یارب مگر جای نو گذرگاه افتد و تماشای نو در نگاه آید که سخن از آن
ناگزیر رسم دهستان گذاریست چنانکه فردا از زیارت شهدا آهنگ بدر دارم تو که
بهمین برکت شهدا ما هم از مژده فقد غفرت لکم نصیبی یابیم و دور نیست
آوارد و لی نشد که با ثارا اندک بهانه بسیار ست هفدهم میانه عصر و مغرب

ره پیمای شدیم و هنوز از شب بقدری که یک خواب بخوش توان کرد باقی بود که به بدر
رسیدیم و این منزل کوچکترین منازل بنظر آمد سحرگاه بر سر تربت شهیدان رفتیم
و از دل خونین و جگر سوزان شمع و گل بردیم بیت همچنان برده ام از صدق نیاز
شهدا * تا دل و دیده خونابه فشانم دادند * بدر قصبه مختصر است عینی جاری
در وی است آب برای مراجعه آینه از اینجا برداشته شد که گویند در آنجا آب نیست
[18] هیجدهم اذان پیش که هنگام نماز دگر رسد دل بسیر نهادیم و از آن پس که وقت نماز
بامداد گذشت محمل از جمازه گشادیم منزلگاه امروز بیر خیط نام دارد [19] نوزدهم
بعد نماز پیشین دامن بکمر زدیم و نطاق بر میان بستیم و تا آفتاب مقنعه از رخ برگشود
بر سر بیر مستوره وا کشیدیم [20] بیستم نیمروز دل خورشید آتش در حال تو ام افتاد تا بحجفه (?)
در رابغ بجای آوردیم و از اینجا احرام عمره بستیم زیرا که جحفه که اقرب المواقیت است
نزد امام ابی حنیفه رحمة الله علیه در برابر رابغ است و تفصیل این سخن در فصل مناسک
جوی [21] بیست و یکم ثلثی از روز مانده جمالان را تکلیف حدی خوانی کردیم و شعله
از روز بر آمده بر سر چاه خنیفه شتران را خوابانیدیم [22] بیست و دوم بین العصرین بکار
بمه نوردی افتاده پناه تخلیص مغرب خیام گشت [23] بیست و سیوم هنگام عصر تا سیده
عماری بر پشت اشتر نهادیم و صبحدم گشادیم و این منزل را نام فراموش کرده ایم [24] بیست و
چهارم نیز بساعت و یدوزنی در گردش سر حله شدیم و چون صبح طمع نقاب برده برروی
فرو هشت و صبح از آستین بر ندگوهر بالا از رخ برگرفت بوادی فاطمه رسیدیم [25] بیست و
پنجم میانه دگر و پیشین ابیر بستیم و نماز شام در قرب سرف که مضجع ام المومنین میمونه
رضی الله عنها و در آنجاست بجا آوردیم و پنجی از شب نگذشته بود که بمکه مکرمه و بتجهیز
رسیدیم و هم در شب طواف و سعی کردیم امید که مقبول بارگاه خداوندی باد سخن نهایتم
در اظهار کوائف روانگی از مکه لطائف در جعبت نمودن بمکه ای نظارگیان حسن حسینه

دلاویز و ای تماشائیان این حدیقهٔ رنگ آمیز ابل که را عادتی ست مستمر که چون فصل ربیع
گل رخسار زرد شود و ترنج چون آتش فروخته از تاب مهر شرمان گردد و صیف را نوبهار جوانی
رسد خورشید از زبان شعله فشانی آید رخت بسوی طائف می بندند تا دمی چند بسایهٔ درختان
بیاسایند اکنون که هنگامه آمد آمد بهار هنگام ست کار روانها از بس هم در رفتن ست تا بتمام
واقند اگرچه هم رقم سنج را نیز هوای تفرج در سر افتاد و آرزوی گلگشت بساتین طایفی از دل
خاست پدید آمد که طائف را دو طریق ست یکی از جبل کره و بدین طریق روزی در میان
بیابان باید آورد و بس اما نشیب و فراز یک آزاست مایهٔ آزار جانست و پیره صعود و هبوط
جبل کره میدانی که چه مقدار گران ست ایرا غالب از راه دوم میروند فرقی جز این نیست
که درین راه دو روز در میان باید گزرانید و این نیز سه شعبه دارد یکی براه زیمه و آن
برگزر نبودن اشجار سایه دار زبون ترین منازل ست و دوم براه سهله و آن از جهت
خضرت سواد و شادابی نواح احسن المراحل و سیوم بطریق جعرانه و آن اگرچه از دیگر سبل
درازتر ست ولی صراط مستقیم همانست که خواجه عالم صلی الله علیه و سلم از انجا عتمار فرموده
چون جوئندگان ماثر نبوی را گزیر نیست از گزر کردن بسوی مسجد که بهنگام بازگشت
از جعرانه بپاید اما تقاضای زبان قضا و قدر جنان شورش آلوده و دل ربوده
و چندان مستعجل شتاب زده برگشت که آن خجسته کو نتوانست گزشت ایزد تعالی
نیروی تلافی داد باجمله باندازهٔ پنجروز در حرم محترم بسر برده شامگاه سلخ ربیع الاول
روی بدانسوی کرد و زمان شروق لوامع شمسی به سهله رسیدیم مرغزار خوشی ست
حدایق غلبا و نخلستان متراکم و میوه های شگرف و انهار جاری دارد و غرهٔ ربیع
الثانی تا آفتاب پارهٔ حرارت فرونشست و هوا قدری سرد گشت سودای رحیل
گرمی گرفت و تا مهر طلوع کرد در سیل نزول کردیم اینجا نه از نهر نامی نه از چاه نشانی
اما چون یکدو وجب زمین بکاوی آب صافی بیابی بتاریخ دوم بعد نماز پیشین بشدا رسیدیم

درسانی چوب در دست گرفت و تا بطائف رسیدیم بخشی از روز رفته بود و این منزل
سیوم از راه بود طائف هوای خوشی دارد و درین روزگار که تموز از روز بازارست هوای
کابل بر زده سقف و جدار زیر آسمان بخوابی از گرمی و آزار او اثری نیست یخ بسته اگر از
سرم خشکی آبش بگدازد چه عجب خوار گونه گونه و میوه های نوع نوع درینجا یافته میشود چو
تفح و عنب و رمان و سفرجل و تین و شمش و توت و کنتری و تفاح و خرمان
اثری چند از سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم درینجا مشهورست مزار کثیر الانوار حبر الامة
ترجمان القرآن سیدنا عبد الله ابن عباس رضی الله تعالی عنهما و ابنای رسول کریم
شهیر اندرین است و تربت زید بن ثابت که در حق ایشان وارد شده افرضکم زید
او کیا در و بیرون ست و مرقد عکرمه مولی ابن عباس نیز در نواحی طائف ست
بزیارت همه مشاهد مشرف شده مشرف اندوز شدم الاقبر عکرمه که آن بالاضافه توفی دارد
طائف از در حوصل چندان آبادی نیست اما از فراهم آمدن اهل مکه رونقی می یابد
عمارتش همه خام مشتی موضعی ست بتفاوت یک کروه از طائف جمیع حدائق و صد شقائق
بستانها پر از ریاحین و ازهار بجنات تجری من تحتها الانهار ... هشت روز
بدان سرزمین بهشت آئین بپایان آمده بود که گوینده گفت موسم سفر دریا میگذرد سفائن
برفت دو کشتی در ساحل هست و بس ما هم بسفر شتاب زده سخن آشفته دل پریشان کرد که
هیهات از دیار عرب رفتن باید رفت ولیکن چون بایستی که دانی اقامت سال دیگر را
مجال نبود لاجرم در دهم از طائف آهنگ حرم کردیم و همین غلغله از عزم سمت جیرانه باز داشت
بتاریخ نهم بعد نماز پیشین طبل کوچ نواختند و چاشت گاهی بسیل گذر افتاد چون
سیل در محاذات قرن ست احرام عمره بربستیم و ... پیش از صلوة عصر رهگرا گردیدیم
و پیش از طلوع نجم صبحگهی به هلده رسیدیم یازدهم همچنان عصر نار رسیده روانه شدیم
بتاریخ دوازدهم وقت اسفار مکه معظمه رسیدیم چون روز گرم بود بین العشائین

طواف وسعی کردیم بسخن دیگر هم در وداع مکهٔ مبارکه در روانه شدن بعزم وطن و رسیدن بجدّه
واحوال سفر دریا و رسیدن به بمبئی پس ازانکه پانزده روز در حرم محترم بسر بردیم وقت
اقتضای آن کرد که خبر از یار و دیار پرسیم و روی سوی وطن آریم لاجرم با دلی پر از درد و چشمی
پر از اشک طواف الوداع بنیّت احد بجا آوردیم و با سری شوریده و خاطری شیدا مائل روان
شدیم و زمان رحیل بعد از نماز خفتن بود و لیلهٔ شنبه و هفتم ربیع الثانی وقت ضحی هنگام
نزول در حدّه دو کروهی جدّه بجانب مکه آن مبارک منزلیکه بیعت الرضوان در آنجا اتفاق
افتاده نشان می دهند حالیا در آن هامون بقعه مسجدی ساخته اند توفیق نماز بادا در آنجا تمام
والحمد لله بعد از ان تاریخ پیش از انکه نماز عصر گزاریم کار با شدّ بار افتاد و تاریخ شب شنبه هشتم
نجتی اندر روز رفته به جدّه ناقه بچر اسپردادیم جدّه نیک معمور و گزین آباد هر چند مصری کلانتر
اما از اجتماع بازارگانان و انبوهی سوداپیشگان پر رونقی دارد بهجوم مگس و پشه دل آزار
و کمی آب جانفرسا آبادیش بر سر ساحل دریا بزرگ بنیاد است در همه آدم زاد حوّا رضی الله عنها
بیرون شهر واقع نه روز در جدّه توقف شد شب هفتم ماه جمادی الاولی طلوع برگ
اتفاق افتاد چهار روز باد نوزید و تا انجنبش نکرد زورق بجای خویش ماند پانزدهم
سفینه با نسیم صبحگاهی همرهی کرد و بتاریخ هفدهم که روز هشتم از روانگی بود در بندر حدیده
رسیدیم بعد از ان روز نزول نمودیم و در جامع نماز شام خواندیم و در منزلی که بنیان دواب
فرود شده بودیم فرود آمدیم درین روزگار رواکه متنوعه درینجا یافته میشود و رطب و الانبه
مرطب است ثم العنب آنبه نیز درینجا بهم میرسد این بار با فقیه عمر اجتماع دلخواه روزی مشده که در
بوده باشد که بکبار با ایشان درخور دوری زاده باشد خدمت شیخ از مناقب از اندازه بیان
بالاتر است آن گرامی نهاد دیکه چون اولی بگیتی کم خیزد آن پاکیزه گوهری که چون او اصلت آگاه
در حرم اتهامات کم ریزد ظاهرش معمور و باطنش آباد مردم او را از جرگهٔ صاحبدلان میدانند
و الحق که صدق است هر چند بحقی از جلایل مکارم آن مجمع فضایل بیشتر گذشته بود دلی بشتقنه

اَعِدْ ذِکْرَ نُعْمَانٍ لَنَا اِنَّ ذِکْرَهٗ × هُوَ الْمِسْكُ مَا كَرَّرْتَهٗ يَتَضَوَّعُ ×
خامه از تکرار آن نکرد رساله امام ابو القاسم قشیری بتقریب لطف کرده و فرموده اوصیک
بِکَثْرَةِ النَّظَرِ فِی هٰذِهِ النُّسْخَةِ الْمُبَارَکَةِ شیخ باوجود حنفیت درباب قرات فاتحه عقب
امام اصرار فراوان دارد میفرمود که باوجود ورود آن در احادیث صحیحه چه جای شبه
و حدیث درست گفته آمده در جانب عدم قرات هم آثار آمده و مع ذالک احادیث قرات تاویل
میتوانند پذیرفت گفت گنجایش تاویلات نیست هر حدیث چون جبل هست که از جا نتوان جنبید
درینجا سخن را بدیگونه تقریب است که قطع نظر از قوت ضعف معارضه احادیث اثبات منع
کریمه وَاِذَا قُرِئَ الْقُرْاٰنُ الایه را چه تاویل گفت مسلم هست که فهم من و تو در فهم کلام
چون فهم حضرت رسالت نیست لیکن باوجود آن چون آن سرور فرموده از جا نمی‌تابیم آیت
سابق شنیده که بمدد حضرت سید احمد مقبول در پیچی بیمایه شوق گشته بودم و بسبب محرومی هم
دانسته منت ایزد را که این بار بحیر ملاقات توانا شدم چنانچه بتاریخ بست و دوم
ثلثی از شب باقی بود که آهنگ و تیمم کردم و ساعتی اندرون بر آمده فایز شدم با جناب سید ولیت
مصافحه دست بهم داد نوازش و لطفها فرمودند مژده ها دادند و بشارتها آوردند در یک انجمن چند کرت
برق کشف از سینه آن مشرق انوار تجلی درخشید نقش خوش نشست یعنی با همه پیشه خاطر بی بدو
آن رشد دارد از اقطاب میدانند من عمر شریفش که از هشتاد امروز یکصد و هشت سال است و
در نزدیکی این ایام او را اولادی کرامت شده و هر آئینه این از جمله کرامات و خوارق عادات
تحقیق گویان از لغو و نخچه مغز آن از تمامی دوره از خوارق او دو فقره گفتند اگر سر داده آن حکایات
کند نامه طولانی آید لاجرم از گل بوئی و از زلف موئی قناعت میکند یکی از فرد میدید مردان
خبر از ظهور مهدی پرسید فرمود اِنَّمَا اَمْرٌ مُقَرَّبٌ کَالسَّاعَةِ یَأْتِیْ بَغْتَةً
دوم گفت سخن بیشتر گردی سید گفت الا امترزین وقوفی داده اند اگر باور نیست
بسم الله بر چیزی از ترجمان قرآن بپرس او گفت عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما از بزرگ

ازهزار ودو صد سال درخواب راحت ست بیدار کرتواند کرد و خفته یعنی چون درآید فرصود
سهل باشد بشرطیکه در طائف یک اربعین درختان خورمی بس آن توانا مرد آوردسی برفت
وبه طائف رفت و چنان کرد روز چهلم ابن عباس بروجلوه گرشد وفرمود انما امرهذا الدین
کالساعة یاتی بغتة شیخ عمر بامن گفت که رسید راطی ارض کرامت کرده اند بست وسیوم
پاسی از روز مانده بحرکت درآمدم ویاره از شب رفته بجدیده رسیدیم ذریهم قریه بیش نیست خیابانکی
برافقی همراه از ذریهم باز داشته بود این نوبت بسبیح ذریهم از مراده باز داشت خارج
... که هواره بدل خلید خلیده تر شد از بخت واتفاق سید عبدالله کهین بحاداد
... اکنون در جدیده افتاد و چون بودن من دانست بتیا از خیال دیدن من کرد
ناگاه چون دولت بیدار بر سرم سایه گسترد ومن عجب پاکیزه جائی ست هر کرا شنوسی
من هر کرا بینی پاک روان چون شنیده گوئی از کلاک من کم خیزد نادیدگان از نام دریا
... بدیع نگرندگان ملکوت سموات درین ملک تان اندازه بروجه ارض
هستند که نوادر ذکرشان یک تذکرة الاولیا را سرمایه ارزانی دارد تا این فرخ سرزمین
رسیدیم دیدم که بهارستان ولایت هنوز شاداب ست وچمن زار کرامت از شقایق وریاحین
بهان تازگی ست هنوز آن ابر رحمت درفشان ست و می وپیمانه با مهر دولت
... بدر رفتن ملک یمن ست از تحت اقتدار ترک ودرآمدن در حیطه اختیار امام صنعا
... بگوهستان بسری برد تا ناگاه بخت خفته او چشم باز کرد وعروس دولت بر سر بالین
آورد وسبحان الله ... من این مملکت ترک مسلم بود ودر هنگام ایاب امام
... تاج دگیتی باست تانام سلطان سوم از خطبه برآورده وامروز سکه بنام اوزنند وخطبه بنام او
خوانند ... اشباتی نیست دولت دنیا را اتفاقی ست گوئی طلسم حباب ست که
تا چشم بر هم زنی خراب ست خنک آن دیده ور که عشوه های زود زوال صنمان بر او
این مشاطه ناقرینه در چشم او فروغی نباشد و کرشمه های کم پای لعبتان بر شده

این سیمای پرنیرنگ را دیده نظر ترش بیانی نبود از آنکه چه این شاهد فریبنده دامن کشان
در بگل و ریحان این چمن دلکش دستچین فشان گذرد چون نیوشای این سر نغز خریدار
سخن نیست و آن سرو سهی نادر به گلگشت خیابان جوی خرامد ورنه جلوه گاه شبا روزی او نه از
خلق است که در شهرستان عدم ساخته اند اینک بر سر بیان کهستان طرازی بیرو و سخن حسب
مذاق صورتیان کرا که اکثر گیهان در تصرف ایشان است بگوید تا سرزنش وضع شی نه محل
نکند در بزم مستان سخن از جام و صراحی باید گفت نه از سبحه و سجاده و در انجمن فقیهان حدیث
صوم و صلاة باید کرد نه ذکر شاهد و باده بالجمله سبب جمهوری در انتقال دولت ترکا ازین بلاد
که سرکشی طغیان پاشای مصر محمد علی پاشا چنانکه مشهور و معروف در ترک و تاجیک گوش آشنا
هر دور و نزدیک است شاید که تو نیز بیخبر از آن نباشی باز مملکتی که پاشا بران والی است
سلطان را جز سکه و خطبه چیزی و نصیبی دیگر نیست با سلطان محمود خان ثانی فرمان روای
سابق انار الله برهانه ستیزه های سترگ آورده و مقهور شد امسال که سلطان عبدالمجید خان
خلدالله ملکه پسر مرحوم سلطان محمود خان جانشین ساده و جهانبانی را رونق افزا آمد حریفی بکار برده
با وجود جوانی تدبیر پیرانه نموده نخست طرح آشتی در میان افکند و از آن پس که دریا به جوش آمد
مهر و وفا به نیرنگهای شگرف زبون خود کرد عزم نبرد آورده و سپاهی گران بر سرش فرستاد
محمد علی چون باک بر سر ستیز و فکانت بر سر شورش نگریست از جای رفت چاره ندید جز آنکه
از همه مملکت خویش عسکر یکجا کند گو ملکی در دست غیری رفته باش چنانچه همین قرار داد
ابراهیم پاشا ارشد اخلاف خود را که حکمران یمن بود نیز فرمان فرستاد که خویش را با فوج
کردار و عنان گسسته تر از باد و باران به مصر رساند و هیچ باک ندارد از آنکه الکای یمن چون
خالی گذارد چنانچه نامه نگار هنگامیکه در جده بود ابراهیم و جند او از مکه دیده و بجده رسیده و براه دریا
روانه مصر شده پس از رفتن او امام در آن مملکت دست تصرف دراز کرد هرچند اصل مذهب او
زیدی است اما بعض آیین و آیینهای ناپسندیده بهنجار ایشان تمامی دارد زیدیت و وهابیت

بیجا شده طرفه معجونی ترکیب یافته اما از راستی نباید گذشت اهتمام امور شرعیه نهاد او تمامتر است
طول چه حاجت یکی از آن نگوییم قیاس اینها فراخ است و اصحاب رای گیتی افروز نظاره برآوردان
اندک التفات در کار رد قبهای نماز منادیان خانه بخانه و کوچه بکوچه میروند و تکاسل پرستان را
بمسجد می آرند و هر کرا بی عذر از نیل فضیلت جماعت محروم یابند جریمانه براو عاید شود عبارت
مختصر روز دوم پالکان مخدیده را وداع کرده بکشتی رسیدیم و بست و هفتم لنگر برداشتند و بست و ۲۸
هشتم بمخا لنگر انداختند هنگامه صعود و نزول بر خاطر برتافت لاجرم از دیدن مخا چشم فرو بستم
و قطع نظر کردم بعد سه روز بتاریخ دوم جمادی الثانی وقت نماز پیشین بادبانها کشودند و نه پاره
از شب رفته از باب المندب بی زحمت بیرون آمدیم سه روز باد بر وفق مراد وزید چهارم روز امواج
سفینه را کشان کشان در دریا بعجم انداخت و زیر کوهی که بر سر ساحل واقع است بگرداب آنجا بلا
زور کشتی را داشت که از مراحل حدیده و فراسخ بعیده کشتی را در کشید تا شش روز از آن مرحله
بدر نیامد شگرف ماجرائی بود که چون هوا اهتزاز میکرد کشتی بجنبش می آمد و از کوه دور می شد
و چون هوا اکثر میشد آب نزد می آورد و کشتی را بسمت کوه میکشید هر شام شادمان میشدیم که
امروز از کوه دورتر رفتیم و هر صبح می نگریستیم که بسا نزدیک تریم از آنچه بودیم ۵ پاره نزدیک
در هر دور با شیم کرده اند + باری دعای سحری و از نیم شبی کارگر افتاد باد بیش از بلا
انقطاع و بی فصل وزید تا در مدت دو روز از حد جذب آب بدر زدیم و بتاریخ بیستم بر کنار منبی
لنگر انداختیم اگر این شش روز از میان بر می داری و هر آینه بشمار می آری از مخا رسیدن بمنبی
در نوزده روز دان والسلام کفت بست و سوم روز دگر روانه شدن از منبی و رسیدن بحضرت دهلی این نوبت
یکماه و بست و پنج روز در منبی اقامت کرد و افتاد و اینمایه درنگ را سبب یکی بود دیگی هجوم هنگامه ابر
و باران که رسم بوم کوکن است لیس و چنین ناهنگام از قصر و کاخ بریدن و بهوج و عمارت
پیوستن چون توان گزید دوم ترجوی راه درین روزگاران که شیوه مرز گجرات است لیس
طریقی چنان زشت و راهی چنین نکوهیده چگونه توان پسندید و در تحقیق باب این هر دو

آشناسا شده و در غیبت که تو بگوئی را و ناسک که البته بود چه آسمان پنج بدبگوید دریافتی
و نه زمین را به بنیا یا آشفتگی و پریشانی و کوکب در منزل اولین اگر انقطاع نیز برید در جلد دیگر
خود اثری از دنیا نه گویم ای ساده مرد از یاران صورت و بر دوده برش یک دن نامرادی دوست
بی معنی که آن نجسته کرد و را که چشم در از دست کوتاهی سخن و دنیا نامه مولانا محمد صدرالدین سخا
بهادر صدر الصدور مدرسیان جهان آباد و چندان نغزی رحیان دلجوئی فرخی ورود آورده که با سخن
بیتی چند بجوست از ضمیر سر برزد چون ذکر جمیل ایشان از دل بهانه می جست آوردن آن
قطعه خجسته تقریب اندیشیده مولانا ازین جناب اعنی اندیشه مزیدی بر آن در فراخی
اندیشه مگر بدرباس دانرو مراتب دانشمندی بهتای ایشان کمتر توان دید بسیار کی
قوت جامعه و در کشی خود بمنقول و معقول چیره دست افتاده هنگامه افروز افاده اند و از
وفور هوش و هنگامه مزید دانش در فرهنگ توانائی سخن بهر شیمه لغت دانند آزرده تخلص
مر ایشانراست بیتی چند از ایشان ثبت افتاد ❊ فرد ❊

گر عشق نا به بیکسی آریم کنج عیسیم — آسان نه ایم آنچه بمشکل گرفته ایم
با این تقوی درون میکده آزرده ایم — صراحی در بغل مینا بکف پیمانه در پهلو
عالمی کشته شد و چشم تو در نازه همان — صد قیامت شد و حسن تو در آغاز بجاست
بزم افروز شبستان نشدم آن شمعم — بخت خوابیده سر خاک شهیدانم سوخت
آزرده زمن حال شب وصل چه پرسی — نی دل خبرم و شست نه از دل خبرم بود
گردیم جز دل ناشاد سے محلے نگزید — ورنه آئینه تا قابل زنگار نبود

مکارم ایشان از آن جداوانی که نگارنده را دست خسته شود و نامه فرسوده گردد و هنوز
ندی از دفتر و حرفی از طومار بر روی کار نیامده باشد نامه نگار را تو غنچه دلی انجمن گرد
اجمال که اگر لفظ گل نویسد خواهد که همه چمن دران جلوه گر بیند پس چون انبساطی چون توانم نگا
لاجرم مشتاقان تفصیل مناقب ایشان را اشاره میکنم که گلشن بخار که در آن صحیفه بحثی

سخن در ترجمهٔ ایشان بسیط افتاده فذلکة الکلام آن قطعه این ست ❊ قطعه ❊

ای نزهت احترام تو از کعبه سوی هند	وانی که بازگشت چرا کرده ایم ما
زان مشرق لوامع قدس از چه روی باز	اندیشه صرف تیره سرا کرده ایم ما
بهر طواف کوی تو ای مهر اوج فضل	رو جانب زمین ز سما کرده ایم ما
ای حج و عمره را ز تو دانیم رکن و شرط	زین راه طی مرحله‌ها کرده ایم ما
ای آگه از تفنن الفت چه دور اگر	از قبله رو بقبله نما کرده ایم ما
شیخ الرئیس را بتو همسر نوشته ایم	پرسی اگر صواب خطا کرده ایم ما
پور قباد را بتو همپایه گفته ایم	انصاف میدهیم جفا کرده ایم ما
آن مظهر شئون صفائی که اکتساب	از شیوهٔ تو رسم وفا کرده ایم ما
آنی که دل بشیوهٔ شیرین ربوده	آنی که جان بذوق فدا کرده ایم ما
مرآت دل بهجر چو زنگ الم گرفت	از یاد عارض تو جلا کرده ایم ما
جان از فشار درد جدائی چو تنگ شد	از وعدهٔ وصال دوا کرده ایم ما
زان پاره آتشی که دلش مجمر آمده	آتش غبار و آب هوا کرده ایم ما
بر ما مگیر نامه اگر کم نوشته ایم	دانی که اعتماد صبا کرده ایم ما
در نامه نانوشتن تو از تو بیش خود	صد گونه عذرها البنرا کرده ایم ما
وین نامه گرچه بعد دو سالی نوشته	اما تراز ناز بجا کرده ایم ما
هم در طواف کوی ترا یاد کرده ایم	هم آرزوی تو به منا کرده ایم ما
در کعبه داستان مدیح تو خوانده ایم	وانذر مدینه بر تو ثنا کرده ایم ما
هم بهر تو به مروه تمنا نموده ایم	هم بر صفا دعا بصفا کرده ایم ما
هرجای کان محل اجابت شمرده اند	حق وفا و مهر ادا کرده ایم ما
در ختم نامه عرض دعا گر نکرده ایم	ای حسرتی حذر ز ریا کرده ایم ما

دوانگه دعا بموضع دیگر چه حاجت است	چون بار با کعبه دعا کرده‌ایم ما

مستور مباد درین آوان که از ابر و باران بر روی زمین دور جو آسمان اثری نماند
و بیشتر سیوت راه بحر بر سر رود کشاده گشت بر سر راحلی که خواهی گذشت بر راهی که خواهی بهیچ
اما از انجا که سفر صحرا از بیم دریا دلکش و دلربا تر است در کشائی سخن از زبان ایس که مردان آ
با برگ و نوا براه دریا به بندر سکاریه فرستاد که از انجا بر دو دسته از راه دست دریده و بهم خواهیم
خود با تنی چند طریق هامون گزید که بر ه هر قدر سبکبار تر خوشتر خاصه از بیتی تا سوت بهر حال بتاریخ
شانزدهم شهر شعبان المعظم در سبع جا بین اخلای انجا بدرود کرده بهایم گذر کرده و فاتحه بر سر
تربت نقیه علی قدس الله سره العزیز خوانده بر سر شعبه دریا رسید و زورش مردمی سیم محمد علی که
کسبه با بون ذکر آن گزیده مرد بالا گذشت تا لب شعبه مشایعت را آورده و در سر البستان نوشکنان
سیر باغی رنگهای بهی دیگر و آبروی گرم او را عطا کرده بعد غروب از شعبه عبور کرده سحرگاهی به گذرگاه
که دراز ده کرده بی بهایم سست رسید و هفتدهم همان نفس از شعبه که میانه گذر بندر بسی افتاد گذر
نفس هرگز آنرا سست عبور کرده به بسی آمد و در بسی توقف نا کرده پیشتر روان گشت شاکاه این
سوی و نتو را که سفت کرده از بسی است و در هر سالا اقامت گزیده ای ایش شکر فان سوزش
وزیش چون در دریا به بند شمار منزل البته بکر دوست هر آئینه از چهره پردازی گزارش هنگام
کشاد و نقش طرازی نگارش زبان شده حظ مستغنی بوده کذلک فصل بین المرحلتین را چون
در باب اول انداز گرفته آمده و گر شرح آن نیازی نه رشته علی چون از بیتی تا سوت سکون حرکت
از جهت اختلاف اوقات تغیر روی نه بدستوری چنین و نه زبانی مقرر است رقم سنجی آن طرز کی دل
و هم ازین هرگز ضبطی معلوم نه ازنگاهی افتد را اکثر در غیر جاهای نوبت رفتن مانده ایم و بعد از
نصب مرحله جدید آوردن تا گزیده آوردن بعض خلاف نظم ازین روی بر همه آنها نگاشتن ملایم
مقتضای مقام انگاشته اکنون بی هنگام تازی بی مرحله آسانی به وسیله و او داشته اندکی
در طریق بیم از تیر و تفنگ شیر و پلنگ نیست لعلهم قریه آباد و دو بیره ای عمو مستعمل بهر جای

خواهی فرود آئی هر جنس خواهی برگیر خلاصه بتاریخ هیجدهم ۱۸ وقتیکه آفتاب بسمت الراس تافت
از شعبه که دو کروه فاصله دارد عبور کرده روانه پیشتر گشت و پاسی از شب رفته در سری کالنو
از رنج رهروی آسود و فصلش از دنتورا نه کروه سری کالنو دیهی ست و پس بتاریخ نوزدهم ۱۹
یک و نیم پاس از روز بر آمده پا در رکاب و دست و عنان علاقه گرفتند بخشی از روز مانده در تارالور
که پنج کروهی سری کالنو دیهی ست قصبه آسا دم آسایش گرفته طی مرحله افتاد بتاریخ بستم ۲۰
صبحگاه از شعبه عبور نموده به ڈینور رسید فاصله میانه تارالور و ڈینور پنج کروه ست در رنج هفتن
مهر بود که در هشت ساعت باشد که از ڈینو کوچیدیم و بنصف اللیل بمرکانور رسیدیم مرکانو از ڈینو
ده کروه تفاوت دارد بست و یکم در اواسط ربع دومین از شعبه گذشته شطری از شب رفته
در قرب دمن دم برگرفتیم از آنکه شعبه که در قرب اوست بر سر مد بود و نیم شبی هنگام جزر بی سفینه
گذشته بدمن کلان از پشت زین فرود آمدیم و زین از پشت اشهب فرو داوردیم بست و دوم ۲۲
قدری از روز رفته از شعبه که مابین دمنین ست بکشتی گذشته بدمن خورد بالش و بستر گزیدیم
از دو فور شعبهٔ راس المال هجوم رنج و لعب افتاده و از خرمی سواد دلکشای کوکن که سرمایهٔ صد گونه
انبساط آمده هیچ مپرس اگرچه فراوانی و روانی شعبه‌ها تا سورت ست اما حسن سبیل و فرخندگی
طریق کوهی بیجی کوکن و آن اسلام گو تا گوش خضرآن فراوان برگ نخلهای بو قلمونش این افسانه
در نخستین گفتار باجمالی که تشریف تفصیل در بر دارد کسوت حرف و رقم پوشیده ست اگر بسرا
که این ماجرا اینک اندازه بگیری ورقی چند برگردان پردهٔ چند بردار اکنون این سوی دمن
ناهمواری طریق ست و پستی و بلندی کریوه آویزه درین روزگار که اول موسم ست نظر برین دل
میکشید که از ینجا از گردون بکسلیم و با فلاک بپیوندیم دل از بر برکنیم و به بحر بندیم این مصلحت را
یکشبانه روز در ینجا بپایان آمد فرجام راه خویش گم کردن پسندیده نیفتاد لاجرم بست و سوم ۲۳
کمترکی از روز باقی بود که همان ناقه و محمل خواستیم و به بسیج طی راه برخاستیم چون رهگذر خیابان
که بود دوانی شب هنگام بیمودن آن دشوار تر افتاد و لی اتمامیه که قریه و دیهه ست توانگفتند رنگرا

لازم وقت بود میرسیدیم تا نخستین از شب رفته بموضع کرسل که دو کروهی است چهار کروهی مسافت نیز
شب در آن زیست جا بسر بردیم صبحدم البستر برچیدیم و بدان جای که باید کافتاد از کرسل قریب است
همگنان خیمه فرو گستردیم نیمروز بازده جای که شیرو افتاد و شامگاه دیلبا فی نزول جای آمد
در میانه کرسل و باب ازین شش کروه انجا لیست و پنجم در کنده کی قصبه ایست خورد دو کروهی
بما انجا اقامت ورزیده شد لیست و ششم در ملاوی کرمه کرده فاصله دارد توقف ورزید
لیست و هفتم صبحدم از نوساری ره نوردی شد و نماز مغرب در سورت ادا کردیم فرق دهای
هر دو دوازده کروه است مانند سوری دو پیش ز نزول سیر و نزد سید محمد عیدروسی آهنگ
اوریش کرد و سید میان خود او امینا را نازین سرای علمی هنا دکونه برد رشته است بلیغ
مناقب هر دو آمریه و مردان درکنین بی اوای شیده دا دهر در و شی است امروز در سورت
جای هر دو عزیزان خالی است و همچنین چون سید میان در بزم علم و دانش جلوه گری دارد
و در شیخی چون سید محمد بر مسند ارشاد تمکن یزیرست لهذا را که شش روز در سورت سکونت
دست بهم داد بتاریخ چهارم رمضان پای بیابان بجای شغل ره نوردی گرفت محاط بقرب
چکیست که یازده کروهی سورت است الا ترددیکی نیمروز از سورت بار بستن اتفاق افتاد
صوم منع از رفتن بود لهذا در بزباد که دیهی است بفصل سه کروه از سورت نفس راست کرده
خوشتر بود پنجم در موضع هر سوران که یازده کروهی بزباد است اقامت ورزید ششم بر و ج
هفت کروه فاصله دارد گذر نگاه افتاد هفتم اکلیکر که دوازده کروهی بروج است نزول جای بود
هشتم در وردانیبولا که ده کروهی باکلیسر است ره نورد نهم بر بروده مستقر و دستانه خط از انجمن آمده بود
با ساده نواب حسام الدین حسین خان را احیا رسم بی شیره فرموده آمد و بار امسکده خویش آورد
داین منزل بوم را معین قبایل قبومی گرم جوشی کنرست که با بدو تجوز نیز سر و مهر بی نیاز و در سایر کهای شگم
رفتن نامه گرد آورده نا گویم که بسر حله انزبه ده و ناستی در ضمن بیان منازل آنده
گفتار رقم پزیرفت گذار افتاد عبدالعزیز نام مردی کهن سال که طریق قوم شناخته

و با اندازهٔ توانائی براه ایشان رفتی بر خوردم و همین صحبت ادوروزی خوش گذشت این ابر دیر تجاب
و پیدایش روزی شد و اعزه‌زی فرمود که خجسته‌ی بخشش نگذشت که از حکایت آن فرخ ذات
مهر بر لب بگذرد و آن این بود که گفت از اجانظم اسباب حجاب نگاه و بر سیماب دو هم آنا نیست
و آفاقیه نظران هر چند بلند پروازی کنند اما نتوانند که از پردهٔ سیماب در گذرند و اتا هی ان ابر بگسسته
قطع این تار دامادهٔ راه سفر دریا فرو ببندد چیزیست خاصه وقتیکه امثال این هنگام رو بر نماید
که موج من فوقه موج من فوقه سحاب در آن ورطه گاه که دست از تدبیر کوتاه باشد و تا [illegible]
روی در نقاب کشد و پرده از میان برخیزد و غلبهٔ قهر کثرت نهان گردد و سلطان وحدت
سطوت ظهور آرد طلسم هستی و توئی در هم شکند و پدید آید لمن الملک الیوم لله الواحد القهار
حجاب مرتفع شود و پیدا نماید و هستی دانند که این ذوق دریافته باید که به خویش نگاه گاهی
این داستان عرضه داده باشی و به بیچارگی کم نابودگی خویش در نظر آمده باشی چه اگر تو چیزی
می بودی که چیزی از تو بر می آمد که از کثرت چو سنگی گسسته لازم است تکلف بی تکلفی گردد
و قطع نگاه از هستی موهوم نموده خواهد کرد تا خواهی لقا یابی سبحان الله این قوم را چه نگاه عمیق
و چه الهی ارجمند است اگر چند در هنگامه کررفت بس [illegible] نگهبانی قدرت و بدایع حکمت دیده و
دانسته آمد که اظهار آن اسرار تا در اولین اوراق که ذکر گاه آن بود اتفاق نیفتاد و در غیر محل جهه
جانی گشت اما آنچه بخاطر میگذشت این همایون سخن بود هان کجا از سخن شکیبا به درکار آوردن
آن روزی باد گرم خونبهای نواب [illegible] با صنوم در برده بیابان آوردن فرمود که دو نیم شوال
و اتهم بقصد ایرام سودای رحیل گرمی گرفت این بار عزیمت آن شد که در غیر طریق آمدن باید رفت
و از گزین اسباب تغییر راه خیال تماشاچهٔ احمد آباد دلو دلهذا روسمت احمدآباد کردیم و در سابولی که
دوازده کروهی بروده است در قطاع نواب حسام الدین حسین خان بست صمصام شان که مباحث
جلوه فرما بستند و اردو شادیم هر چند سواد اسپیل دیگر است و ساتولی بر سر شکرزی لیکن نگاه
دل دو دستان براه فقرگزیدن و در پیوند باید هم دگر نگسسته اند و از دم الشک آتش [illegible]

ریزان و الهامی سنگ آب کن کنان وداع احباب کردیم به جای تقاضای خود ابتهاج بست
ع کز سنگ اشک خیزد وقت وداع یاران دو سه بار کرده فاصله دار رسیدیم سیزدهم
در نریاد آمدیم به بالبرو زیاده بیست کروه تفاوت دارند نریاد آبادان جاییست چهاردهم
بکبیره رسیدیم اینجا منازل غیر از سار ولی یوکات انگریزی بالمره حاکم در اینجا سکونت دارد نریاد
محمود آباد نیز می‌گویند اما گفتند که کبیره از محمودآباد خوشتر است ایرا لسبب کبیره آمدیم قصبه‌لیست دارد
نریاد نه کروه بعد مرا دور است پانزدهم به بیوه که نه کروه از کبیره مسافت دارد فایز شدیم
انجا مضجع اقدس جای حضرت سید برهان الدین محمد مشهور به قطب العالم که از مشاهیر اولیای
گجرات بوده است طریقت ایشان سهروردیه است و استفاده از حضرت مخدوم جهانیان دارند
در اینجا شی عجیبی از کرامات ایشان منظور آمد حکایتش آنکه روزی حضرت برای نماز شب
برخاستند شب تار بود چیزی در میانه حایل پا بر آن رسید و صدمه به پای مبارک رسید پا فگار
شد قدری درد آسوده و در آن عالم به زبان رفت که سنگ است یا چوب است یا آهن است
چیست تا این حرف از لب مبارک برآمده بود بحکم ازلی اتفاقی چند بر یک چیز پیدا است
که یک جانب او چوب است یک جانب ازو سنگ آمد دیگر آغاز شد به پرسش آن داده‌اند که تعلق بگرداب
دارد منظر آب بگیرد تشریح طلبکاران در نگی قدرت بنگر چون نور چراغ جلوه نمود و بجود که یکی جانب از
چوب دو دیگر سوم سنگ یک طرف آهن هویدا و چهارمین جانب هیچ ندانسته می‌شود که چیست و در اصل ان
پاره جبل بود که صانع قدیر از برای اکرام دوست خویش چندین بدیع در آن ابداع فرموده
راقم آن را از سجاده‌داران آن بقعه طلبیده دیدیم تاریخ شانزدهم از بیوه به احمدآباد آمدیم
شش کروه فصل دراز است در اثنای راه تشرف زیارت تربت پرنور حضرت شاه عالم که فرزند
رشید حضرت قطب عالم که ذکر شریف ایشان همین نفس لب آمده مشرف شدیم خوش
جایی است که تا دیکو منزل بهجت افزاست در احمدآباد اولیای کرام بسیار آسوده‌اند لیکن
چون مزار اکثر بزرگان از شورش فسادات واقع است ایشان مرحوم زیارت ایشان میسر نیامد

الا بر سر تربت شیخ احمد المعروف بگنج بخش در سرخیز که امروز مشهور به سرکهیچ ست رفته شد بفاصله سه کروه از احمد آباد واقع سرخیز برنگینی فضا و روشنی سواد از منابیر اماکن احمد آباد ست لاسیما روضهٔ شیخ که حسن عجیبی دارد کتابه مشتاق زیارتگاه ایشان این رباعی ست رباعی بحرکت اسمای چو ذره ریز شود + دامان امید گنج پرویز شود + از بهر سجود در گهش نیست عجب گر روی زمین تمام سرخیز شود + ایشان از مغربی گویند و گویند که سلطان احمد گجراتی احمد آباد گجرات را که کلمهٔ خیر از سال بنایش خبر دهد برای شیخ احمد مذکور ساخته در قرب روضهٔ شان مزار ملا شیر چشتی که از خلفای حضرت نظام الدین اولیا قدس سره بوده اند واقع ست گویند که جذبه و سکر بر ایشان غالب بود و بعد مرگ نیز از تصرفات ایشان حکایتهاست یکی درست چیست هوا از اندیشه از خارقه بدیده دیده و نقل سرا شد میخواستم آن نقل بکنم نکنم و دانی چرا نکردم خوبی سخن که در عجایب طرازی بالتزام احتیاط باز داشتم میکند فرمان نداد و مزار دیگر بزرگان که در شهر واقع ست بر سر بعض آن رفته شد چون حال تفصیل معلوم نشد و باجمال هم بالا نداز عرض آن معذور و معهذا در ذکر اولیای گجرات تواریخ مضبوطی بنابران چندان اعتنا نیز بر آن نرفت امروز شهر احمد آباد ویران ست و چنانکه در بزرگی کالای نظیر احمد آباد کمتر توان یافت در خرابی و ویرانی نیز جز مساجد که آباد و باد چیزی کمتر دیده می شود و مساجد نیز ضایع شده و اکثر بنیاد دینجا فراوانی گرد و ریگ ست عالمگیر بادشاه خوش لطیفه میگفت که هیچ شهر بگرد احمد آباد و شهرت افشره اینجا از دو فور شهرت از ذکر مستغنی ست از مشایخ درینجا خوب میان چشتی از طربان رسم را رشک است طبع نرم دل گز بیه خوبی بسندیده و گویی اوقات عزیز بعبادت معمور دارد و سیرگاه او از خانه تا در مسجد ست وی با راقم مهربانیهای شگرف نمود و از جا بمندان قاضی محمد صالح هم بالشیخ نیک اختلاط بکبیر السن سکونت اکثر زیان درینجا ست هشت روز درینجا سکونت رو داد و بیست و پنجم ازینجا روانگی اتفاق افتاد در کویره فایز شدیم بتفاوت ده کروه واقع بیست و ششم دیگر بار به که بتفاوت ده کروه ست حفظ رحال کردیم بیست و هفتم در بیس بانکر رسیدیم ده کروه فصل دارد و این قصبه کلانیست بیست و هشتم

باسکر کروه دیهی ست پنجکروهی بیس کروه تر واقع بود از گوشرو کاولین منزل از احمد آباد [illegible]
تا اینجا احمد داری کالیکوار است لیست و نهم در جند جبین کتفاوت کروه است واز متعلقات [illegible]
پالن بود فایز شدیم سی ام دربالن پور که بست کروه است رسیدیم پالن پور تحت تعرف [illegible]
فتح خان ست قصبه کلانیست فتح خان اندوستش بزرگان هندو نیست وا [illegible]
تمام است ازینجا گجرات رواج شده و ماندوا [illegible] آغاز گشت پنجم در پالن پور اقامت [illegible]
ذیقعده و در اناوس که بست کروهی پالن پور است توقف نمودیم ششم در موضع [illegible]
خوب سه کروهی [illegible] اقامت رود و این سبب که بهترین منزل [illegible]
داشته باشد [illegible] ازینجا صحرای پرخار آغاز شد و کار را قوم بهیل [illegible]
منزل درکوهستان ست که متعلقات [illegible] آن کجا [illegible] تمام ست حکومت پالن پور [illegible]
پالن پور بود و بس ششم در موالی که نه کروهی کباره ست [illegible]
طی منزل کردیم [illegible] از متعلقات سروهی است که ذکرش [illegible] نهم در [illegible]
[illegible] دو از ده شدیم و دهم در شیراز رسیدیم [illegible]
که هشت کروه است فایز گشتیم دوازدهم در [illegible] ست سیزدهم [illegible]
از سروهی است آرمیدیم چهاردهم در موضع جا [illegible] که شش کروه فاصله دارد فایز شدیم
شش کروهی لب [illegible] اقامت جای [illegible] انگریزی [illegible]
نماندیم که فصل [illegible] است و [illegible]
زاید مراد [illegible] بود تا پنج پانزدهم
شانزدهم موضع [illegible]
دسالی که پنجکروه تفاوت دارد [illegible]
[illegible] واز متعلقات جوده پور [illegible]
تا پالی [illegible] شور [illegible]

بتاریخ بیستم از پالی روانه شدیم پنج کروهی پیپی ست جاوُن نام درآنجا فایز شدیم بیست و یکم
در کنوکهره که بیست کروه ست رسیدیم بیست و دوم در چیوره که هفت کروه ست منزل
انداختیم بیست و سیوم در گرہی که هفت کروه فاصله دارد بار بازگی فرود آورده شد بیست و
چهارم تو بتا گیله که نه کروه ست رسیدیم بیست و پنجم در اجمیر شریف آمدیم الا از رهگذر دراز
کروه و بیابان بعال اسعد متعال نرسید فردای آن که بیست و ششم بود درسید لیکن
اتفاق افتاد مستور مباد که ازینجا تا زمان ورود بدهلی نگارش منزل ها چه سفر را
اتفاق نیفتاد و اکنون که دم تیقن این مجاله ست بسبب امتداد ایام نام منازل و دیگر
جزئیات خصوصیات مقامات بخاطر نیست لاجرم ازینجا تا ورود دهلی سخن باجمال سپرده
میشود و چون ازینجا بهمان راه که رفته بودیم آمده ایم اگر ننوشتیم چه باک و درین اندر روز
بوادر و حوادث هم کمتر رو داده بهمه حال پس از اقامت پنج روز شش روز یعنی ع روزیکه
... با درفته بر روانگی از اجمیر و نزول در جی پور اتفاق افتاد کهمیته در جی پور گزارده
شد بنا بر سخنی که بخاطر نیست از انجا روانه شدیم بر جی از اصحاب توسل از دهلی تا ریواری برسم استقبال
رسیده بودند ... بگویند گاه بود و چون بدرگاه حضرت خواجه قطب الاقطاب قدس الله سره یک
جمعی از اعزه و اکابر و احباب و اصحاب در مقام رسیده دل بدیدار خویشان و دوستان
خشنود گشت محقق ست که بتاریخ بیست و سیوم ذی الحجه سال هزار و دویست و ...
بعد فوز زیارت حضرت سلطان المشایخ و والد مغفور چاشتگاه وارد شهر معمور شاهجهان آباد
شدیم والحمد لله تعالی علی المعاودت مع العافیت والسلامة بحمت
از همه بدولت ملاقات مرجع آفاق مولانا محمد اسحاق بهره اندوز گشته خدا این
نیاز ذات تکاشانه خود رسیدیم تمام مدت سفر دو سال و شش ماه ...

خاتمه منت خدا را که سفر بنیکویی انجام گرفت و هم نامه بفرخی فرجام پذیرفت
مژده ای جستجو که ازین حسن خواهیم بود حسن خاتمه شنیده میشود والا این سخن بشنا...

دیدی آنچه طبیعت در مصدر بار نامه رفته بود در پس گرمی هنگامه عبارات و افروزش بزم
استعارات نرفت بپارسی ساده سخن گفت از ترصیع و تجنیس و استعاره و تشبیه سجع آرائی
و قافیه پیمائی و امثال آن که از حسب مقرر روزگار رست باندازه توان خویش پارسی
و انبایه معنی خوش و لفظ فریبنده گویی نگری بفصاحت فطرتی را چه چاره کنم و لطافت
سرشتی را چه علاج از بسکه شیرین ادا بیم آفریده مرا چه جرم یکتا ست که نازمن پسست
بر من مگیر و ببین که این دیده نامه چون آن نگار ساده و آمد که جز حسن خداداد چیزی
نپذیرد نه بتجلی و حلی سامانده کار و نه سرمه و آئینه را در بزمش بار نه دست مشاطه را رسائی
تا زلف مشکو و نه کار شانه را روائی در چین گیسو بار نی که بی گلگونه برگ گل است با موی که
بی شانه به پیچ و خم سنبل است یا دستی که بی حنا رنگین است و پایی که بی نگار نگارین است
با چشمی که بی سرمه سیاه است و با جبینی که بی صندل فروغ بخش نگاه است بدین کشش است
و دلبری که مذکور شد که بحنا بافی بی جهد و کد گلستان الهی خود از لطف ازلی
خاصه مقام را در بزم ما رخصت بار داده هر یکی با دانه همت و جهد حوصله تماشائی
آن بدیع الجمال کام گیرد و بهره ور عاشقان از راستی بالا گیر آبرو و فراخی سینه تنگی دهن
سیاهی چشم سرخی لب آبداری دندان آشنائی رخسار و دلربائی بنا گوش رو آورده
و عاشقان را عشوه چشم کرشمه مژه اشارت ابرو جنبش مو گردش نگاه غلط اندازی
نظر و دلفریبی التفات و روان فرسائی تغافل آتش پیمان اندر ز نده مضاف از و الا
بالا تر از طاعت است شان حسن همین است وای بر آن حسن که کارش بی منت
نا زپرورده گان چمن رود ای بگیرد و بارش بی لطف جگر گوشگان معدن کشایش
نپذیرد نازمناظره با یکشید و عشوه و لا لا بیاید خرید هم نیازش بیتا رپود
حلاج است و هم مناعش ابشه بزرگی مقتابع و با این همه نیازمندیها تا زجیبی بین که در کان
خود فروشی که بعبارت آراسته جز برمنح ما یه داران کشاید و از نقود دست فرسود

که پسنج خواسته زکات به بینوایان بخشد اهرمنی النفس را نازم که سخن از کجا بکجا برد در سرآغاز
سفر افسون خیراندیشی خلق در گوش خواند و زبان خامش را لبریز آتش و بدین گزین
عشوه دل آزاد را در زنجیر فرجام آن مقصود از خاطر سترده همه محو رنگ آمیزی
حرف و رقم نمود و شیفتهٔ شکرنگاری زبان و قلم ساخت و برین هم شکیبا نشده
بدعوی سار لاف و دیوان گاه گزاف برد و سفیر ستایش خویش زدن و در تبصیر
کسان افتادن فرمود استغفر الله ثم استغفر الله از گول این دشمن دوست
روی برحذر بودن نه سهل کاری ست اگر در نخست چشم جهان بین بر مآل افتادی
و نیک اندیشی صوری گذشت کاری معنوی در بر داشت پدید آمدی تو به که این رخنه
تنک ادی سبحان الله سیاه لیقه اثر آب سیاه داشت که این بدست لاف دانش را
ملغزش قلم و زلت قدم از جاده بدر برد و زبان سنجیده گوی را به ترهات جبین گشادگی
از سیلابی طرفه کاری لفظ و معنی داغش قبول پذیرا آمد تشدیدی خارج از آهنگ شنید
و رقص بی اصول نه و چون بر بیدانشی از خود رفتگان خرده گرفتن رسم نیست آسوده دلم
اما ترسم که گویند چه بالکنطرفی بود که حریف باده مرد آزما نتوانست شد بکید و جرعه بدهٔ آلود
و بر سر داوری آمد و راز نهفته بر ملا نهاد المثالی بیاد رم که بتوسل آن شاید که ازین
تنگ نیز رسته باشم ای دیده ور ژرف نگاه اگر کسی را به بریکده گذر افتد و نیرنگی
تماشای آن بدیع زار عجب کار مغز داغش بشولاند تو و خدا می توان گفت که این بلبل
مرد پست حوصله بود و ننگ تنگ ظرفی بر او توان بست چون دانم که چنین
ندانی پس این شگفتی صحیفه را پی زار انگار و مرا آن گزد قاف دیده پندار و بر آشفته
نوائی بنجای سنت شاعران پیشکش مدح و قدح بر طرف افتاد آنچه ما را از مبدا
فیاض کرامت شد چون خسروی تنزل است هر چه هست مرا عزیز است تو خواهی
تشریف نسرین دان و خواهی گلیم پشمین و مراد در هر دو معنی سپاس دار و شکر گزاری

ستایش چه چیز از نوشتن نباشد در رد و قبول آن نشنود و یا نشود و بودن اوی که بیت اکی که
از مطبع اوست که بعد التسبیح با نیکی نامه را دو فرمان از آن اضافت که بس سر آورده گر از
کرده چیزی که از دیده و رزان ... که اگر این انشا با ... و اضح خواهند گرفت اگر ... کرده
انشا را هم تحسین که نام پیاره خواهند که جای آن تحسین آمده ... آزاد آمده به مهربان ...
ولیکن که آفرین کنند صرف نیک طلبی و نیاز ... که هم برای ایشان شکر است
ان الله لا یضیع اجر المحسنین ... و اگر ... الا ... این ...
منتظر آمید اینکه ... پیوستن تاریخ ... و گوشت ... کام ... الوده ... اند
و تکلم کریم ... مرّوا باللغو مرّوا کراما ... این عبارات
به محمد موسوم و به مصطفی معروف و به حسرتی در تفارست و به شیفته در ...
اصحاب تصنیف ارباب تالیف نامزد اوان آمده و من هم آخر آوردم * شعر *
پادشاه عالم ... و شیمه * مهر را بهر فرمان می زنم * والسلام

علی من اتبع الهدی

خاتمة الطبع

صاحبدلان را مژده باد که نسخه ... به ترتیب ... آن مالک ...
از افادات جناب تقدس مآب عظیم الدوله سرفراز الملک نواب
محمد مصطفی خان بهادر مظفر جنگ متخلص به حسرتی
تاریخ بیست و دوم شهر رجب المرجب ...
دو و هشتاد و سه هجری ... مطبع ...
به اهتمام محمد حسین خان
... طبع ...

5614

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

[illegible]

صحابہ سے رسول اللہ یہ سن کر ہوئے غمگین دل مین اور مضطر
پئے رفع ملال خاطر پاک ہمان تسکین قلب شاہ لولاک
اوتارین حق تعالی نے یہ آیات کہ بہتر ہے عبادت کی یہ اک رات
مہینون سے ہزارون عابدون کی جنہون نے اونمین طاعت کی سمجھ لی
تیری امت سے گر اس شب مین کوئی عبادت مین کرے کار نکوئی
ثواب اوسکو ملے زیادہ تر اونسے عبادت پہلے مرحوم کرتے جو تھے
مہینون مین ہزاراز جہد لیا بجز طاعت نہ تھا اون کا کوئی کار
سبب اسکا دوسرا ایسا بھی سمجھو کہ ایکدن حق تعالی نے نبی کو
دکھائین عمرین امت کی ماسبق کہ جو تھین درمیان طہ و بشر
عمر امت کی اپنی دیکھ کمتر ہوئے غمگین نبی بس دل مین مضطر
خیال ایسا ہوا حضرت کو اوس وقت کہ تھوڑی عمر مین میری امت
عبادت کر سکیگی کیا کہ جس سے قیامت مین نہین سب علم اونکی
ہو پہلی امتیون کی عبادت زیادہ عمر کی باعث اطاعت

عبادت مین ظاہر ہین بہت سی میری
میری امت کی بس کم بندگی ہو
نہو ایسا وہان شرمندگی ہو
تو ان آیات سے تسکین نبی کے
جو معنی قدر کی ہین اونکو جانو
کہ اس شب مین ہی مقدار و رتبہ
عبادت کے سبب درجہ کمالی
مراتب سے بڑی اون عابدون کی
بخوبی ہوتی ہین واقف اور اس شب
کسی طور سے سمجھو تو یہ بات
ہی اول یہ کہ اس شب مین کا ہی
بجالی بندگان ہتی ہی ازشام
اونہین ہوتا ہے قرب حق تعالی

وہ جن لوگون نے طاعت زیادتر کی
عمر تھوڑی کی باعث حشر مین جی
میری اس امت کمتر عمر کو
خدای پاک نے اچھی طرح سے
کہ ہین مقدار و رتبہ اون کو مانو
بڑھی ہی عابدون اور زاہدون کا
اونہین ہوتا ہی حاصل بیزوالی
تمامی پاک روحین اور فرشتے
بڑی ملتی ہین اوسمین اونکو منصب
شرف رکھتی ہی سب راتون مین یہ رات
جو رہتی ہے سے تجلی الہی *
برابر صبح تک سن اے نکو نام
ملی ہی اجر اون کی بندگی کا

دوم یہ کہ پھر ملتی عابدون کے
اوبتے ہین دنا او حکمت سے
اثر ملتی کا ان کے عابدون پر
کہ کیفیت حلاوت اور لذت
جو اور راتون مین کرتی تھی عبادت
تو ان لذات سے اوس شب کی لذت
سوم اوس رات مین اوترا ھی قرآن
مشرف سب سے زبان تجھ یہی ہے
چہارم یہ کہ شرف اس رات کا ہے
اسی شب مین ہوئی تھی ای برادر
ہوئیں آراستہ اسمین جنان سب
چھٹی یہ مادہ پیدائش آدم
روایت معتبر سی نقل ھی خاص

فلک سی پاک ارواح اور فرشتے
ملاقات آنکر کرتے ہین اونسے
یہ جو ہوتا ھی تو کرلی اسکو باور
اونہین پڑھتی ہی جو عبادت
جو کچھ اونمین اونہین ملی تھی لذت
ہزاروں حصے بڑھتی ھی لشدت
فلک دنیا پہ از افضال سبحان
نہین کوئی شرف بڑھکر ھی اس سے
کہ پیدایش فرشتون کی سبھہ لے
یہ پنجم طور ھی کر اس کو باور
فضیلت یہ بڑی رکھتی ہی یہ شب
اسی شب مین ہوا تہا ابن فراھم
غلام خاص عثمان ابن ابی العاص

جہازون مین رہا ملاح اکثر
رہا دریا مین تہا وہ سالہا سال
کہ ایک شب سال مین میٹہی پائی
بہت شیرین نہایت ہی مزیدار
جزا اوس رات کے مجہسے بیان کر
کہا اونے وہ ستائیسوین ہے
یہی شب ہی حدیثون معتبر سے
اور اس شب کو جو ہی پوشیدہ رکھی
کہ تا ڈہونڈین اوسی عابد ہر سال
ثواب اوسکا ملے اون کو برابر
سمجہنا چاہئے اب یہ بھی اسجا
کہ شب قدر کی تقدیر کے ہین
تشبیہ ہوتا ہے جو ہر کسی کا

سفر کرتا وہ دریا کی شناور
کہا اوسنے ز عثمانؓ نکو فال
کہ اوسمین ہوتا ہے دریا کا پانی
کہا عثمانؓ نے اوس رات نکو کا۔
کہ ہی وہ کونسی شب ہین کی اند۔
مہ رمضان کی اب ہے آنکو پے
شب قدر و مراتب نا مورسے
خدا نے پہر بھی ایک حکمت کی اوسکی
عبادت مین رہین شامل بہر حال
کہ جو پائینگے وہ اندر شب قدر۔
مفسر بعض نے ایسا ہی لکہا
لکہا جاتا ہے رزق و توجہین
وہ اوس شب مین سبہی جاتا ہے لکہا

وہ شب ہے پندرہ شعبان کی جو | برات اور شب لاکھی ہیں اسکو
بر آتی ہے وہ شب اور یہ شب قدر | جو افضل ہے ز صدہا لیلۃ البد[illegible]
مقرر وقت میں اوس شب کی یارو | بہت ہے اختلاف اسکو سمجھ لو
ولی ثابت ہوا قرآن سے ہے | کہ وہ شب ماہ میں رمضان کی ہے
اسی شب مین ہوا قرآن نازل | یہی شب ہے صوم رمضانمیں شامل
احادیث صحیح اور معتبر سے | یہی یقین ہے ثابت ہوئی ہے
کہ وہ رمضان کا آخر دہا ہے | کہ جسمین وہ مبارک رات آوے
جو ہینگی پانچ راتین طاق اوسکی | اونہین مین قدر کی وہ رات ہوگی
ولی اکثر ہے ستائیسوین کو | وہ افضل رات ایسی ہو خدایا
خدا کو علم ہے اوس کا بخوبی | ابد گر ہوتا ہے ارشاد [illegible]

اِنَّا اَنْزَلْنٰهُ فِیْ لَیْلَةِ الْقَدْرِ

مقرر لوح سے محفوظ ہے جو | اوتارا ہمنے قرآن طرز [illegible]
بفرد جاہ دنیا کی فلک پر | اوس الیسے شب مین ہوبیگی [illegible]

بہشت بڑھتا ہے ہر اوج جلالت — قبول ہوتی ہے سب اونکی عبادت
دلا یہ ہشت کی عشرت اونکی باہر — ملایک اور ارواح نظارہ ہر
بخوبی بڑھتی ہیں حسن ماہ تابان — مناصب بزرگی کی ہیں شایان
زفیضیت دخوشیت تمامی — امامت نیز ابدالی گرامی
اوسی دن ملتی ہیں فضل سرمدی سے — وہ راضی ہوتی ہیں لطف ایزدی سے
رہ دیکھ ایسی مبارک رات ہیگی — جمال پاک رحمان کی تجلی
اوسی دن کرتی ہے رخ بندگان پر — بڑھاتی ہے مراتب اونکی یکسر
ملایک اور ارواح مقدس — اوسی لاتی ہیں عالم پاک سے سب
تو اوس سے ہوتی ہے پیدا فراخی — قلوب بندگان میں ایک سماحی
بہو ہیں افلاک کی اہل کمالات — زمین والوں سے کرتی ہیں ملاقات
نشانی اونکی ملنی کی یہی ہے — دلون پر بندون کی ہوتی خوشی سے
جو کچھ کیفیت اوس شب مین برابر — عیان ہوتی تھی قلب بندگان پر
بیان اوسکا ہے بس مشکل زبان سے — مثال اوسکی یہان گو تی بیان تھی

بہاری موسم آیکی طرح پر | سمجھ لو غور سے اسکو برادر
کہ ہوتی ہے جو اس آسمان سے | شعاع و گرمی مہر عیان سے
یہہ وہ تاثیر فلک آسمان کی | اوتر کر کی زمین پر جب کہ آئی
سبب سے اوسکی سب نکلی نباتات | جو سوکھی تھی ہوئی سرسبز بانبات
کھلی پھول اور لگی پھل شجر پر | ہوئی آرایش بستان سراسر
کہ جسکی دیکھنی سی دل ہو تازہ | بڑھی کیفیت اور فرحت زیادہ
یہہ سب تاثیر اوس ایک چیز کی ہے | اوتر کر جو کہ آئی تھی قنا —
ملایک اور ارواح مقدس | جب آوین آسمان سے ہوکر اقدس
تو کیونکر کچھ نہ پھولے دل میں فراخی | تنبادِ حق کی از لذات دائمی

وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ

اور اب کیا جانتا ہے تو کہ اے فر | بزرگی رکھتی ہے کیا یہ شب قدر
سمجھنی چاہیے تفصیل اس کی | کہ عارف گو کہ ہو ماہر بخوبی
ولی پوری تجلی کی حقیقت | ہے خارج از زبان اہل طریقت

لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ

مہینون سی ہی بہتر یہہ شب قدر ۔ ہزارھی جنکی گنتی کرتو باور
تجلیات غیبی اور شہودی ۔ اگرچہ ہین بہر یک رات ہوتی
ولی یہہ شب ہزار درون سی بڑہکر ۔ تجلیات سی ہوتی ھی برتر
وہ راتین ایک قطرہ اسکی نزدیک ۔ یہہ ایک بحر تجلی جان لی ٹہیک
خصوصیت کی جواس شب کی خدائی ۔ عدد سی یکہزاری کی سمجہہ لی
دیا اتنی مہینون پر شرف جو ۔ تو اسکا یہہ سبب ہی ای نکوخو
کہ بڑہکر اس عدد سی اور کوئی ۔ عرب مین ہی نہین گنتی مین کوئی
یہہ تہا اسکا آخر عدد ھی ۔ تو اس باعث سے یہہ قول صمد ھی
ہوئی اعداد کی جب انتہا پر ۔ فضیلت لیلۃ القدر اے برادر

تو اس صورت میں فضل ایزدی سے | فضیلت بیحساب اوسکو ملی ہے
خصوصیت مہینونکی ہوئی جو | سبب اسکا ہی یہہ اسکو سمجھہ لو
کہ عربستان میں جو ہیں مہینے | بہر یک سال گنتی قمر سے
تعلق ہو قمر کو رات سے ہے | ہوئی شب اوس سے ایکسان تجلی
تجلی گاہ جب شب کا ہوا نام | تو اس شب کو تجلی سے نکو نام
کیا افضال سے اپنے خدا نے | فضیلت میں بڑھی وہ دلون سے
اب آگے اوسکی عظمت کا بیان ہے | کلام پاک ربی سے عیان ہے

تَنَزَّلُ الْمَلٰئِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا

اور اترتے ہین فرشتے آسمان سے | اور علیین سے روحین بہیا لی
کرین تا آنکہ وہ سب ملاقات | بنی آدم سے ہو جین در عبادات
اور اونکی نیک اعمالون کے انوار | کرین حاصل وہ اور لذات بسیار
او وہان این اونکی کیفیات سب | جو ہوتی ہین اونہین حاصل بشرار
حضوری اونکی اور انوار اونکی | بڑہاوین وہ اوتر کر آسمان سے

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حوادث نفس و تاثیر شیاطین ۔۔۔ الگ رہتی ہین اون سے ان حق بین

غروب ہوتا ہی شمس جسگھڑی سے ۔۔۔ ہمان تا صبح صادق یہ سمجھ لے

یہی احوال سب رہتا ہے یکسان ۔۔۔ رہین ہین دور شر نفس و شیطان

خدا کی اون مقرب عابدون سی ۔۔۔ جو اوس شب مین عبادت مین ہین مشغول

ہو ثابت حدیث معتبر سے ۔۔۔ زمین کی عابدان تا سو رہے سے

مصافحہ کرتے ہین جبرئیل آکر ۔۔۔ علامت اوسکی یہہ ہی اے برادر

اثر اونکی مصافحہ کی سبب سے ۔۔۔ بدن پر بال سارے عابدون کے

کھڑی ہو جاتی ہین آنکھون سے آنسو ۔۔۔ ٹپکتے ہین اونھون کی ہچکیان حضور

اور ایک رقت نئی ہی ہو پیدا ۔۔۔ عجب لذت عبادت کی ہو پیدا

نہایت ہوتی ہی اونکے دلون پر ۔۔۔ سرور ایک قسم کا ہوتا ہی آکر

کہ مثل اوسکی نہین ہوتا کبھی ہے ۔۔۔ علامت ہین مصافحہ کی یہی ہے

دعا اوس رات مین ہوتی ہی مقبول ۔۔۔ اجابت ہر دعا کی ہو درست و دل

فلاح دو جہان ہو جس عمل مین ۔۔۔ دعا مانگو ہر اوس شب پر پنیا مین

…ا ختتم بیان لیلة القدر — یون فیض بخشا ہی شب قدر

…ب اوس شب کو فضیلت ایسی بخشی — جناب کبریا نے از تجلے

…راتب اور مدارج ہین جسمین اعلیٰ — کہ حاصل قرب ہو جنسی خدا کا

…رمضان مین بس اوسکو ڈھونڈھو — وہ ہی آخری اوس ماہ کا جو

اوسی مین وہ دو دسی کی بھری رات — ہزاران فخر نعمت کی بھری رات

اوسی مین پاوگی تم لیلة القدر — ہی افضل از ہزاران لیلة البدر

جو اوسمین پانچ ہین وہ طاق راتین — جنہونکی ہین بزرگی کی یہہ باتین

اونہین مین ایک شب وہ نامور ہے — جسی حاصل بزرگی کا اثر ہے

کبھی اکیسوین[21] ہوتی ہے وہ رات — کبھی تئیس[23] یا پچیسوین[25] رات

کبھی ہوتی ہے ستائیسوین[27] شب — کبھی اونتیسوین[29] پوری ہوئی سب

ولی قول اصح اور معتبر ہے — ہوئی ثابت وہ ستائیسوین[27] ہے

حسن اب روک لی اپنی قلم کو
بجا ہی ختم شہزادی قصہ کر

زبان کو روک کہ بس تا رہ دم
خموشی ہی حسن احسن التدا ظلم

تمت بالخیر والعافیۃ نسخہ متبرکہ مسمی بہ شب قدر منظوم العبد
ابوالحسن صدیقی الحنیفی ناظم النسخہ ساکن قصبہ نانوتہ ضلع سہارنپور
بتاریخ بست سیوم ماہ صفر سن یکہزار دو صد و دو ہجری
بتوفیق رفیق خداوند منعم الوہاب

عفی عنہ کاتب فیروز علی
سہارنپور